Cal. Coll. 54 (P)
Cal. Coll. 61 (r)

وَلَهُ الاَسْمَاءُ الحُسْنٰى وَالصِّفَاتُ العُلْیَا

کتاب مبسوط شرح سماحضرت رسالت مآب ذخیرہ حسنات خزینہ برکات مسمی بہ

الجنت
وسيلة

تصنیف مولوی معنوی جناب محمد محمد صاحب و صفت بتمام حاشیہ نفیسہ مطبوع

فِي المَطْبَعِ مَظْهَرِ العَجَائِبِ مَدْرَاس لِلسَّنَةِ الهِجْرِيَّة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰى مَنْ اِسْمُهُ

١	مُحَمَّدٌ	٢	اَحْمَدُ	٣	حَامِدٌ
٤	مَحْمُودٌ	٥	اَحِيدٌ	٦	وَحِيدٌ
٧	مَاحٍ	٨	حَاشِرٌ	٩	عَاقِبٌ
١٠	طٰهٰ	١١	يٰسٓ	١٢	طَاهِرٌ
١٣	مُطَهَّرٌ	١٤	طَيِّبٌ	١٥	سَيِّدٌ
١٦	رَسُولٌ	١٧	نَبِيٌّ	١٨	رَسُولُ الرَّحْمَةِ
١٩	قَيِّمٌ	٢٠	جَامِعٌ	٢١	مُقْتَفٍ
٢٢	مُقَفًّى	٢٣	رَسُولُ الْمَلَاحِمِ	٢٤	رَسُولُ الرَّاحَةِ
٢٥	كَامِلٌ	٢٦	اِكْلِيلٌ	٢٧	مُدَّثِّرٌ
٢٨	مُزَّمِّلٌ	٢٩	عَبْدُ اللّٰهِ	٣٠	حَبِيبُ اللّٰهِ
٣١	صَفِيُّ اللّٰهِ	٣٢	نَجِيُّ اللّٰهِ	٣٣	كَلِيمُ اللّٰهِ
٣٤	خَاتَمُ الْاَنْبِيَاءِ	٣٥	خَاتَمُ الرُّسُلِ	٣٦	مُحْيٍ
٣٧	مُنْجٍ	٣٨	مُذَكِّرٌ	٣٩	نَاصِرٌ
٤٠	مَنْصُورٌ	٤١	نَبِيُّ الرَّحْمَةِ	٤٢	نَبِيُّ التَّوْبَةِ
٤٣	حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ	٤٤	مَعْلُومٌ	٤٥	شَهِيرٌ
٤٦	شَاهِدٌ	٤٧	شَهِيدٌ	٤٨	مَشْهُودٌ
٤٩	بَشِيرٌ	٥٠	مُبَشِّرٌ	٥١	نَذِيرٌ
٥٢	مُنْذِرٌ	٥٣	نُورٌ	٥٤	سِرَاجٌ
٥٥	مِصْبَاحٌ	٥٦	هُدًى	٥٧	مَهْدِيٌّ
٥٨	مُنِيرٌ	٥٩	دَاعٍ	٦٠	مَدْعُوٌّ
٦١	مُجِيبٌ	٦٢	مُجَابٌ	٦٣	حَفِيٌّ

۶۴	عَفُوٌّ	۶۵	وَلِیٌّ	۶۶	حَقٌّ
۶۷	قَوِیٌّ	۶۸	اَمِیْنٌ	۶۹	مَأْمُوْنٌ
۷۰	کَرِیْمٌ	۷۱	مُکَرَّمٌ	۷۲	مَکِیْنٌ
۷۳	مَتِیْنٌ	۷۴	مُبِیْنٌ	۷۵	مُؤَمَّلٌ
۷۶	وَصُوْلٌ	۷۷	ذُوْقُوَّةٍ	۷۸	ذُوْحُرْمَةٍ
۷۹	ذُوْمَکَانَةٍ	۸۰	ذُوْعِزٍّ	۸۱	ذُوْفَضْلٍ
۸۲	مُطَاعٌ	۸۳	مُطِیْعٌ	۸۴	قَدَمُ صِدْقٍ
۸۵	رَحْمَةٌ	۸۶	بُشْرٰی	۸۷	غَوْثٌ
۸۸	غَیْثٌ	۸۹	غِیَاثٌ	۹۰	نِعْمَةُ اللّٰهِ
۹۱	هَدِیَّةُ اللّٰهِ	۹۲	عُرْوَةٌ وُّثْقٰی	۹۳	صِرَاطُ اللّٰهِ
۹۴	صِرَاطٌ مُّسْتَقِیْمٌ	۹۵	ذِکْرُ اللّٰهِ	۹۶	سَیْفُ اللّٰهِ
۹۷	حِزْبُ اللّٰهِ	۹۸	اَلنَّجْمُ الثَّاقِبُ	۹۹	مُصْطَفٰی
۱۰۰	مُجْتَبٰی	۱۰۱	مُنْتَقٰی	۱۰۲	اُمِّیٌّ
۱۰۳	مُخْتَارٌ	۱۰۴	اَجِیْرٌ	۱۰۵	جَبَّارٌ
۱۰۶	اَبُوالْقَاسِمِ	۱۰۷	اَبُوالطَّاهِرِ	۱۰۸	اَبُوالطَّیِّبِ
۱۰۹	اَبُوْاِبْرَاهِیْمَ	۱۱۰	مُشَفَّعٌ	۱۱۱	شَفِیْعٌ
۱۱۲	صَالِحٌ	۱۱۳	مُصْلِحٌ	۱۱۴	مُهَیْمِنٌ
۱۱۵	صَادِقٌ	۱۱۶	مُصَدِّقٌ	۱۱۷	صِدْقٌ
۱۱۸	سَیِّدُ الْمُرْسَلِیْنَ	۱۱۹	اِمَامُ الْمُتَّقِیْنَ	۱۲۰	قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِیْنَ
۱۲۱	خَلِیْلُ الرَّحْمٰنِ	۱۲۲	بَرٌّ	۱۲۳	مُبَرٌّ
۱۲۴	وَجِیْهٌ	۱۲۵	نَصِیْحٌ	۱۲۶	نَاصِحٌ
۱۲۷	وَکِیْلٌ	۱۲۸	مُتَوَکِّلٌ	۱۲۹	کَفِیْلٌ
۱۳۰	شَفِیْقٌ	۱۳۱	مُقِیْمُ السُّنَّةِ	۱۳۲	مُقَدَّسٌ

۱۳۳	رُوحُ القُدُسِ	۱۳۴	رُوحُ الحَقِّ	۱۳۵	رُوحُ القِسْطِ
۱۳۶	كَافٍ	۱۳۷	مُكْتَفٍ	۱۳۸	بَالِغٌ
۱۳۹	مُبَلِّغٌ	۱۴۰	شَافٍ	۱۴۱	وَاصِلٌ
۱۴۲	مَوْصُولٌ	۱۴۳	سَابِقٌ	۱۴۴	سَائِقٌ
۱۴۵	هَادٍ	۱۴۶	مُهْدٍ	۱۴۷	مُقَدَّمٌ
۱۴۸	عَزِيزٌ	۱۴۹	فَاضِلٌ	۱۵۰	مُفَضَّلٌ
۱۵۱	فَاتِحٌ	۱۵۲	مِفْتَاحٌ	۱۵۳	مِفْتَاحُ الرَّحْمَةِ
۱۵۴	مِفْتَاحُ الجَنَّةِ	۱۵۵	عَلَمُ الإِيمَانِ	۱۵۶	عَلَمُ اليَقِينِ
۱۵۷	دَلِيلُ الخَيْرَاتِ	۱۵۸	مُصَحِّحُ الحَسَنَاتِ	۱۵۹	مُقِيلُ العَثَرَاتِ
۱۶۰	صَفُوحٌ عَنِ الزَّلَّاتِ	۱۶۱	صَاحِبُ الشَّفَاعَةِ	۱۶۲	صَاحِبُ المَقَامِ
۱۶۳	صَاحِبُ القَدَمِ	۱۶۴	مَخْصُوصٌ بِالعِزِّ	۱۶۵	مَخْصُوصٌ بِالمَجْدِ
۱۶۶	مَخْصُوصٌ بِالشَّرَفِ	۱۶۷	صَاحِبُ الوَسِيلَةِ	۱۶۸	صَاحِبُ السَّيْفِ
۱۶۹	صَاحِبُ الفَضِيلَةِ	۱۷۰	صَاحِبُ الإِزَارِ	۱۷۱	صَاحِبُ الحُجَّةِ
۱۷۲	صَاحِبُ السُّلْطَانِ	۱۷۳	صَاحِبُ الرِّدَاءِ	۱۷۴	صَاحِبُ الدَّرَجَةِ الرَّفِيعَةِ
۱۷۵	صَاحِبُ التَّاجِ	۱۷۶	صَاحِبُ المِغْفَرِ	۱۷۷	صَاحِبُ اللِّوَاءِ
۱۷۸	صَاحِبُ المِعْرَاجِ	۱۷۹	صَاحِبُ القَضِيبِ	۱۸۰	صَاحِبُ البُرَاقِ
۱۸۱	صَاحِبُ الخَاتَمِ	۱۸۲	صَاحِبُ العَلَامَةِ	۱۸۳	صَاحِبُ البُرْهَانِ
۱۸۴	صَاحِبُ البَيَانِ	۱۸۵	فَصِيحُ اللِّسَانِ	۱۸۶	مُطَهَّرُ الجَنَانِ
۱۸۷	رَؤُوفٌ	۱۸۸	رَحِيمٌ	۱۸۹	أُذُنُ خَيْرٍ
۱۹۰	صَحِيحُ الإِسْلَامِ	۱۹۱	سَيِّدُ الكَوْنَيْنِ	۱۹۲	عَيْنُ النَّعِيمِ
۱۹۳	عَيْنُ الغُرِّ	۱۹۴	سَعْدُ اللهِ	۱۹۵	سَعْدُ الخَلْقِ
۱۹۶	خَطِيبُ الأُمَمِ	۱۹۷	عَلَمُ الهُدَى	۱۹۸	كَاشِفُ الكُرَبِ
۱۹۹	رَافِعُ الرُّتَبِ	۲۰۰	عِزُّ العَرَبِ	۲۰۱	صَاحِبُ الفَرَجِ

تمت



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی شرح صدورنا لشرح اسماء رسوله محمد خیر الانام ؛ و وفقنا لذکر صفات حبیبه المختص بالفضل والاکرام ؛ والصلوة والسلام علی من نال ببرکة الاعتصام بسنته عند الله کمال الزلفی وعلو المقام ؛ وعلی اله واصحابه البررة الکرام

بدان ای طالب سعادات که این کتابیست جامع البرکات مسمی بوسیلة النجات در شرح اسما و صفات سید السادات و خلاصه موجودات محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم که بنده گنهکاری بی بضاعت بامید نجات آخرت و دریوزه مغفرت بوسیله صاحب الشفاعة آنرا تالیف کرد تا که مومنان صداقت شعار بعد ذکر اسماء حسنی که عبارت از نود و نه نام الهی است ازین اسما و صفات رفیع الدرجات محمدی تر زبان و رطب اللسان باشند مخفی نماند که بحکم لا یمکن الثناء کما کان حقه ؛ بعد از خدا بزرگ توئی قصه مختصر ؛ چنانکه از کثرت اسماء باری که جلالی و جمالی و کونی والهی اند جلالت شان رب جلیل جلت نعماءه در دیده بصیرت رنگ ظهور میگیرد همچنان بادراک جلائل صفات و اسماء محمدی علی صاحبها افضل التحیة والتسلیمات رفعت شان و علو مقام آن صاحب قاب قوسین او ادنی

ربوبیت کند واو بسخن خود یعنی ادبنی ربی فاحسن تادیبی رکذرد و بعضی از صوفیه در حدیث من رانی فقد رای الحق فان الشیطان
لا یقدر ان یتمثل بی یعنی آنکه مرا در خواب دید حق را دید چنین خیال میکنند که حق درینجا بمعنی معبود و خالق است بلکه معنی
اینست که راست مرا دید و شیطان را قدرت نیست که خود را بصورت من متمثل سازد ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا
وانچه در قرآن شریف آمده وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی یعنی سنگریزه نه انداختی چون انداختی لیکن حق تعالی
انداخت والذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم یعنی آنانکه بیعت کنند ترا خدا را بیعت میکنند
دست خدا بالای دستهای ایشان است درین آیت حقتعالی دست محمد علیه الصلوة والسلام را که بر دست
مسلمانان هنگام بیعت نهاده شد بدست خود تعبیر میکند و امثال این آیات بسیار آمده و این دلالت کند
بر شرف کمال آن حضرت و نوال ایزد ذوالجلال که در اکثر کارها خلیفه و نایب خود را رتبه و شرف ذات بیهمتای خود ارزانی
داشته و خود بی این تشریف و کمال توصیف انتظام امور دین و بندوبست سلطنت رب العالمین بر روی زمین امکان
ندارد که فرستنده را می زیبد که بندگان را حکم کند که این فرستاده را آنجای ما دانید و از جاده طاعت ما و اطاعت او قدم
بیرون مگذارید و نیز ظاهر است که بسبب ارادهٔ طریق یعنی راه نمودن بسوی خدا حق آنحضرت علیه الصلوة والسلام
بر سایر افراد امت واجب و لازم گشته که بی وسیلهٔ اقتدای وی هر ریاضت باطل و محنت ضایع است ؎ محال است
سعدی که راه صفا توان رفت جز در پی مصطفی و نیز بحکم حدیث من لم یشکر الناس لم یشکر الله آنکه سپاس آدمیان
ادا نکند سپاس حقتعالی ادا نکرده باشد شکرگذاری محمد مصطفی که عارف بانی و شکرگذار عنایات رحمانی است
بر هر فردی از افراد عالم واجب و متحتم بود و حامد ستاینده و ثناگوی پروردگار عالم و سپاس گذار احسان و

انعام او بر وجه احسن و اتم گاهی بلسان قال و گاهی بزبان حال ه حمد باری چنین جا می سزد که ز بن هر موی او ذکری
روده بدانکه چنانکه حمد بر اقسام است که حمد بزبان و حمد بجوارح و حمد بدل و جان می باشد درین جمله انواع آنحضرت
علیه الصلوة والسلام لیل و نهار بلکه هر آن و زمان سرگرم و شاغل و متوجه و مائل بودی و بعد تصفیه و تزکیه نفس خویش
خویش و بیگانه را برای ادای آن تا وسع امکان وصیت و نصیحت فرمودی روایت است از ابو هریره رضی الله عنه
فرمود آنحضرت علیه الصلوة والسلام که هر که در روزی صد بار بگوید سبحان الله وبحمده در روز قیامت حاضر
شود با فضل اعمال و نیز فرموده دو کلمه اند سبک بر زبان و گران در میزان و محبوب نزدیک رحمان یعنی سبحان الله
وبحمده سبحان الله العظیم و در حدیث آمده که این کلام ذکر فرشتگان است و نیز فرمود افضل ذکر لا اله الا الله است
و افضل دعا سورهٔ فاتحه یعنی الحمد لله رب العلمین تا آخر و در حدیث قدسی آمده که حق تعالی می فرماید
تقسیم کردم نماز را در میان خود و میان بندهٔ خود بدو نصف و بنده را هم آنچه او خواهد پس چون بنده گوید الحمد لله
رب العلمین حق تعالی فرماید حمد کرد مرا بندهٔ من و چون گوید الرحمن الرحیم حق سبحانه تعالی فرماید ثنای من گفت بندهٔ
من و چون گوید مالک یوم الدین حق تعالی گوید بزرگی من گفت بندهٔ من و چون گوید ایاک نعبد و ایاک نستعین
فرماید این عهد است میان من و بندهٔ من و هر آینه دهم او را آنچه او طلب کند و چون گوید اهدنا الصراط المستقیم
صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین فرماید که این هدایت بنده مرا و روزی شود
و او مراد خود دریابد رواه مسلم **فایده** بدانکه ادای حمد در عطیات باری عم از جوارح و جان و مال و متاع
و غیر آن این است که آن چیز را در کار الهی شاغل داری و صرف کنی مثلا بدست کسی را مدد کنی و چیزی دهی و بپای

بمسجد و مشاهد مقدسه بروی و بچشم قرآن و کتب حدیث نگری و بگوش کلام الله و حدیث رسول الله و تذکرهٔ اولیا
بشنوی و مواعظ حسنه گوش کنی و جان خود را در راه الٰهی فدا کنی و آرزومند درجه شهادت باشی و شکر آلای بی منتهای
واهب العطایا که در بدن تو تعبیه فرموده اند و برای پرورش و انتظام معاش تو هفت آسمان و فلک البروج و طبقات
زمین و مهر و ماه و ستارگان و باد و باران آفریده اند این است که بر حال بندگان خدا مهربان باشی و فقرا و
مساکین را دوست داری و شکر علم و فضل که در توفیق آن بر تو کشاده شد این است که در افاده علم بخل
نکنی و بامر معروف و نهی منکر پردازی و خود را به تکلف و ریاضت عالم با عمل سازی که علم بی عمل شجر بیست بی ثمر
و صدفیست بی گوهر و در حدیث شریف آمده العلم بدون العمل وبال و العمل بدون العلم ضلال یعنی علم بی عمل
سبب مواخذه آخرت باشد و عمل بی علم عین گمراهی بود زیرا که عامل جاهل بسبب حرمان علم در حق و باطل فرق نکند
و در دام شیطان اسیر گردد و گاهی بسبب غرور و جهل کفریات از و صادر شود و در هاویه جهنم افتد ع پی علم
چون شمع باید گداخت که بی علم نتوان خدا را شناخت و در حدیث شریف آمده ما اتخذ الله ولیا جاهلا قط
یعنی حق تعالی هیچ بنده جاهل را به تشریف ولایت و دوستی خود ننواخته است زیرا که دوستی نادان سبب
رنج خاطر می شود پس هر که با وجود عدم مهارت علم ظاهر و علم باطن دعوی ولایت یا معرفت الٰهی کند گمراه باشد
بلکه دیگران از اقوال و افعال او راه راست گم کرده در کفر و زندقه و الحاد گرفتار شوند و از برکات ایمان و
اسلام و پیروی شریعت محمدی علی صاحبها افضل الصلوة و التحیه محروم مانند محمود گیمی نموده شده
بکمالات ذاتی و صفاتی هم در دنیا و هم در آخرت و ستایندگان آنحضرت علیه الصلوة و السلام رب علام

و ملایک و بندگان او باشند از انبیا و اصفیا و اولیای کمل و کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله هم در حقیقت مشتمل

کامل ۱۲

بر ستایش اوست که برسالت که اعظم درجات دنیا و آخرت است ستوده اند و نیز بمصداق آیه کریمه عسی ان یبعثک

دلیل ۱۲

ربک مقاما محمودا محمود نام مقامیست که بآن حضرت فردا برای عرض مضمون شفاعت دهند و آن حضرت در آن مقام

خدا را حمد گوید و سر بسجده نهاده عاصیان امت را برای نجات از هول محشر و آتش دوزخ و دخول جنت شفاعت

کند و در آن وقت لواء الحمد بآنحضرت دهند و آن آیتیست بس رفیع لایق عظمت آن شفیع که شریف و وضیع

بدان استظلال کنند چنانکه حدیث آدم و من دونه تحت لوائی در علو شان آن نشان رفیع الشان وارد شده

سایه ساختن ۱۲

ه مقام تو محمود و نامت محمد ؛ بدین شان مقامی و نامی که دارد احید یمکن کننده نار دوزخ از امت

مرحومه خود و این نام مبارک در توریت مذکور است و غیر عربی است بدان ای برادر که ایمان آوردن بخدا و آنحضرت

علیه الصلوة والسلام موجب نجات آخرت است و کسیکه بران نور الانوار و مظهر فیض پروردگار دل و جان خود

نثار کند و بصمیم قلب او را دوست دارد آتش دوزخ بروی حرام باشد و چون تو خود را از آن او سازی

و بآن درگاه منسوب نمائی هر مشکلی که داری آسان شود جنت الرضوان و فردوس برین سیرگاه تو باشد و دوزخ

از نور تو احتراز نماید و مضمون حدیث جز یا مومن فان نورک اطفأ لهبی یعنی زود از بالای صراط بگذر ای

مومن زیرا که نور تو فرو نشاند شعله مرا پرده از رخ برکشاید وحید یعنی یگانه و یکتا در صفت کمال و

حسن و جمال و سیرت خوب و طلعت مرغوب ه روی خوب است و کمال هنر و دامن پاک لاجرم همت

پاکان دو عالم با اوست بود در باب جامعیت فضایل و کمالات جدا... حق تعالی آنحضرت را یگانه

درین گفته است ٥ آنانکه خواص درگه کریم اند ؛ وحشت زدگان عالم تسلیم اند ؛ نومید مشو که رحمت حق عام است ؛
مغرور مشو که خاصگان در بیم اند عاقب در پس آینده انبیا و خاتم النبیین و این صفت مشتق است از عقب
بمعنی پاشنه و پس و حکمت در تاخیر مبعوث شدن آنحضرت علیه الصلوة والسلام این است که عمارت دین آبادان
شود و معنی الیوم اکملت لکم دینکم از قوه بفعل آید و بر منصه شهود جلوه گر گردد و هم این مهلت دلالت کند بر
کمال تقرب و محبوبیت آن سرور بدرگاه حق تعالی که بادشاهان روی زمین مقرب درگاه خود را تا آنکه امر مهم
واقع نشود از خود جدا نمیکنند و چون از سایر امرا مشیت آن مهم صورت نه بندد یک مشیر والا تدبیر را که در آئین
سیاست سرآمد سروران باشد روانه میکنند شیخ ناصر علی رحمة الله علیه میگوید ٥ پیش از همه شاهان غیور آمده ؛
هر چند که آخر بظهور آمده ؛ ای ختم رسل قرب تو معلومم شد ؛ دیر آمده زراه دور آمده ؛ و برای تمثیل تکمیل و ترمیم
عمارت دین در حدیث شریف آمده که شخصی عمارت عالیشان احداث کرد و بعد اختتام جای یک خشت خالی
گذاشت چون ناظران سیر آن کردند خوشوقت شدند و چون بمحل آن خشت رسیدند گفتند که اینجا جای استاد
خالی پس فرمود ای مسلمانان من مرمت آن خشت ام و تکمله منزل هدایت و ارشاد بتائید رب العباد
از برکت قدوم من است و نیز حفظ و حراست کاروان از دست اندازه رهزنان بی باک چنانکه از
فوج دنباله کش یعنی چنداول میباشد همچنان نگاهداشت جان و مال عباد الله هم در دنیا و هم در آخرت
ازان شفیع روز قیامت خواهد بود ٥ چه غم دیوار امت را که باشد چون تو پشتیبان ؛ چه باک از
موج بحر آنرا که دارد نوح کشتیبان ؛ و ظاهر است که کشتی چیزی در پس آن چیز می باشد پس معنی عاقب در

۲۰ طه صاحب حبیب را بخوبی دلنشین و خاطرنشان گردد طه یعنی یا طاهر و یا انسان کامل حق تعالی در قرآن مجید باین
اسم مبارک خطاب کرده می فرماید طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی یعنی ای مرد خدا نازل نکردیم بر تو قرآن تا خود را
در محنت و تعب افگنی یعنی بفرط تاسف بر کفر قریش زیرا که کار تو فقط تبلیغ وحی است یا مشقت مالایطاق
کشی بکثرت ریاضت و نماز تهجد بر یک پای ایستاده چنانکه چندی عادت شریف بدین منوال بود و بعضی از
مفسرین گویند که درین آیت رد قول کافران است که چون آنحضرت علیه الصلوة والسلام را در کثرت عبادت
دیدند زبان طعن برکشادند و گفتند یا محمد دین ما را بگذاشتی و در مشقت فراوان گرفتار شدی پس حق تعالی
در رد آنها چنان فرمود الا تذکرة لمن یخشی تنزیلا ممن خلق الارض والسموات العلی مگر از بهر پند گرفتن در حق
کسیکه می ترسد یعنی در دل او خوف الهی غالب باشد و به ترسانیدن متاثر می شود نازل نموده ایم از بارگاه کسیکه آفریده زمین
و آسمان برین و سبب تقدیم ارض بر سموات درین آیت چنان گفته اند که زمین قریب تر است بسوی ادراک به نسبت آسمانهای
بلند ۱۲
۳۶ یس یا انسان در لغت طی گویند که اصل آن یا انیسین است به سبب کثرت استعمال ازان اقتصار بعمل آمد کما فی
البیضاوی حق تعالی در قرآن مجید حبیب خود را باین نام خطاب کرده می فرماید یس والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین
علی صراط مستقیم یعنی ای انسان کامل قسم بقرآن ذی حکمت بدرستیکه تو از جمله پیغمبران مرسل هستی قایم و ثابت
بر راه راست که عبارت از توحید باشد ۵ ترا غیر لولاک تمکین بس است ثنای تو طه و یس بس است بهر دو
سوره جلیل الشان بنام نامی آن سرور رفیع المکان مصدر و مسمی شده گویا ایزد تعالی کلام اعجاز نظام را بنام حبیب
خود آغاز فرموده تا ثنای او دیباچه کتاب و مقدمه الباب شود در حدیث آمده که هر چیز را دلی است و دل قرآن

یس است و خواننده این را ثواب تلاوت قرآن ده بار حاصل شود طاهر پاک و منزه از هر عیب و نقصان و معصوم
از هر گناه و بری از آلودگی باطن بجمیع وجوه بدانکه طاهر مشتق است از طهارت و طهارت بر دو قسم است طهارت
ظاهر و طهارت باطن طهارت ظاهر عبارت از پاک داشتن بدن و جامه است از انواع آلودگیهای اندرونی و بیرونی
که نماز بدون آن صحیح نگردد لا صلوة الا بالطهارة فرموده اند و ازین طهارت بوضو و غسل و تیمم در لسان شرع
تعبیر رفته و پاکی بول بکلی نیز هم داخل این طهارت است چنانکه در حدیث شریف آمده استنزهوا عن البول فان عامة
عذاب القبر منه یعنی ای مسلمانان پاکی کنید از بول زیرا که اکثر عذاب قبر بسبب ناپاکی بول است و حدیث گذشتن آن
حضرت علیه الصلوة والسلام بر دو صاحب قبر که یکی بسبب عدم طهارت بول و دیگری بسبب غمازی گرفتار عذاب بود
و برای تخفیف عذاب آنها یک شاخ خرما شگافته بدست مبارک لای آن هر دو قبر نهادن در مشکوة شریف
و صحیحین مذکور است و نیز چون طهارت ظاهر مستلزم طهارت باطن است در حدیث شریف آمده که الطهور شطر الایمان یعنی طهارت
کردن پاره از ایمان است و جد و جهد آن سرور در طهارت ظاهری در اوقات شبانروزی و عند النوم و
هنگام جواب سلام و بعد جماع و اشتغال بلذات جسمانی و تناول طعام و خوردن چیزهای بریشته و گوشت شتر در صحیح
مسلم وغیره و کتب حدیث به تفصیل مذکور است پس مرد مومن را باید که از اتباع سنت در باب طهارت محروم نماند ٥
چون بیاری طهارت ظاهره باطنش نیز رخ کند طاهر شود و قسم دوم که طهارت باطن است از روی قواعد شریعت مجموعه اصل
اصول است که طهارت ظاهری بی طهارت باطن بکار نیاید زیرا که پاکی بدن با نجاست دل چون مس زر اندود باشد
و چون سکه قلب در بازار دین مردود بود و آیه یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم اشاره بهمین

مطلب عمده است و طهارت باطن عبارت است از پاک داشتن دل از شرک آوردن بخدای عزوجل و میل سوی
بدعت و انواع ذمایم اخلاق مثل کبر و حسد و بخل و ریا و نفاق که تفصیل آن در کتب اخلاق مذکور است
و محبت دنیا و حب جاه اساس این خبائث و بیخ این خطیات است که حُبُّ الدُّنیا رَأسُ کُلِّ خَطِیئَةٍ در حدیث
شریف آمده و نیز علمای دین گفته اند که دلی که در وی محبت خیر الوری صلی الله علیه و آله وسلم و دوستی آل اطهار و صحابه
کبار که اخیار امت اند نباشد سراسر ناپاک است و علامت دوستی این بزرگواران تکریم و تعظیم ایشان بود بر وجه کمال
ظاهراً و باطناً و آئینه سینه از نور حب ایشان روشن کردن و از زنگ کینه پاک داشتن و با قوال باطله جهلا و قصص ماضیه
قدم از جاده ادب بیرون نگذاشتن که گدای ناچیز را از اسرار ملوک و رموز مملکت چه کار حاصل کلام اینکه آدمی از
طهارت باطن که تصدیق بخدا و رسول کریم صلی الله علیه و آله وسلم بران وابسته است غافل نماند و دین اسلام که
سرمایه نجات آخرت است دران و احداً از دست ندهد مُطَهَّر اسم مفعول است از تطهیر یعنی پاک کردن بزیادت
معنی یعنی پاکیزه تر و جامع انواع طهارت که بیان آن در طاهر مذکور شد و اگر ازین طهارت پاکی تمام از
عوارض جسمانی و تنزه آن سرور از امراض روحانی اراده کنند لایق بود که عطریت عرق بدن مبارک و دیگر
فضلات و شرح الصدر آن صدر الصدور که چندین بار روح الامین بحکم الهی سینه انور آن سرور شگافته دل فیض
منزل را از آلایش امکان پاک کرد و شست و شوی داد در کتب سیر و رساله احقر مسمی بانوار المشرقین مشروحاً
مبین شده و بحکم آنکه ع کیمیای گر بعالم هست فیض صحبت است از قرب و نزدیکی و صحبت و خویشی آن سرمایه جود و
وجود مطهر اهل بیت آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام نیز از انواع آلودگی ظاهر و باطن مطهر شدند و آیت تطهیر بشان ایشان

نازل شد قال الله تعالی انما یرید الله ان یذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا یعنی نمیخواهد حق تعالی مگر آنکه
دور کند از شما آلودگی را یا اهل بیت و پاک کند شما را بکمال پاکی بدانکه اهل بیت آنحضرت علیه الصلوة والسلام نزد
بعضی از علما کسانی اند که حرام است بر ایشان زکوة مال گرفتن و ایشان بنی هاشم اند و این شامل است آل عباس و
آل علی و آل جعفر و آل عقیل و آل حارث را رضی الله عنهم امام فخر رازی گوید اولی آنست که گویند که اهل بیت ازواج
و اولاد آنحضرت اند و شیخ عبد الحق دهلوی در شرح مشکوة نوشته که گاهی از اهل بیت آنحضرت علیه الصلوة والسلام
زهرای بتول و علی مرتضی و حسن و حسین رضی الله عنهم اختصاص دارند و اطلاق آن برین چهار تن پاک مشهور و
معروف است روایت است که چون آیت تطهیر نازل شد آنحضرت علیه الصلوة والسلام در زیر عبا دختر و داماد
و سبطین را گرفت و دعا کرد اللهم هؤلاء اهل بیتی بار خدایا این چهار تن بالخصوص اشرف اهل بیت من اند و این بزرگان را
آل عبا نیز گویند و چون آنحضرت علیه الصلوة والسلام را نیز شمار کنند پنج تن باشند ای برادر پیغمبر علیه الصلوة والسلام
در باب ادای حق خدمت و محبت اهل بیت رضی الله عنهم امت را وصیت ها فرمود و تاکید کرد که بهیچ وجه ایشان را
اذیت نرسانند آخر بعضی از اشقیا به محبت دنیا با آن ارکان دین بیوفائی کردند و فرزندان بتول و آل رسول
را بانواع ظلم و ستم کشتند ؎ اترجو امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب در روایات آمده که چون
یزیدیان سر مبارک سید الشهدا بر نیزه کرده می بردند لب مبارکش در حرکت آمد و چون گوش بآن نهادند
این آیت می خواند سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون یعنی قریب است که معلوم کنند ستمگاران بی دین
که انجام کار ایشان چه باشد ع سهل کاری نیست خون آل احمد ریختن اللهم صل وسلم علی نبینا محمد و اهل بیته الذین

یطهرکم تطهیرا طیب نیز بمعنی پاک و پاکیزه بود از چیزیکه شرع قویم و طبع سلیم از ان ابا کند و نیز اشارتست بسوی چهره چون
گل و عرق چون گلاب و دهان خوشبوی و کلمات طیبات او که مغز سامع از ان معطر شود و در سیر آمده که چون گذر آنحضرت
علیه الصلوة والسلام در کوچه و برزن می شد هوای آنجا از شمیم خلق و رایحه خلق او خوشبو شدی و آینده و رونده
دانستی که آنحضرت بدان طرف جلوه افروز شده بدانکه در حدیث شریف آمده ان الله طیب لا یقبل الا الطیب
یعنی حق تعالی پاک است و نمی پذیرد مگر چیز پاک را خواه قول باشد یا عمل یا هدیه یا صدقه و مانند آن و درین حدیث
لفظ طیب بر ذات باری جلت صفاته اطلاق فرموده اند پس جلالت قدر این صفت از اصحاب صورت
وارباب معنی مخفی و مستور نماند و کلمه طیبه که لا اله الا الله است و گوینده آن را بشارت دخول جنت داده اند نیز شان
این اسم مبارک را رفعت و اعتلا می بخشد زیرا که اعتقاد وحدانیت بی تصدیق رسالت رایگان است و از نفی آلهه اثبات ذات
باری و حقیقت محمدیه مستثنی است و نیز در قرآن مجید فرموده اند الطیبات للطیبین والطیبون للطیبات یعنی زنان پارسا از
بهر مردان پارسا و مردان پارسا از بهر زنان پارسا اند و ازین آیه کریمه میتوان دانست که ازواج مطهرات
که امهات المومنین اند سزاوار پیوند محمد عربی که طیب و طاهر لقب او ست بودند و آنحضرت علیه الصلوة والسلام
را تقرب با انها بجای خویش بوده و از امهات المومنین که بمعنی مادر مسلمانان اند هیچ یکی را در حیات آنحضرت
علیه الصلوة والسلام و نیز بعد وفات او از جاده عصمت و عفت و ورع و پاکدامنی قدم بیرون نرفته و آنچه بعضی
از دشمنان خدا و اعدای رسول مجتبی در باب احب نساء رسول الله اعنی عایشه صدیقه از ره افترا تهمت شوخی
و گستاخی کردند گواهی پاکی دامن او رضی الله عنها در قرآن مجید مذکور است و جبار والله تاکید شده که از کرده خود

توبه کنند و دیگر گرد چنین بهتان و طغیان نگردند و بحکم ان بعض الظن اثم در باب ازواج مطهرات که جواهر درج
عفت اند از بدگمانی و خطرات شیطانی احتراز نمایند اینجا بتوفیق الهی برای اثبات تقوی سیدة النسا عایشه صدیقه
یک حدیث ذکر کردم روایت است که چون آنحضرت علیه الصلوة والسلام و ابوبکر صدیق در حجرهٔ عایشه مدفون
شدند عایشه خاتون برای فاتحه و زیارت دران مقام بی اهتمام کلی در لباس رفتی و گفتی که انما هو زوجی و ابی یعنی
یکی شوهر من است و دیگر پدر من و چون امیر المومنین عمر فاروق مدفون شد بی ستر تمام بدن نرفتی و گفتی که من از عمر شرم دارم
حجاب دامنگیر میشود ای یاران بغور نگاه کنید که چگونه دختر ابوبکر بر شرم و حیا از اصل فطرت مجبول بوده است ازین
معنی الطیبات للطیبین مبین است والله الموفق والمعین باید دانست که قصه پر غصه افک عایشه رضی الله عنها با برهان
پاکی دامان او در سورة النور مذکور است و ابن عباس رضی الله عنه گوید که حق تعالی زن هر پیغمبری را از بدکاری
و ناهنجاری نگاه داشته است سید [?] سردار و سالار و بزرگ قوم از روی حسب و نسب در حدیث شریف آمده
که فرمود آنحضرت علیه الصلوة والسلام انا سید ولد آدم یعنی من سردار اولاد آدم ام و سید به تشدید یای
مکسوره مشتق است از سیادت بمعنی سروری و سرداری و سیادت از روی عرف و نقل از سه جهت ثابت می شود اول
از طرف رسول صلی الله علیه و آله وسلم دوم از جانب زهرای بتول سیوم از جهت امیر المومنین علی رضی الله عنه
که تعبیر ازین اقسام ثلثه بآل رسول و بنی فاطمه و اولاد علی می کنند پس بنظر باین کلام آنچه پدر او شیخ و غیر علوی و مادر
او سیده بود سید باشد چنانکه در جواهر الفواید نوشته ام و این قول اکثری از علما دین است الولد یتبع
خیر الابوین یعنی فرزند تابع بهترین مادر و پدر باشد بهمان معنی که مذکور شد **فایده** غزالی رحمة الله علیه

احیاء العلوم آورده که آنحضرت علیه الصلوة والسلام در علم و شجاعت و عدالت و عفت نظیر خود ندارد چنانکه در
باب عفت آنحضرت نوشته اند که دست مبارک بدست هیچ زن نامحرم نرسیده و در سخاوت هم یگانه زمان بود درهم و دینار
نزدیک آنحضرت قرار نمیگرفت زر و سیم بجبه کشاده به محتاجان دادی و اگر گاهی باقی ماندی و مستحق را نیافتی تا صرف
شدن آن شب بخانه خواب نکردی و از مال غنایم برای خرج و مؤنت عیال زیاده از قوت یکساله نرساندی و بقیه
مال را فی سبیل الله صرف کردی و سوال هیچ سائل را رد نفرمودی و بیشتر چنان بودی که از ذخیره و قوت عیال خود
بر فقرا و محتاجان ایثار کردی حتی که قبل از انقضای سال خود برای نفقه عیال محتاج شدی و آنحضرت علیه الصلوة
والسلام نعلین بدست مبارک دوختی و بر جامه دریده پیوند درست کردی و در کارها و امورات خانه با اهل خانه شریک
شدی و در شیوه شرم و حیا چنان کامل بود که بر روی هیچکس بغور نظر نمیکرد اجابت دعوت میکرد اگرچه دعوت کننده
مسکین و بنده و کم رتبه باشد هدیه را قبول میفرمود اگر یک جرعه شیر بود یا ران خرگوش باشد آنرا تناول میکرد
و تلافی و بدله آن می نمود مال صدقه نمیخورد بسبب آنکه صدقه بر سادات حرام است خشم و غضب او از بهر خدا تعالی
بودی نه از بهر نفس خود و همیشه سخن راست گفتی اگرچه بسبب حق گفتن درام مضرت با آنحضرت علیه الصلوة والسلام
عاید شود و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از گرسنگی سنگ بر شکم می بست و ما حضر را تناول میفرمود و رد نمیکرد
از غذای حلال پرهیز نمیکرد گاهی خرما صرف و گاهی گوشت برشته بی نان و گاهی نان جو و گندم فقط و گاهی حلوا
و شهد و گاهی شیر بی نان و گاهی خربزه و خرمای تر تناول میکرد و گاهی تکیه زده میخورد و بالای خوان نمیخورد بلکه
طعام بر سفره نهاده میخورد دست مال آنحضرت علیه الصلوة والسلام کف پای او بود یعنی بعد فراغ از نان

توبه کنند و دیگر گرد چنین بهتان و طغیان نگردند و بحکم ان بعض الظن اثم در باب ازواج مطهرات که جواهر درج
عفت اند از بدگمانی و خطرات شیطانی احتراز نمایند اینجا بتوفیق الهی برای اثبات تقوی سیدة النسا عایشه صدیقه
یک حدیث ذکر کردم روایت است که چون آنحضرت علیه الصلوة والسلام و ابوبکر صدیق در حجرهٔ عایشه مدفون
شدند عایشه خاتون برای فاتحه و زیارت دران مقام بی اهتمام کلی در لباس رفتی و گفتی که انما هو زوجی و ابی یعنی
اینکی شوهر من است و دیگر پدر من چون امیر المومنین عمر فاروق مدفون شد بی ستر تمام بدن نرفتی و گفتی که من از عمر شرم دارم
حجاب دامنگیر میشود ای یاران بغور نگاه کنید که چگونه دختر ابوبکر بر شرم و حیا از اصل فطرت مجبول بوده است آری
معنی الطیبات للطیبین همین است والله الموفق والمعین باید دانست که قصه پرغصه افک عایشه رضی الله عنها با برهان
پاکی دامان او در سورة النور مذکور است و ابن عباس رضی الله عنه گوید که حق تعالی زن هر پیغمبری را از بدکاری
و ناهنجاری نگاه داشته است سید سردار و سالار و بزرگ قوم از روی حسب و نسب در حدیث شریف آمده
که فرمود آنحضرت علیه الصلوة والسلام انا سید ولد آدم یعنی من سردار اولاد آدم ام و سید به تشدید یای
مکسوره مشتق است از سیادت بمعنی سروری و سرداری و سیادت از روی عرف و نقل از سه جهت ثابت می شود اول
از طرف رسول صلی الله علیه و آله وسلم دوم از جانب زهرای بتول سیوم از جهت امیر المومنین علی رضی الله عنه
که تعبیر ازین اقسام ثلثه بآل رسول و بنی فاطمه و اولاد علی می کنند پس نظر باین کلام آنچه پدر او شیخ و غیر علوی و مادر
او سیده بود سید باشد چنانکه در جواهر الفواید نوشته ام و این قول اکثری از علمای دین است الولد یتبع
خیر الابوین یعنی فرزند تابع بهترین مادر و پدر باشد بهمان معنی که مذکور شد **فایده** غزالی رحمة الله علیه در

احیاء العلوم آورده که آنحضرت علیه الصلوة والسلام در حلم و شجاعت و عدالت و عفت نظیر خود ندارد چنانکه در باب عفت آنحضرت نوشته اند که دست مبارک بدست هیچ زن نامحرم نرسیده و در سخاوت هم یگانه زمان بود درهم و دینار نزدیک آنحضرت قرار نمیگرفت زر و سیم بجبه گشاده به محتاجان دادی و اگر گاهی باقی ماندی و مستحق را نیافتی تا صرف شدن آن شب بخانه خواب نکردی و از مال غنایم برای خرج و مؤنت عیال زیاده از قوت یکساله نستاندی و بقیه مال را فی سبیل الله صرف کردی و سوال هیچ سائل را رد نفرمودی و بیشتر چنان بودی که از ذخیره و قوت عیال خود بر فقرا و محتاجان ایثار کردی حتی که قبل از انقضای سال خود برای نفقه عیال محتاج شدی و آنحضرت علیه الصلوة والسلام نعلین بدست مبارک دوختی و بر جامه دریده پیوند درست کردی و در کارها و امورات خانه با اهل خانه شریک شدی و در شیوه شرم و حیا چنان کامل بود که بر روی هیچکس بغور نظر نمیکرد و اجابت دعوت میکرد اگرچه دعوت کننده مسکین و بنده و کم رتبه باشد هدیه را قبول میفرمود اگرچه یک جرعه شیر بود یا ران خرگوش باشد آنرا تناول میکرد و تلافی و بدله آن می نمود و مال صدقه نمیخورد بسبب آنکه صدقه بر سادات حرام است خشم و غضب او از بهر خدا تعالی بودی نه از بهر نفس خود و همیشه سخن راست گفتی اگرچه بسبب حق گفتن در امر مضرت بآنحضرت علیه الصلوة والسلام عاید شود و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از گرسنگی سنگ بر شکم می بست و ما حضر را تناول میفرمود و رد نمیکرد از غذای حلال پرهیز نمیکرد و گاهی خرما صرف و گاهی گوشت برشته بی نان و گاهی نان جو و گندم فقط و گاهی حلوا و شهد و گاهی شیر بی نان و گاهی خربزه و خرمای تر تناول میکرد و گاهی تکیه زده نمیخورد و بالای خوان نمیخورد بلکه طعام بر سفره نهاده میخورد و دست مال آنحضرت علیه الصلوة والسلام کف پای او بود یعنی بعد فراغ از نان

خوردن و دست بکف پای مالیدی و در قید نگاه داشت دست مال و روی مال نبود و از کمال داد و دهش سه روز پیاپی از نان گندم
سیری حاصل نکرد تا وفات همین حال بود دعوت طعام عروسی یعنی ولیمه قبول میکرد و پرسش بیماران و نماز جنازه میرفت
و در جماعت اعدای حارس و پاسبان لذت میکرد در تواضع یگانه روزگار بود اکثر خموشی را دوست داشتی و سخن مختصر
گفتی جمال صورت و کمال معنی داشت از حوادث دنیا گاهی هراسان نشدی و از پوشاک هرچه میسر شدی پوشیدی
گاهی چادر و گاهی برد یمانی و گاهی جبه صوف و انگشتری نقره در خنصر دست راست و گاهی در دست چپ پوشیدی
و چون سوار شدی بنده خود و یا یکی را در پس خود نشاندی گاهی بر اسپ گاهی بر اشتر و گاهی بر استر و گاهی بدراز
گوش سوار شدی و گاهی پیاده پابرهنه و بی چادر و عمامه و کلاه رفتی خوشبوی را دوست داشتی و از بوی بد ناخوش شدی
با درویشان صحبت داشتی و با مساکین طعام خوردی اهل فضل را تکریم کردی و اهل شرف را به نیکی و احسان تالیف قلب نمودی
صله رحم بجا آوردی و خویشان خود را بر اهل فضل ترجیح ندادی و بر هیچ یکی جفا و ستم نکردی و چون کسی معذرت کردی
قبول فرمودی و در مزاح و طیبت غیر سخن حق نگفتی خنده و تبسم کردی بی قهقهه و بازی مباح را روا داشتی و
با زنان بازی کردی مثل دویدن و چون کسی باواز بلند حرف زدی تحمل کردی و آن حضرت را اشتران و گوسفندان
بودند از شیر آنها با عیال خود بسر می بردند آنحضرت را غلامان و کنیزکان بودند در اکل و شرب و لباس آنها فرق نمیکرد
بلکه با خود شریک میداشت و گاهی از عبادت الهی و اصلاح نفس غافل نمیبود و هیچ مسکین را بسبب افلاس او تحقیر نمیکرد
و از پادشاهان روی زمین نمی ترسید بلکه در باب دعوت الی الله شاه و گدا در نظر او یکسان بودند حق تعالی
آنحضرت را سیرت فاضل و سیاست کامل عطا فرموده حالانکه مربی بود و امی از نوشت و خواند عاری نشو و نمای او

در سرزمین جاهلان و دشت و بیابان شده در فقر و شبانی عمری گذشته یتیم بود بی پدر و مادر با وجود این شکسته حالی
حق تعالی جمیع محاسن اخلاق و اوضاع پسندیده و اخبار اولین و آخرین و آنچه در آخرت بکار آید و در دنیا خوبی و راحت
ازان رو نماید آنحضرت را تعلیم کرد غزالی رحمة الله علیه میگوید که این سیر از احادیث شریف من انتخاب کردم و
سوای این آنچه ابو البختری در کتاب خود جمع کرده این است که هر گرا احیانا از مومنان دشنام دادی و سخن تلخ
گفتی حق تعالی آنرا کفاره گناهان و موجب رحمت ساختی و هیچ خادم و خادمه را لعنت نکردی وقتی آنحضرت با
کافران جنگ میکرد یکی از اصحاب عرض کرد یا رسول الله دعای بد کن تا برین ستمکاران قهر الهی نازل شود فرمود
انما بعثت رحمة و لم ابعث لعانا یعنی برای رحمت فرستاده شدم نه برای لعنت و طلب خرابی آنها و چون
کسی برای دعا بد از بهر مومن یا کافر فقیر بود یا غنی سوال کردی بجای دعای بد دعای نیک در حق او کردی و آنحضرت
کسی را از غضب بدست خود نزد اما فی سبیل الله برای اعلای کلمة الله کافران را کشته است و گاهی در باب خود از
مردم انتقام نگرفت مگر اینکه حد شرع بر مردم جاری کرده است و چون در دو امر اختیار باشد امر اهون و آسان
برای خود اختیار کردی و اگر دران کار شائبه معصیت الهی یا قطع رحم بودی ازان حذر کردی و اگر یکی از غربا
یا کنیزک و بنده از آنحضرت در کاری استمداد کردی کمر در ادای کار او بستی و انس رضی الله عنه که خادم آنحضرت
بود میگوید والله آنحضرت هیچگاه مرا نفرمود که چرا چنین کردی و چون گاهی تقصیر میکردم و یکی از اهل بیت
مرا سرزنش کردی پیغمبر فرمود آن حضرت علیه السلام بگذارید این مسکین را که مشیت الهی چنان بود آنحضرت در
بستر نبودی هنگام خواب اگر فرش کردندی بران استراحت فرمودی ... بر زمین خواب کردی و قبل از عشت

آن حضرت علیه الصلوة والسلام حق تعالی در توریت در سفر اول نعت کرده که محمد رسول الله بنده برگزیده من است
نیست تندخو و سنگدل و بانگ زننده در بازارها جزای بدی به بدی نکند بلکه عفو نماید ولادت گاه او مکه است
و هجرت او بمدینه و پادشاهی او در ملک شام لنگ می بندد بر کمر او و اصحاب او حافظان قران و اهل علم اندر
وضو دست و پای می شویند و همچنین نعت او در انجیل مذکور است انتهی و از جمله اخلاق آنحضرت این بود که در سلام
گفتن تقدیم کردی و چون کسی برای کاری پیش آنحضرت آمدی تا آنکه او خود برخیزد بسوی او متوجه بودی و چون
کسی او را گرمجوشی دست آنحضرت گرفتی خود دست او را نگذاشتی تا او فرو نگذارد و در مصافحه یاران نیز تقدیم کردی
پنجه دست گرفته بزور فشردی و این نشان کمال محبت و الفت است چنانکه در حدیث آمده صافحهم ثم اخذ یده فشبکه
یشتد قبضته بر خاستن و نشستن آنحضرت بذکر الهی بودی یعنی در هر دو وقت یا الله یا کریم و مانند آن از اسمای حسنی
بر زبان آوردی تا معنی آیه کریمه الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم متحقق شود و مسلمانان درین باب پیروی
آنجناب کنند و چون یکی از بندگان خدا برای حاجتی نزدیک او آمدی و آنحضرت در نماز بودی در نماز تخفیف کرده
از وی پرسیدی چه کار داری پس بعد از روا کردن حاجت او باز در عبادات الهی مشغول شدی و اکثر جلسه آنحضرت
از برداشتن هر دو ساق بود و آنرا بدست خود میگرفت و بر سرین مبارک می نشست و مجلس آنحضرت از اصحاب
جدا و ممتاز نبود یعنی هر جا که گنجایش بودی نشستی مطلب اینکه صدر و مسند را طلب نکردی زیرا که آنحضرت از
تکلفات زمانه بری و بیزار بود و میفرمود شر الاخوان من تکلف له یعنی بد ترین مردم کسی است که تکلف برا
[illegible] پای آنحضرت بسوی یاران خود پا دراز نکرده اکثر آنحضرت رو بقبله می نشست و چون کسی برای

ملاقات آمدی تکریم او میکرد و جامه و رداء خود برای وی میگسترد اگرچه از خویشان و یاران و برادران دین بود و او را
بجد و کد میفرمود که بران نشیند و هرکسی را که بتواضع دادی و اگر او در قبول آن تامل کردی بر جد شدی و نگذاشتی
تا آنکه بران نشیند یا بگیرد و چون کسی از نزد آنحضرت علیه الصلوة والسلام رفتی بتعین دانستی که دیگری مثل او و بیش
آن حضرت اینقدر مکرم و معزز نباشد و مجلس آنحضرت مجلس حیا و شرم و تواضع و امانت و دیانت بود یعنی
امریکه خلاف شرم و حیا و دیانت بود مثل هزل و خنده و غیبت و نمیمه و شکایت در مجلس او کسی ندید و حقتعالی
در قرآن شریف فرموده فبما رحمة من الله لنت لهم ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک یعنی بسبب
رحمة الهی نرم شدی در باب بندگان و اگر بودی تندخو و سنگدل هر آینه می رمیدند و پراکنده می شدند از پیرامون
تو آنحضرت علیه الصلوة والسلام دیر بخشم آمدی و زود شادمان شدی و در مجلس شریف حاضرین از فرط ادب آواز
بلند نمیکردند و چون از جای خود برخاستی این دعا گفتی سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک
واتوب الیک و می فرمود که جبرئیل علیه السلام مرا این کلمات تعلیم کرد خداوندا ما بندگان را توفیق پیروی سیرت
و عادات سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم کرامت کن آمین یا رب العلمین **حکایت** روایت است از امیرالمومنین
علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه که چون دختر حاتم را در اسیران قبیله طی پیش آنحضرت علیه الصلوة والسلام
حاضر کردند گفت یا محمد ان رایت تخلی عنی ولا تشمت بی احیاء العرب فانی بنت سید قومی وان ابی کان کذا و کذا
یعنی یا محمد اگر میخواهی مرا از بند رها کن و از خرابی من قبائل عرب را شاد مکن زیرا که من دختر سردار قوم خودم و
پدر من گرسنه را طعام دادی و ابقای عهد کردی و اسیران را از بند رها کردی و هیچ سائل را محروم نکردی و سلام

حکایت دختر حاتم

زواج دادی من دختر حاتم طائی ام فرمود ای دختر آنچه گفتی صفات مسلمانان است اگر پدر تو مسلمان بودی من بر وی
رحمت الهی فرستادمی یعنی رحمة الله علیه گفتمی پس حکم کرد آن حضرت بگذارید این دختر را که پدر او مکارم اخلاق را دوست
میداشت و حق تعالی نیز مکارم اخلاق را دوست میدارد ابو برده بن نیار که از حاضران محفل بود عرض کرد یا رسول الله
حق تعالی مکارم اخلاق را دوست میدارد فرمود بلی و قسم بخداوندیکه جان محمد بدست قدرت اوست داخل
نشود در بهشت مگر کسیکه نیک خو بود کذا فی احیاء العلوم بدانکه چون سید را بر یکی از اغنیا و اهل دنیا که مسلمان نباشد
از روی اشتراک لغت عرب اطلاق کنند درست باشد چنانکه از حکایت دختر حاتم و سخن او معلوم شد پس درین صورت
سیادت بر دو نوع بود دینی و دنیاوی و سیادت دینی مختص بفرزندان علی و بنی فاطمه رضی الله عنهما باشد و سیادت
دنیاوی عام بود کما هو الظاهر ه خدایا بحق بنی فاطمه که بر قول ایمان کنی خاتمه اگر دعوتم رد کنی یا قبول من و دست و
دامان آل رسول ۞ رسول پیغمبر و فرستاده خاص الهی برای دعوت خلق با کتاب آسمانی که قرآن شریف است و
فرق درمیان نبی و رسول آنست که رسول صاحب کتاب بود و نبی اعم از رسول است که صاحب کتاب بود
یا بالهام و وحی و بتبعیت رسول دعوت کند و نشان جلالت شان این اسم رفیع المکان آنست
که حق تعالی با نام خود بر عرش ثبت کرده چنانکه پیش ازین مذکور شد و دیگر آنکه اقرار این صفت بلسان و
تصدیق آن بدل دلیل ایمان و اسلام بود یعنی کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله بزبان گفتن و بدل تصدیق
کردن از ضروریات اسلام باشد و چون این رسول ختم المرسلین است منصب رسالت او از سایر مرسلان رفیع تر بود
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که پیغمبر آخر زمان است سبق از لوح کبریا آموخته و باخلاق الهی تخلق نموده

چنانکه روایت است از سعد بن هشام که از عایشه رضی الله عنها پرسیدم ای ام المؤمنین اخلاق رسول الله چگونه بود
فرمود آیا قرآن نمیخوانی گفتم بلی فرمود خلق آنحضرت مطابق قرآن بود حق تعالی آن حضرت را بقرآن تعلیم کرد بمثل
قول او عظم شانه خذ العفو وامر بالعرف وقول او ان الله یامر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء
والمنکر والبغی الآیه وقول او واصبر وما صبرک الا بالله وقول او واصبر علی ما اصابک ان ذلک من عزم الامور
وقول او فاعف عنهم واصفح ان الله یحب المحسنین وقول او تعالی ادفع بالتی هی احسن یعنی دفع کن بحث وجدال بخصلت
نیکو کن و چون دندان مبارک شهید شد و خون بر روی شریف روان گشت آن حضرت علیه الصلوه والسلام خون را
بدست پاک میکرد و میفرمود چگونه کامیاب شوند قومیکه روی رسول الله را بخون رنگین کردند حالانکه او محض بر دعوت
بسوی الهی کمر بست پس حق تعالی وحی فرستاد لیس لک من الامر شیء یعنی ای محمد در مشیت الهی ترا دخلی نیست بر محنت
وایذا صابر باش و زبان بشکوه دراز مکن و امثال این تادیبات بخطاب خاص یا خطاب بمومنین در قرآن بسیار است مقصود
اول ازین تعلیمات آن خلاصه موجودات است تا از فیض انفاس قدسیه او دیگر بندگان از خواص و عوام بهره ور شوند
پس آن حضرت تعلیم اخلاق از قرآن یافت و مسلمانان از حدیث دلپذیر او ادب آموختند لاجرم فرمود علیه الصلوة
والسلام بعثت لاتمم مکارم الاخلاق یعنی آمدم من تا تمام کنم مکارم اخلاق را پس آنحضرت علیه الصلوة والسلام
ترغیب و تحریض فرمود بندگان را بسوی تهذیب اخلاق و تزکیه نفس و چون آنحضرت در حسن اخلاق ممتاز شد
حق تعالی در فرقان ثنای او کرد و گفت انک لعلی خلق عظیم یعنی یا محمد تو بر خلق بزرگ قایم شدی کمال عنایت الهی نظر باید کرد
که خود آنحضرت را ادب آموخت و خود آن خلق نیک را که نعمت خدا داد است بذات رسول کریم نسبت میکند یعنی این

خلق گویا صفت خاص اوست آری بادشاهان بلند همت چون چیزی کسی می دهند آن عطیه را از جانب خود می شمارند
بلکه از آن آن حبیب مقرب می دانند و این مزیت عظمی و رحمت کبری از خداوند در باب رسول کریم چه عجب و حق تعالی
در قرآن مجید برهدایت و ارشاد سایر بندگان اعم از مومن و کافر و عالم و جاهل و مطیع و عاصی آنحضرت علیه الصلوة
والسلام را باین صفت جلیل القدر یاد می فرماید تا در منصب رسالت او کسی را شبه در دل نماند و نعت آنحضرت را
که در کتب سماوی مذکور است با این صفت مطابق باید قال الله تعالی وما محمد الا رسول و ایضاً قال محمد رسول الله والذین
معه اشداء علی الکفار و ایضاً قال آمن الرسول بما انزل الیه من ربه والمومنون و ایضاً قال ما اتاکم الرسول فخذوه وما
نهاکم عنه فانتهوا و ایضاً قال من اطاع الرسول فقد اطاع الله و ایضاً قال ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن
رسول الله وخاتم النبیین و امثال این آیات بسیار است و فایده این تذکره بصفت رسول مقبول آنکه است
دعوت که اهل کتاب اند بر شواهد و دلایل نبوت و رسالت که کمالات و معجزات آنحضرت علیه الصلوة والسلام هیدا است
نگاه کرده بروی ایمان آرند و بدین اسلام که ان الدین عند الله الاسلام در قرآن فرموده اند مشرف شوند
و امت اجابت که اهل سنت و جماعت اند بر لقب مشهور خود نظر نموده من کل الوجوه پیروی شرع و سنت
آنحضرت علیه الصلوة والسلام کنند جای تاسف است که درین زمانه آثار سنت رسول مختار صلی الله علیه و آله وسلم
مستور گشته و انواع بدعات در عبادات و عادات رواج یافته و شوق آن در دلها متمکن شده حالانکه در احادیث مشهوره
بترک بدعت و اتباع سنت بکمال تاکید حکم کرده اند و کل بدعة ضلالة فرموده اند و این کلیت در بدعتی خیال
باید کرد که از نفع دین و فایده دنیا عاری باشد قدوة العارفین شریعت پناه مولوی محمد صبغة الله المخاطب

بدر الدوله وقاضی الملک از جمله تصنیفات فیض آیات رسالهٔ گلزار هدایت در رد شرک و بدعت بکمال خوبی در مدراس که وطن
کاتب الحروف است نوشته اند در آفاق شهرت یافته و در بنجی یار هم موجود است الحق کتابیست بغایت مفید اگر بدست آید
ملاحظه فرمایند و توفیق عمل از خدا طلب کنند ای برادر حق تعالی از شرک ناراض است و محمد رسول الله از بدعت ناخشنود اند
وشوق بدعت را در حدیث شریف بفساد امت تعبیر فرموده اند کما قال علیه الصلوة والسلام من تمسک بسنتی عند فساد
امتی فله اجر مائة شهید یعنی هر که چنگ زند بر سنت من هنگام خرابی و گمراهی امت من پس او را ثواب صد شهید حاصل شود اگر
حق تعالی توفیق خیر دهد این بشارت در حق مومنین کافی باشد نبی پیغمبر خبر دهنده از احکام الهی و نبوت بمعنی خبر دادن
باشد از اخبار غیبی و حقتعالی در قرآن مجید برای تکریم آنحضرت علیه الصلوة والسلام به یا ایها النبی خطاب فرموده
یا آدم است باید انبیا خطاب شد یا ایها النبی خطاب محمد است آداب آنحضرت علیه الصلوة والسلام در باب اکل و شرب
از کتاب احیاء العلوم تبرکاً و تیمناً ذکر کردم در اخبار آمده که آنحضرت علیه الصلوة والسلام در قید الوان طعام نبودی
هر چه میسر شدی تناول فرمودی و طعام در یک ظرف با جماعت خوردی که دست ها بسیار باشد و میگفتند کان احب الطعام
الیه ما کان علی ضفف والضفف ما کثرت علیه الایدی و چون دستارخوان گسترده میشد فرمودی بسم الله اللهم اجعلها نعمة مشکورة تصل
بها نعمة الجنة تناول کنیم بنام خدا یا الهی بگردان این نعمت را موجب شکر تو که بوسیلهٔ آن [illegible] و اکثر جلسه
آنحضرت هنگام خوردن طعام همچو نشستن نمازی بود که هر دو زانو و هر دو قدم را باهم جمع کردی [illegible] بالای زانوی
دیگر و قدم بالا قدم دیگر بنهادی و فرمودی من بنده ام میخورم چنانکه بنده میخورد و مینشینم چنانکه بنده نشیند [illegible] آنحضرت گرم گرم
نخوردی و فرمودی که دران برکت نیست و حقتعالی آتش [illegible]

از نزدیک خود از کنار طبق و اکثر به سه انگشت خوردی و گاهی با انگشت چهارم مدد گرفتی و از دو انگشت نخوردی و فرمودی
که به دو انگشت خوردن کار شیطان است و می‌نخورد آنحضرت علیه الصلوة والسلام نان جو را که آرد آن ناپخته بود زیرا که در آن وقت
پرویزن رواج نداشت و میخورد خیار را با خرمای تر و با نمک و دوست‌ترین فواکه نزد آنحضرت خرمای تر و خربزه و انگور بود
و خوردی خربزه با نان و شکر و گاهی آنرا با خرمای تر خوردی و به هر دو دست خوردی و روزی خرما بدست راست خورد و تخم
آن را در دست چپ نگاه داشت گوسفند ماده را گذر افتاد پس اشاره کرد آنحضرت بسوی آن حیوان و خوردن گرفت
از دست مبارک آن تخم را و خود از دست راست خرما میخورد چون فراغت یافت آن جانور بیک سو رفت و گاهی انگور
را پوست دور کرده خوردی و قطرات شیرهٔ انگور بر ریش مبارک همچو دانه مروارید بنظر آمدی و اکثر غذای آنحضرت آب
و خرما بودی و امیز کردی شیر با خرما و فرمودی که این غذا الطیبین نام دارد یعنی دو اطیب و آنحضرت گوشت را دوست
داشتی و فرمودی که گوشت قوت سامعت زیاده میکند و سید الطعام در دنیا و آخرت و اگر من از حقتعالی سوال کنم
که هر روز مرا گوشت خوراند او قبول فرماید و میخورد آنحضرت ثرید با گوشت و کدو و دوست داشتی آنحضرت
کدو را و فرمودی که این ثمر شجر برادر من یونس علیه السلام است روایت است از عایشه رضی الله عنها که آنحضرت
علیه الصلوة والسلام حکم میکرد که چون نان خورش تیار کنید زیاده کنید دران کدو را زیرا که کدو مقوی دل است
و میخورد آنحضرت علیه الصلوة والسلام گوشت پرنده که آنرا صید کنند اما خود برای صید کردن نرفتی و لیکن حکم
کردی که از بهر او صید کنند و چون آنحضرت گوشت خوردی سر بسوی آن نگون نکردی بلکه آنرا بسوی دهان برداشتی و
بدندان پاره کردی و خورد آنحضرت نان با روغن و دست گوسفند را دوست داشتی و نیز شانه را دوست داشتی

و کره برغبت خوردی و فرمودی که سرکه خوب نانخورش است و قسمی از خرما که عجوه نام دارد دوست داشتی و دعا کرد در برکت
آن و فرمود که عجوه میوه بهشت است و شفای هر سحر است و از میان سبزیها کاسنی و بادروج و خرفه را دوست داشتی
و کرده گوسفند نخوردی زیرا که گذرگاه بول است و از اجزای گوسفند هفت چیز نخوردی ذکر انثیین مثانه تلخه غدد و نرمگاه
یعنی فرج و خون نمیخورد آنحضرت سیر و پیاز و گندنا بسبب آنکه بوی بد دارد و گاهی مذمت طعام نکردی اگر پسند آمدی
خوردی و الا ترک دادی و دیگر خورندگان را از خوردن آن باز نداشتی نمیخورد آنحضرت سوسمار و طحال یعنی سپرز فاما
آن هر دو را برامت خود حرام نکردی می لیسید آنحضرت صحنک را بعد فراغت از طعام و میفرمود که این لیسیدن
برکت دارد و انگشت ها بسیار لیسیدی و دست پیش از لیسیدن از دستمال صاف نکردی و فرمودی که خدا داند که در کدام
انگشت برکت است و بعد فراغت از طعام این دعا گفتی اللهم لک الحمد اطعمت و اشبعت و سقیت و ارویت لک الحمد
غیر مکفور و لا مودع و لا مستغنی عنه یعنی بار خدایا شکر است مر ترا طعام دادی و سیر کردی آب نوشاندی و شاداب کردی
شکر است مر ترا شکری که بعد از آن کفران نعمت نبود و از آن باز نمانیم و چون آنحضرت گوشت و نان خوردی هر دو دست
خوب شستی و بقیه آب بر رو مالیدی و می نوشید آب را به سه دفعات و در آن سه بار بسم الله گفتی و در دفعه سیوم سه بار الحمد لله
گفتی و آب بمکیدن و تجرع خوردی یکبارگی نخوردی و گاهی یکبار خوردی و در آوند آب دم نکردی بلکه هنگام
تنفس از آن کناره کردی و می داد آنحضرت علیه الصلوة والسلام بقیه آشام خود بکسیکه جانب راست او بودی و اگر [illegible]
بجانب چپ مرد صاحب رتبه بودی بصاحب جانب راست گفتی سنت این است که [illegible]
ایثار کنم و وقتی نزد آنحضرت علیه الصلوة والسلام شهد و شیر بهم آمیخته آوردند نخورد و فرمود این دو شربت است در [illegible]

وامدم حرام نمیگویم ولیکن نمیخواهم افتخار را ومی ترسم از حساب آخرت بفضول دنیا و دوست دارم تواضع را زیرا که
چون کسی برای خدا تواضع کند حقتعالی او را سرفرازی دهد آنحضرت در باب سؤال طعام حجاب داشتی اگر اهل خانه طعام
میدادند بخوردی هرچه پیش می آوردند آنرا قبول کردی وگاهی بی تکلیف دادن بآنها خود طعام و آب از دست
مبارک گرفتی وخوردی بلی این همه نوازشها از آثار رحمت اوست رسول الرحمة پیغمبر صاحب رحمت و مهربان
بامت بلکه همه اولاد آدم که در دنیا بهدایت از تباهی و هلاک نگاه دارد و در روز آخرت از دوزخ و عذاب الیم
وارهاند و به نعمات بهشت رساند و نبی الرحمة نیز آمده چنانکه بعد ازین مذکور شود ان شاء الله تعالی و حق تعالی در قرآن
مجید میفرماید انا ارسلناک رحمة للعالمین یعنی ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم ما فرستادیم ترا از بهر رحمت بر سایر مخلوقات
یعنی آدمیان و جن و حیوان و طیور هر که جانی و روحی دارد و پیش ازین در تشریف دلایل رحمت او صلی الله علیه وآله
وسلم مجملا مذکور شده روایت است که چون در جنگ احد کفار بر سر طغیان آمده بعضی از اصحاب کبار را کشتند وخود
آنحضرت را مجروح کردند و قریب بود که لشکر اسلام را شکست دست دهد یاران عرض کردند یا رسول الله دعا
کن بدرگاه الهی که دشمنان مقهور شوند فرمود مرا برای دعای بد نفرستاده اند بعد ازان بخلاف اراده یاران
دعای بخشایش آن ستمگاران با حسن معذرت عرض کرد اللهم اغفر لقومی فانهم لا یعلمون بار خدایا ببخش مردم
قوم مرا و راه بنما ایشان را زیرا که اینها نادان و بی خبراند و در باب کمال رحمت آنحضرت آورده اند که در هیچ وقت و هیچ
مقام مثل که از یاد مومنان غافل نبود در مکه و مدینه و ذروهٔ عرش و مقام قاب قوسین ایشان را بخوبی یاد کرد و در شب
معراج هنگام عرض تحیت فرمود السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و فردا در میدان قیامت در عالمی که انبیا

رحمت آنحضرت

اولو العزم از هول محشر نفسی نفسی گویند خود امتی امتی فرماید و شفاعت کند روایت است که بعضی از اصحاب
بدرگاه رسالت مآب عرض کردند یا رسول الله تو پناه عالمیان امت هستی چرا در شب معراج ایشان را فراموش
کردی بفرمود گمان مبرید که من از عاصیان امت خود بیخبر باشم من ایشان را در علینا داخل کردم آری از عنایت رحمة
للعالمین این لطف و کرم بعید نباشد قیّم بکسر اول و تشدید یای مکسوره نگاهبان و قیام کننده برای سرانجام کار بندگان
و بخشایش آنها و برخاستن آنحضرت برای انجاح حاجات و کارسازی خلایق و تخفیف کردن در نماز در سیر شریف
مذکور شد و فردای محشر پیش از همه سر برآوردن آن سرور از قبر و برخاستن از مرقد نور بار محض برای تدبیر کار بیکسان
و درماندگان عرصات قیامت با که خواجه از ملازمان درگاه خود در هیچ حال بیفکر نباشد چنانکه شبان گوسفندان
پراکنده جمع میکند تا خرج راه نشوند و نیز آنحضرت نیز پریشان جماعت خود را که بسبب افراط و تفریط با حال پریشان باشند
جمع کرده بکام دل رساند جامع فراهم کننده احکام شریعت با اسرار طریقت یا جامع صفات بشری و صفات
الهی که در اصطلاح صوفیه آنرا برزخ جامع گویند یا جامع جمال صورت و کمال معنی یا جامع طهارت ظاهر با طهارت باطن
یا جامع احوال قبض و بسط یا جامع ملک و ملکوت یا جامع شیرینی مقال و سحر حلال که حدیث ان من البیان لسحرا
بران دال است یا جامع علم و عمل و خوف و رجا یا جامع جوامع الکلم که حدیث اوتیت جوامع الکلم بران دلیل است
یا جامع فضایل و خصایل جداگانه که بانبیا داده شد یا جامع اضداد صفات مثل صلح و جنگ و حلم و غضب و نرمی و درشتی
یا جامع جماعات در عبادات مثل صلوة و حج بیت الله و جهاد فی سبیل الله که کلام معجز نظام علیکم بالجماعة بدان
ناطق است و الصلوة جامعة وثیقة واثق یا جامع فقر ظاهر با غنای باطن یا جامع تدبیر معاش و معاد که آیه کریمه

وتزودوا فان خیر الزاد التقوی بسوی آن دلالت میکند وحدیث لی مع الله وقت لایسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل ازان خبر میدهد و چرا درین جامعیت آنحضرت را گمان نباشد که نام پاک ومقتفی است از اقتفا بمعنی پیروی کردن یعنی در پس جمله پیغمبران آینده یا اقتدای احکام الٰهی کننده روایت است که آنحضرت علیه الصلوة والسلام در مناجات می گفت

مقتفی

اللهم حسن خلقی وخلقی بار خدایا نیک کن صورت وسیرت مرا ونیز میگفت اللهم جنبنی منکرات الاخلاق بار خدایا دور دار مرا از ذمائم اخلاق پس حقتعالی دعای آنحضرت را اجابت فرمود بحکم ادعونی استجب لکم پس نازل کرد بران حضرت قرآن را که هدی للمتقین صفت آنست پس تلاوت وتبعیت این کتاب آنحضرت مهذب وکامل الادب شد مقفی بمعنی مقتفی مشتق از قفا یا قفاوت بمعنی کرم ولطف کذا فی مدارج النبوة ودر حدیث آمده که فرمود آنحضرت انا المقفی بکسر فاو بعضی بفتح فا گویند وعلمای دین گویند که اگرچه در عالم شهادت وجود آنحضرت علیه الصلوة والسلام بعد کافهٔ انبیا

مقفی

صورت گرفت اما در عالم غیب پیش از همه موجود بود که حدیث اول ما خلق الله نوری وحدیث کنت نبیا وآدم بین الماء والطین بسوی آن اشارت می فرماید رسول الملاحم پیغمبر دارنده پیکار طلب ملاحم بفتح اول وکسر حای حطی جمع ملحمه بمعنی کارزار احوال غزوات شریف در کتب سیر مذکورست گویند که آنحضرت را بست وهفت بار اتفاق محاربه وپیکار با کفار نابکار افتاده وبه نصرت الٰهی وتائید لشکر ملائکه مظفر ومنصور شده اند وبعد وفات سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم اصحاب در باب اعلای کلمة الله چهل وهفت بار با اهل کفر وارتداد که سر بشورش وفساد برداشتند جنگ کردند در احیاء العلوم آورده که آنحضرت علیه الصلوة والسلام در شجاعت نظیر خود نداشت روایت است از امیر المؤمنین رضی الله عنه که چون در جنگ بدر آتش حرب شعله زن شد ما در پهلوی آنحضرت پناه می جستیم واو به نسبت ما

رسول الملاحم

ما قریب تر بود با دشمن و دران روز کسی مثل آنحضرت در جنگ داد شجاعت نداده و در اخبار آمده که آنحضرت پیش از
آغاز جنگ خاموش بودی و چون قتال در میان آمدی دامن میان زدی و مردانه در معرکه جنگ قدم نهادی و داد مردانگی داد
وکسیکه از ما نزدیک آنحضرت ایستادی ما او را دلیرترین مردم میدانستیم زیرا که آنحضرت دلیرانه بر دشمنان میزدند و ما
از روزگار ایشان برآوردی و روایت است از عمران بن حصین رضی الله عنه که در هر جنگ اول آنحضرت شمشیر زدی و
در اخبار آمده که چون مشرکان در جنگ پیرامون آنحضرت حلقه میکردند از مرکب فرود آمدی و فرمودی انا النبی
لا کذب و انا ابن عبد المطلب یعنی من پیغمبرم برحق و من ابن عبد المطلبم پس دران روز کسی در میان اصحاب جنگ
آورتر از سید البشر بنظر نمی آمد رسول الله آخر پیغمبریکه راحت و آرام بخشد حق تعالی امت مرحومه آنحضرت را از
مشقت و سختی که در امم انبیای پیشین بود معاف داشته مثلا بریدن بازوی کسیکه گناه ازو صادر شود یا قطع کردن
پارچه چون نجاست بآن رسد که در امت موسی علیه السلام وغیر او این حکم شده بود و ظاهر است که در شرع شریف
پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام ازین گونه مشقت ما لا یطاق تکلیف نداده اند و آنحضرت را وسیله نجات آخرت و دخول
جنت ساخته اند و در شرع شریف و سنت سنیه او سهولت و آسانی در اکثر امور یافته میشود وای بر حال آنکه امر سهل
گذاشته در پی دشوار رود و اقتدای آن مقتدای انبیا را که لو کان موسی حیا لا تبعنی وصف حال [illegible]
ننگ و عار دانسته در دنیا اسیر محنت و بلا و در عقبی مورد عتاب حق تعالی شود و چه [illegible]
امتثال رسول آخر زمان حکم فرموده ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا چنانچه در [illegible]
علیه وآله وسلم بالا مذکور شد آفرین بر همت هارون الرشید که مرد رشید بود [illegible]

باوصف نه خلافت و شاهی علما را گفت که اگر مهر فرزند رسول یعنی زهرای بتول را چار صد باشد در کابین دختر من
انده درم زیادتی مکنید تا فرق باشد میان هارون مسکین و سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم پس باید در چشم بکشا
و ببین که این چه حکایت است دیگر گرد فضولی مگرد آنچه خیال میکنی که در اتباع سنت کسر عزت و شان است این وسواس
از طرف شیطان است واز درگاه رسالت پناه که رسول الرحمة صفت خاصه اوست روی مگردان واگر بگردانی
در سرگردانی و پریشانی درمانی واز کمال ایمان محروم شوی کامل موصوف بصفت کمال در همه چیزها و بری از کامل
نقصان ہے خوبی سیرت و حسن رخ زیبای کسی که همه بر وجه کمال است کما لایخفی ؛ بدانکه سرور عالم صلی الله علیه و آله
و سلم از بهر آن کامل شد که به تکلفات و مزخرفات دنیاوی که دران نقصان دین است نگاه نکرد و دولت آخرت را
بر دولت سریع الزوال دنیا که نزد حق تعالی برابر پر پشه هم نیست ترجیح داد واز کمال عقل و دانش آنحضرت چه پرسی
که حق تعالی نود و نه حصه از عقل بآن حضرت بخشید و در یک حصه سائر بندگان از آدم تا این دم بر سبیل اشتراک بهره و نصیبی
حاصل کرده اند اینکه گفته شد مضمون حدیث شریف است ہے چو آن رخساره بالا باغبان دید ؛ ز گل بر کند و بر بید از
صنوبر ؛ اگر کسی زیادت علم فلسفه و سفسطه خواهد که گوهر دانش آن دریای علم را بمیزان نظر سنجد امکان ندارد حاصل سخن
اینست که عقل و دانش سید عالم بالاتر از آن است که کماهی در ذهن حکما و علمای ظاهر بین گنجد مگر اصحاب حکمت ایمانی
که علمای ربانی اند بهدایت الهی بر چنی بآن پی برند و از آن کان علم و مخزن دانش استفاده کرده بسوی دعوت خلق
پرداختند و اکثر مقولات ایشان آنها مشتمل بر قال الله و قال الرسول بود یعنی خدا و رسول چنان فرمودند و امر کردند
و بشارت دادند بدانکه حکیم راست گفتار و درست کردار را گویند و در حقیقت این وصف کسی را زیبد که از

اصول و فروع شرع رسول کریم علیه التحیة و التسلیم کما هو بود و از عقاید باطله و زندقه و الحاد و نشر فساد و ذمائم اخلاق خود را نگاه دارد و
بخواص حکمت ایمانی و دقایق شرع صاحب سبع المثانی کما ینبغی وا رسد و پیروی یکی از ائمه مجتهدین باشد و تابع هوا و هوس
نگردد که آیه کریمه فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا از خرابی حال تارکان صلوة و
گرفتاران دام مناهی و ملاهی خبر میدهد ❊ چون حرفی چند از کمال رسول الله بالا مذکور شد اکنون بدانکه آن مقبول بارگاه
ذو الجلال با وجود فضل و کمال که در کمالات جسمانی و روحانی بیمثال بود از روی مکارم اخلاق کمال تواضع اختیار کرده
با وصف سروری و سیادت با افراد امت برادرانه معاشرت فرموده چنانکه در لفظ سید برخی از جلائل خصایل
و فضایل آن نیکو شمائل با براهین و دلائل مذکور شده ذوقی است ذلیل سکبران کمال که چون سوار بمنزل رسد
پیاده شود ❊ روایت است که وقتی بعضی از اصحاب اراده سجود بدرگاه آن سید الساجدین ❊
صلی الله علیه و آله و سلم کردند فرمودند هرگز چنان مکنید اگر سجده آدمی را آدمی درست بودی هر آینه حکم کردمی که زنان
شوهران خود را سجده کنند و نیز حدیث اعبدوا ربکم واکرموا اخاکم یعنی پرستش کنید خدا را و اکرام کنید برادر خود را
که مراد از ان درینجا ذات پاک سید عالم است که بکمال تواضع معروف بوده است تواضع ز گردن فرازان نکوست
گدا گر تواضع کند خوی اوست ❊ و از اکرموا اخاکم بنور ایمان و حکمت یزدانی می توان دانست که بسوی اتباع سنت سنیه
که فی الواقع در ان اکرام آنحضرت است تلمیحی به لطافت رفته زیرا که تارک سنت با وجود نقصان دنیا و آخرت
در مواخذه شدید بسبب تنقیص شان رسالت فردای قیامت گرفتار آید که در حدیث شریف آمده همه بندگان [illegible]
امت من در بهشت درایند مگر آنکه ابا کند پرسیدند یا رسول الله کیست آنکه ابا کند فرمودند کسی که [illegible]

ابی یعنی آنچه عمداً قصداً است عمر ترک کند در بهشت نرود بلکه در عذاب دوزخ گرفتار شود نعوذ بالله منها بدانکه برادری
اسلام از قرآن شریف ثابت شده و انکار آن انکار بداهت باشد حق تعالی در سورة الحجرات میفرماید انما المؤمنون اخوة فاصلحوا
بین اخویکم یعنی مسلمانان برادران اند پس آشتی کنید در میان دو برادر اگر گاهی خلاف افتد و در باب منع غیبت و بدگوئی
میفرماید ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتاً آیا دوست دارد یکی از شما که بخورد گوشت برادر خود در حالیکه مرده است مطلب
اینکه غیبت برادر مثل خوردن گوشت او بود و در احادیث آمده که آنحضرت علیه الصلوة والسلام در میان اصحاب
خود که مهاجرین و انصار اند مواخاة کرد یعنی رشته برادری قرار داد و در اکثر احوال میفرمود که با برادر خود چنان کن
و چنان مکن و اخیه المسلم و اخاک المسلم در عالم غیبت و خطاب ارشاد فرموده اند و بعد دفن اموات میفرمودند
دعوا لاخیکم فانه الآن یسأل یعنی دعا کنید و تلقین نمائید برادر خود را که از منکر و نکیر اکنون سوال میکنند پس بهیچ وجه
درین قرابت شکی و شبهی نیست و ادای حقوق آن چنانکه در آداب الصالحین نوشته اند واجب و لازم بود و پدری و فرزندی
شرعی را نیز در حدیث صحیح اصلی است مستحکم چنانکه آن حضرت علیه الصلوة والسلام فرمود الآباء ثلثة یعنی پدران بر سه
قسم اند یکی از اصحاب عرض کرد یا رسول الله آنها کیستند فرمود من ولدک و من علمک و من زوجک یعنی آنکه ترا زاده
آنکه ترا علم آموخت و آنکه ترا دختر خود نکاح کرده داد و باز ارشاد کرد و خیر الآباء من علمک یعنی بهترین پدران کسی است
که ترا علم آموخت در اخلاق جلالی آورده که باین حدیث ثابت میشود که محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
نسبت بعلمای امت بسبب هدایت و تعلیم علم دین حکم پدر مهربان دارد و تعظیم و تکریم آن سرور از جهت ابوت و حق پدری
هم واجب است و باید دانست که موافق ترتیبی که درین حدیث مذکور شد اولا درجه پدر است و بعد از آن درجه استاد

وبعد از ان درجهٔ پدر زن یعنی خسر است واز فحوای حدیث بلفظ خیر الآباء بزرگی استاد بر پدر مستفاد میشود زیراکه پدر
بشفقت پرورش کرد اما استاد علم دین وحسن ادب واخلاق آموخت ع از خدا خواهیم توفیق ادب بی ادب محروم
شد از فضل رب چون کسی را حقتعالی کمال دین ودنیا بخشد جایش بر سر وچشم آدمیان باشد اکلیل افسر زرین وتاج مرصع
که بادشاهان والا گوهر برای زیب وزینت آنرا بر سر گذارند وچون ذات فایز البرکات آن اشرف موجودات آب وتاب آرایش
عالم وعزت افزای زمرهٔ بنی آدم شد باین صفت موصوف گشت ع شده از بسکه قدر او گرامی سران را تاج سر شد
نام نامی بلکه حقتعالی بعضی سورهای فرقان را بنام آنحضرت علیه الصلوة والسلام تاج سر کلام ساخته مدثر جامه در
بر در تفسیر بیضاوی آورده که آن حضرت علیه الصلوة والسلام فرمود چون در کوه حرا بودم کسی مرا ندا کرد بطرف
راست وچپ دیدم اما چیزی بنظر نیامد وچون بسوی آسمان نگاه کردم در میان آسمان وزمین فرشته را دیدم بر کرسی
نشسته از ان هراس در دل من پیدا شد بخانه آمدم وگفتم جامه بر تن من کنید پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و
فرمود یا ایها المدثر قم فانذر وربک فکبر وثیابک فطهر والرجز فاهجر یعنی ای جامه در بر برخیز وبترسان بندگان را
از عذاب آخرت وبتکبیر گوی خدا را وجامهٔ خود را پاک کن از آلودگی واز شرک وقبایح دور شو وبعضی از مفسرین
در معنی مدثر گویند که مراد از دثار نبوت وخلعت رسالت است یعنی ای آنکه جامهٔ نبوت در بر داری برخیز وبکار
حق مشغول شو مزمل کلیم پوش ولحاف در بر کننده در تفاسیر آمده که چون از هیبت وحی لرزه در تن آن سرور
افتاد لحاف بر تن پوشید حقتعالی بهمان هیئات ندای خطاب کرده فرمود یا ایها المزمل قم اللیل الا
قلیلا نصفه او انقص منه قلیلا او زد علیه ورتل القرآن ترتیلا یعنی ای جامه در بر برخیز در شب هنگام نیم شب

یا کمتر از آن بدی یا بیفزای بران و ترتیل کن در تلاوت قرآن یعنی صاف بخوان و حروف را ادا کن تا شنونده ابرا بخوبی
دریابد و درین آیت اشارت است بسوی تهجد که در حق آن حضرت فرض بود و بکمال اهتمام آنرا ادا کردی تا در عشق
بانسا ازین عبادت بی پروا نشدی گویند که این سجده در سوره مدثر و سوره العلق یعنی سوره اقرا اول آیات وحی آسمانی است در اخبار
آمده که آنحضرت علیه الصلوة والسلام جبرئیل را درمیان آسمان و زمین بانشست چنان دید بر اسان شد و پیش خدیجه آمده فرمود
زملونی زملونی یعنی لحاف بر تن من کنید چون لختی آرام یافت جبرئیل علیه السلام با وحی الهی نازل شد و گفت یا ایها المزمل
الآیه در بیضاوی آورده که فرمود آنحضرت علیه الصلوة والسلام هر که سوره مزمل بخواند حقتعالی او را در دین و دنیا غنی کند
وافلاس ازو دور شود عبد الله بنده خاص بارگاه کبریا که بندگی لطیفه ایست در اخبار آمده که آن حضرت علیه الصلوة
والسلام از صفت عبدیت خیلی خوشوقت میشد و میفرمود که مرا عبدالله بگویند و در ربیع الحسنات آورده که قیام آنحضرت
در نوافل شب چنان دراز بود که کسی بران قادر نباشد و پشت پای آنحضرت علیه الصلوة والسلام از طول قیام آماسیده
میشد لاجرم حقتعالی برای اظهار صفت کامله او که عبدیت است و خوبی عبادت است وقتی که بود برافلاک از قصه معراج خبر
میدهد سبحان الذی اسری بعبده لیلا الآیه پس ذکر عبد درین آیت دلیل است بر کمال محبوبیت آنحضرت که اکثر هنگام
طعام خوردن میفرمود آکل کما یاکل العبد و اجلس کما یجلس العبد یعنی بخورم چنانکه بنده خورد و بنشینم چنانکه بنده نشیند
بدان ای برادر بنده خدا دیگر است و بنده نفس دیگر و قرب درگاه رب العزت باو این ... از نظر رحمت صفت
بنده خدا این است که شاکر باشد بهر اعملوا آل داود شکرا وقلیل من عبادی الشکور یعنی عمل کنید ای آل داود
شکر را و کمیاب اند از بندگان من آنانکه شاکر باشند و چه صد اینست عاید الله و سلم که بنده خاص درگاه کبریا ملقب

در بیان عبد الله

در بیان عبدیت

بلقب مصطفی و مجتبی است لسان شاکر و قلب ذاکر داشت و همی از یاد الهی غافل نبودی ظاهر اگرچه خواب میکرد او خواب او
عین عبادت بود چنانکه فرمود تنام عینای ولا ینام قلبی یعنی خواب میکند چشم من نمی خوابد دل من روایت است که بعضی از
اصحاب سوال کردند یا رسول الله سبب چیست که علامت پیری در بدن مبارک شتاب کرد و موی مبارک در سر و محاسن
شریف زود سفید برآمد فرمود چه گویم ای یاران که از مضمون سورهٔ هود و واقعه و مرسلات و عم یتسائلون و اذا الشمس کورت
که دران هول قیامت و عذاب آخرت مذکور است من پیر شدم و قامت من دوتا و طاقت طاق شده اینجا تا حدیث
صحیح انا اخشاکم لله واتقاکم له یاد کنیم این عقدهٔ مشکل حل نشود یعنی آنحضرت علیه الصلوة والسلام می فرمایند من از
حق تعالی از شما زیاده می ترسم و تقوی من از شما بمراتب افزون است و از صفت عبدالله چرا شان آنحضرت مرتبه
و پایهٔ او بلند نگردد که حقتعالی بندگان پارسا را بعباد الرحمن صفت میکند و از جملهٔ کرامات این اسم مبارک ترکیب اضافی است
که ازان صفت ربوبیت خداوند عالم بر سبیل تخصیص و تعمیم ثابت می شود معنی اینکه مالک زمین و آسمان بادشاهی
ذوالجلال والاکرام که او را بندگان اند خاص و بندگان اند عام در انواع انعام و احسان او مرتهن بلکه همه ذرات
کائنات پروردهٔ نظر رحمت و احاطه کردهٔ قدرت او یند و هر یکی از بادشاهان و حاکمان نواخته و پرداخته و
ساختهٔ اوست پس اگر چون بندهٔ با صفا سر بر آستان او نهد سعی کرده او را در دنیا تایید کنند و دولت او را
فی الجمله قیامی باشد و در عقبی او را دولت ابدی دهند و در انجا خوشحال و فارغبال باشد و اگر به تکبر آمده باشد
بنده و حق عبودیت بجا نیارد دولت او را زوال باشد و فردا بوبال آخرت گرفتار آید کما باید دانست که بعضی
را بندگان اند مجازی که عاشقیه طاعت رسول برحق چون اطاعت حق بر دوش ایشان جا گرفته اند و چون بنده که

بیان سبب شیب

نیان و صاحب منشأ بود و ترتیب در تابعداری و بندگی خدایتعالی و محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم پردازند
بجا آوردن احکام ایشان کوتاهی نسازند و مر هر یکی را عبد النبی نام است او از نبی چنان ترسد که از خدایتعالی ترسان
باشد و گوید که من غلام حلقه بگوشم چرا حق المقدور در بجا آوردن حکم هر دو خداوندان خود نکوشم آیه من یطع الرسول
فقد اطاع الله خبر راه من بس است فرمان بریست رسم و آیین ما را در آنچه ما کل نافرمان نیست با خداوندیکه
با خداوند عالم کمال محبت دارد چرا او را مومن پاک عقیدت شعار بدل و جان دوست ندارد حبیب الله
صفی الله دوست خدا و برگزیده بارگاه کبریا که در کارخانه تکوین و ایجاد بحکم لولاک لما خلقت الافلاک علت غائی
آنحضرت است و مقصود اعظم از آفرینش عالم اوست یعنی همه از دوست و حدیث کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف
فخلقت الخلق یعنی حق تعالی می فرماید بودم من گنج پنهان پس خواستم که شناخته شوم و خود را آشکار کنم پس آفریدم
خلایق را مشعر به پیدایش آنحضرت باشد که در دیدهٔ عارف دوربین یک عاشق کامل و دوست صادق بر همه
عاشقان و دوستان ترجیح دارد پس معلوم شد که محمد صلی الله علیه و آله و سلم حبیب الله و الله جل شانه محبوب رسول الله
باشد و میمنت و برکت این حبیب الله چه بیان کنم که بندگان خدا باتباع سنت و پیروی شریعت او بدوستی و محبت خداوند
شانه بهره مند شدند چنانکه حق تعالی میفرماید قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله یعنی بگو ای محمد صلی الله
علیه و آله و سلم اگر شما حقتعالی را بدل دوست دارید پیروی من کنید حق تعالی شما را دوست دارد زیرا که دوستی خدا ثابت
نشود مگر بدوستی رسول الله و علامت دوستی رسول الله اینست که آدمی از همه جهت یکسو شده بصفت کان حنیفا مسلما
متصف گردد و ای برادر چون حق تعالی با محمد علیه الصلوة والسلام محبت فراوان اظهار داد و شایستهٔ محبوب بارگاه الهی

بیان حبیب الله

بیان صفی الله

بیان حدیث مذکور

است تو چرا از محبت آن سرور و نتایج خیر آن محبت محروم می باشی موافق حدیث لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه
وماله وابیه و در روایت دیگر من نفسه و ولده آمده حاصل معنی اینکه ایمان کامل موقوف است بر دوستی آنحضرت علیه الصلوة
والسلام زیاده از جان و مال و اهل و عیال و فرزند باید که مومن دل و جان خود را بر آن حضرت فدا کند و در تکریم و تعظیم او
ظاهراً و باطناً قصور ننماید لهذا حق تعالی میفرماید تعزروه و توقروه یعنی تعظیم و توقیر محبوب الهی کما ینبغی بجا آرید پس اگر کسی
را بینی که عمداً از جاده شرع آنحضرت قدم بیرون نهاده ترک دوستی او کن و با او حرف مزن و او را اسلام مکن و در ضیافت
خانه حاضر مشو که جز منهیات شرع چیزی نیابی و اگر چنان نکنی اندیشه این است که حقتعالی با آن حضرت شکوه تو گوید و فرماید
تو چه دانی ای حبیب من این مرد بدنصیب کارها در دین ایجاد کرده بود نجی الله کلیم الله هم از باخدا همکلام بود
که در شب معراج با او صحبت و همکلامی کریم داشت و بخطاب کرم انتساب [illegible] مخاطب شد و بحکم فاوحی
الی عبده ما اوحی بر اسرار جبروت و ملکوت واقف شد و از معراج خود تحفه آورد که مایه داران امت او را در وقت از اوقات
نماز پنجگانه معراجی و سیر ملکوتی حاصل شود یعنی از درگاه رب العزت نماز را به امت او بمال تخفیف که در اصل پنجاه
بود آخر بشفاعت آنحضرت عدد آن بر پنج قرار گرفت بی تخفیف ثواب بحکم لکل حسنة عشر امثالها پنج را مانند ثواب
پنجاه دهند قال علیه الصلوة والسلام الصلوة معراج المؤمنین یعنی نماز معراج مومنان است و صفت این نماز چنان است
که نمازی خود را از خیالات دنیاوی و خطرات نفسانی باز دارد و نماز بخشوع قلب و تعدیل ارکان گزارد و اعبد ربک
کانک تراه اشارت بهمین نماز است و بیان نماز اولیا در کتاب مفتاح الصلوة بخوبی نوشته اند و حقیقت این نماز این است
که از دنیا و آخرت کار نداری و در بحر مکاشفه مستغرق شوی که تحریمه حقیقی همان تواند بود چنانکه گفته اند ه از راه

نماز خواندن شدیم دنیا و آخرت به یکدیگر پیدا ماند نکته در السلام علیکم و رحمة الله اینست که آن نمازی که ازین عالم غایب گشته بود در بارگاه کبریا بصفت ما زاغ البصر و ما طغی ایستاده از خیال خویش و بیگانه بی خبر بود چون بحضور باز آمده و از مهم عظیم دین فارغ شد فرشتگان امام و مؤمنان سلام میکنند تا معلوم شود که از جانب آسمان بطرف زمین پرداخته و نیز میتوان گفت که این سلام سلام شادمانی و کامرانی است که از بار امانتی که از زمین و آسمان و کوه ها پرهیز کردند مشرف شد و این امانت نماز است بقول بعضی از علما یا عشق الهی است و مآل هر دو یکی باشد که بی نماز را با عشق الهی چه کار سر شوق معشوق بر زمین نهادن ذلت درگاه او را موجب سعادت انگاشتن از هر کی نیاید آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال بنام من دیوانه زدند چنین کلیم الله را که برخی از کمالات او شنیدی منصب ختمیت شایان باشد خاتم الانبیا خاتم الرسل ختم کننده پیغمبران و رسولان که بعد از وی هیچ نبی و رسول نیاید و در دیوان الهی جریده ارسال رسل بوجود فایض الجود آنحضرت علیه الصلوة و السلام ختم کردند خاتم الانبیا و الرسل است دیگران همچو جزو او چو کل است از نبی او رسول دیگر نیست بعد از وی هیچکس پیغمبر نیست مخفی نماند چنانکه در نفس الامر شریک باری ممتنع الوجود است ثانی آن صاحب سبع المثانی نیز ناممکن بود در با وصف اتساع دایره قدرت الهی که نامحصور و غیر متناهی است از نور ایمانی و عقل مسلمانی توان گواهی داد که در کارخانه خدائی دیگری همتای این نفاست و پاکیزگی نتوان یافت زیراکه در قرآن مجید در مقامات متعدده از نیکوشان و مجد و اعتلای حضرت خیر الوری صلی الله علیه و آله و سلم خبر میدهد از انجمله اینکه لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم یعنی بتحقیق آمد بنزدیک شما فرستاده از ذاتهای شما یا بهترین شما که انفس بفتح فا بمعنی نفیس ترسم قرائتی است و کرامت

خاتم الانبیاء خاتم الرسل

بروی آنچه شما را در رنج افگند حرص دارد بر شما در باب مومنین خداوند رافت و رحمت است بدانکه چندی اسمای صفات که مختص جناب
باری است بر آنحضرت نیز اطلاق فرموده اند رؤف و رحیم از آن باب است و چون در موجودات دیگری مثل آنحضرت موجود
نبود ختمیت رسالت بذات شریف او نزدیک الهی پسند آمده بهتر و بهترین و گزین همه سرور و خاتم و نگین همه اینجا سخنی لطیف
رمزی شریف بخاطر آمد که چون سوای آن حضرت علیه الصلوة والسلام مشکل کشای و کشاینده کار باقی نیست باید که سر رشتهٔ کار
از دست ندهیم که آخر کار ما را کار با آن کار فرماست و نیک کار ما در اختیار او دست نشان کار دانی اینکه امروز موافق مرضی
او کار کنیم تا فردا کار ما بالا گیرد و کار از دست نرود و گرنه چون خاتم کاران کار ما بخرابی و ناهنجاری کشیده کار کن کار
بگذر از گفتارها کاندرین راه کار دارد کارها راه دین صنعت و عبارت نیست جز خرابی در و عمارت نیست تا آبادی دل
عاشق از صدمهٔ عشق خسته نگردد نظرگاه رب العزت نشود که انا عند المنکسرة قلوبهم لاجلی در حدیث قدسی آمده و آیه ان الملوک
اذا دخلوا قریة افسدوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة تمثیل اینست یا مراد از خرابی خرابی تن بزهد و ریاضت بود در کشتن نفس که از
دشمن دین با ابلیس لعین همیشه موافق و سازگار می باشد از اینجاست که آنحضرت علیه الصلوة والسلام چون از غزوات
بخانه می آمد می فرمود رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر یعنی آمدیم از جنگ کوچک بسوی جنگ بزرگ یکی از اصحاب
سوال کرد یا رسول الله جنگ بزرگ کدام است فرمود جنگ کردن با نفس که دشمن قوی و زور آور است اعدی عدوک
نفسک التی بین جنبیک و این خاتم بحکم الهی قدرت جان بخشیدن نیز دارد محیی زنده کننده مردگان مشتق از
احیا بمعنی زنده کردن و جان دادن و این صفت خاصهٔ الهی بهرهٔ وافی و حظ کافی برای اطبا معجزه و خرق عادت
بآن حضرت علیه الصلوة والسلام کرامت فرموده اند چنانکه در شواهد النبوة و مدارج النبوة و معارج النبوة زنده

کردن آنحضرت دخترکی را که مدفون شده بود و زنده کردن فرزندان جابر رضی الله عنه و زنده کردن آنحضرت والدین خود را
تا باسلام مشرف شوند و زنده کردن جانوران از روی احادیث صحیحه مذکور است و میتواند شد که مراد از احیای دلهای مرده بود که
بانفاس قدسیه مسیحا وار در قالب قلب میت روح پرفتوح دمیده و کاشانه تاریک دل را بچراغ ایمان و نور یقین روشن کرد
و در دلهای افسرده چنان حرارت و انتعاش پیدا شده که ناگاه بحرکت آمده در ذکر الله بالسان شریک شد و این ذکر را ذکر قلبی گویند
و نیز میتواند شد که مراد از احیاء دین بود که آثار شریعت حقه که بسبب فترت وحی مندرس شده بود از بامدادی آن سرور از
سر نو تازه شد و صدای اعلای کلمة الله در چارسوی عالم بلند آوازه گشته و در امت مرحومه آنحضرت علیه الصلوة والسلام اکثر
از اولیای کرام باین صفت کبری متصف بوده اند و سرکرده همه سید عبد القادر جیلانی است که بسبب خدمت شریعت و اتباع
سنت و تقویت دین متین و شرع مبین سید المرسلین بلقب محی الدین ملقب شد و بانواع کرامات و خرق عادات مشهور و معروف
گشت **حکایت** در بعضی از مناقب غوثیه آورده اند که وقتی آن حامی شریعت در اربعین خود تمنای میوه بهشت کرد حکایت غوث الاعظم
تا روزه بدان افطار کند حقتعالی موافق آرزوی محبوب خود میوه بهشت در طبق زرین و سیمین از دست ملائک فرستاد
شاه جیلان رضی الله عنه که مرید صداقت شعار سلطان الانبیا بود میوه را دران ظرف قبول نکرد و فرمود که استعمال آوند
زر و سیم در شرع رسول کریم حرام است پس حقتعالی خوشنود شد و فرمود امتحان تو کردم و نقد ایمان و دیانت ترا بر محک
امتحان کامل عیار یافتم تو محی دین و فرزند صالح ختم المرسلین هستی آنکه بندگان را حیات تازه بخشد رهانیدن آنها منجی
از تاریکی کفر و ضلالت یا از آتش دوزخ نزد او سهل باشد منجی از انجا یعنی نجات دادن یعنی رهانیده
بندگان از کفر و ضلالت در دنیا و نجات دهنده از عذاب دوزخ و مواخذه آخرت در روز قیامت در حدیث

شریف آمده که فرمود آن حضرت علیه الصلوة والسلام ای مردمان من بدست خود کمر شما گرفته ام تا در آتش دوزخ
نیفتید و شما عمداً می خواهید که در آتش دوزخ باشید و این کنایه است ازانکه پناه و سایه من گذاشته و از صراط المستقیم شرع
من روگردان شده دیوانه وار بسوی درکات دوزخ میروید آری رهانیده را ضرورست که از احوال آخرت بی خبران را
خبردار کند و در چشم دلها سرمه بصیرت کشد مذکّر بیاد آرنده امور آخرت از بعث و نشر و حشر و ثواب و عقاب
و میزان و حساب و کتاب و نامهای اعمال و پل صراط و نعمات بهشت و انواع عذاب دوزخ و مانند آن که بحکم الدین
النصیحة تذکر و مذاکره آن سامع را فایده دنیا و دین حاصل گردد و او از شنیدن آن بسوی حسن اخلاق و حسن عمل
مایل گردد و از انواع معاصی و مناهی و فسق و فجور و زنا و شراب خواری و استعمال مسکرات و مخدرات چون بنگ و افیون
و انواع لهو و بازی مثل قمار و بازی نرد و شطرنج که در مذاهب اربعه بحرمت آن قائل اند حذر کند آنچه میگویند که
امام شافعی رحمة الله علیه ما بین العصر والمغرب اهل حکومت و بادشاهان را برای تیزی ذهن اجازت یک بازی داده است
غلط است و قول مرجوع است چنانکه غزالی رحمة الله علیه که شافعی المذهب بود میگوید که شافعی ازین قول رجوع کرده و قاطبة
منع نموده است و نزدیک او نیز حرام است در جامع صغیر خانی آورده که اگر بازی شطرنج با شرط باشد حرام است بالاجماع
و اگر بی شرط بود عبث است و آن نیز حرام باشد زیرا که در حدیث شریف آمده که بازی در حق مومن ناروا است مگر در سه چیز
سواری و تعلیم اسپ و مشق تیراندازی و ملاعبت و بازی کردن با زن که در حق شوهر روا باشد و نیز فرموده اند هر بازی در
حق مومن حرام است روایت است که امیرالمومنین علی رضی الله عنه بسوی جماعتی گذر کرد که در بازی شطرنج مشغول
بودند فرمود ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون یعنی حضرت امیر آن اشکال ظاهری را با اشکال ذهنی اصنام قرار دا

زیراکه فی الغالب این در بازی شطرنج از نماز و ذکر الله غافل میشود و سخنان باطل و هرزه بر زبان می آرد کذا فی نصاب الاحتساب
انکه محض شفقت از آفات آخرت آدمی را خبردار کند و از بد در دین و دنیا باز دارد و بکار بود ناصر یاری دهنده دین اسلام بدفع اشرار ناصر
وقتل کفار و مددکار مومنان در دنیا و آخرت و میتواند شد که مراد یاری دهنده متحرین باشد در مسائل شرعی و مطالب فقهی و
غوامض شریعت و اسرار طریقت که تصحیح و تنقیح و تدوین آن به تعلیم و ارشاد آنسرور سبب نصرت و موجب فوز و فلاح شد
ومشکلها حل شد و ائمه مجتهدین را از کتاب و سنت دستاویزی دلخواه بدست آمد و هر یکی بفراست ایمانی راهی و طریقه پیش
گرفت و اختلاف آن بزرگان بحکم اختلاف الائمة رحمة للامة موجب آسانی شد که اگر کسی در مانده باشد و پیروی امامی
بروی شاق گردد احیانا بلا تلفیق محض به نیت خیر آنرا بجا آرد علما و عملا و اکلا و شربا و دوا و غذا و سخن اینجا باجمال گفته شد
تفصیل آن از فقه معلوم کنند بحکم من خدم خدم آنکه یکی را یاری دهد خدا یتعالی او را بی شک مدد کند منصور منصور
یاری داده شده از حق تعالی در باب ظفر بر لشکر اعدا که هیبت آن حضرت علیه الصلوة والسلام در دلها انداختند و با هنگام
قلت فوج اسلام و کثرت سپاه دشمن بفوج ملایکه تایید کردند و از باد صبا و ریح هم مدد آنحضرت فرمودند و می توان گفت که
یاری کرد حقتعالی آنحضرت را در باب محنت و ریاضت راه طریقت که عوارض بشری و التفات بسوی دنیا و معاشرت
با ازواج مطهرات آن حضرت را از بندگی و عبادت و شغل ذکر و فکر و صوم و صلوة و نوافل شب یعنی نماز تهجد مانع
نشد و همیشه در تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید بزبان و هم بدل و جان مشغول بودی و با وجود دولت دین و دنیا بهیچ وجه
از دنیا و مال آن پروای نکردی و پیوسته از خودی و خودبینی چشم پوشیده بصفت سفر در وطن و خلوت در انجمن
متصف بودی و از کمال توحید آن مرشد و عارف یگانه که اعانت و تائید الهی شامل حال و حافظ مقال او بود

چنان روایت کرده اند که آنحضرت علیه الصلوة والسلام چون با ابوبکر صدیق رضی الله عنه در شب هجرت در غار کوه ثور
نهان شدند و کفار پیرامون غار میگشتند و میگفتند که محمد علیه الصلوة والسلام بالیقین اینجا نهان شده باشد و ابوبکر از
بهر سید عالم فکر و اندیشه داشت فرمود لا تحزن ان الله معنا یعنی غمگین مباش حق تعالی با ماست ؎ اگر هستی یکی از
اهل معنی ؛ تو ان الله معنا را نظر کن ؛ و چون موسی کلیم را روز محنت پیش آمد هارون برادر خود را فرمود ان معی ربی
سیهدین یعنی با من پروردگار من است قریب است که مرا راه راست بنماید و گره از کار من بگشاید پس سرور عالم را در
عین محنت و بلا حضرت صمدیت مطمع نظر بوده است بخلاف کلیم الله که التفات او اولا بسوی نفس خود بود و نیز از
نصرت و تایید الهی است که از رسول کریم صلی الله علیه وآله وسلم با وجود محویت در عشق الهی و وجد و بیخودی گاهی در
خلوت و جلوت کلمه که امت را در وهم افکند مثل سبحانی ما اعظم شانی و امثال آن در احادیث صحیحه روایت نکرده اند
آری باده دولت مرد آزماست و تا آنکه حوصله فراخ و ظرف وسیع نبود این قدر ضبط و احتیاط ممکن نباشد و
انا الحق گفتن منصور حلاج نشان عدم ضبط و اظهار اسرار ربوبیت باشد که راز ملک فاش کردن در عین محویت
بسوی خود نظر افکندن و لفظ انا بر زبان آوردن نزد صاحبان احتیاط روا نبود ملا باقر شهید که یکی از کاملان
دین بود میفرماید ؎ انا الحق گفتن منصور تاویلی نمیخواهد ؛ گدائی چون به دولت میرسد گم میکند خود را ؛ اگرچه
فی الواقع گوینده این سخن مشکل حلاج نبود اما بحسب ظاهر زبان او آله تقریر بود لاجرم لهذا در شریعت سخن او از صواب
منحرف نمود و از آن وقت تا امروز عوام الناس سر رشته کار از دست داده بی معنی بر ده هرزه گوی میکنند
از پنبه منصور دام فریب بافتند تا بندگان خدا را از کتاب الله و حدیث رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بیخبر

د ... انام فرمان کنند و دعوی انا و لا غیری بر زبان آرند و از عبدیت و عابدیت درگذشته خود را بجای معبود شناختند
و مریدان را امر کنند که مرشد را سجده کنند و سجده تحیت ملائکه که با دم علیه السلام محض بفرمان الهی بعمل آمده دلیل صحت
قول خود می آرند حالانکه در احادیث صحیحه سجده آدمی با دمی حرام چنانکه در اسم کامل آن خداوند فضایل بسوی آن اشارت
رفته والله الموفق چون حق تعالی کسی را بچندین وجوه مدد کند چرا عین رحمت نگردد نبی الرحمة یعنی سرچشمه رحمت و
لطف و عنایت در کتب سیر آورده اند که آنحضرت علیه الصلوة والسلام در دم واپسین زار زار میگریست یکی از حاضرین
عرض کرد یا رسول الله تو محبوب الهی بوده و دامان تو از جمیع آلودگیها پاک است پس این گریه و زاری را در حالت احتضار
سبب چیست باز فرمود انما بکیت رحمة لامتی یعنی بسبب شفقت بر حال امت خود گریه کردم ندانم که فردا بعد از من الشان را
چه پیش آید و در غم جدائی من حال آنها چون بود ای برادر گوهر اشک محمد را صلی الله علیه وآله وسلم در بازار قیامت بهای
دهند که در عقل و قیاس نگنجد و آنچه شنیده که هفتاد هزار تن از امت مرحومه آنحضرت بلاحساب بجنت روند از نتایج آن گریه
و زاری و عنایت باری خواهد بود اگر تو نیز بعشق آن محبوب الهی و غم جدائی او دیده را گهر ریز کنی در ثمین اشک ترا در
بازار قیامت قدر و منزلت باشد ۵ آخر گریه را خنده ایست ٭ مرد آخر بین مبارک بنده ایست ٭ از آثار
رحمت بوده است که آنحضرت خلایق را توبه و استغفار امر میکرد نبی التوبة پیغمبر که خلق بر دست او از گناه توبه
کردند و از شامت کفر و معصیت نجات یافتند و مریدان آنحضرت را توبه و استغفار لیل و نهار پسند آمد گناهان
آشکار را آشکارا و مخفی را مخفی توبه کردند یا آنکه توبه آدم صفی الله که با دنی گناه اکل دانه گندم در عتاب الهی
گرفتار آمد و اقرار گناه با ندامت و پشیمانی بکمال حیرانی و پریشانی تا مدت دو سال او را سود نکرد آخر توبه او بتوسل

نبی الرحمه

نبی التوبه

و برکت نام سرور انام علیه الصلوة والسلام بدرجهٔ قبول رسید چنانکه شاه عبدالعزیز رحمة الله علیه در تفسیر عزیزیه در تحت آیهٔ فتلقی
آدم من ربه کلمات فتاب علیه نوشته است و میتوان شد که نبی التوبه بمعنی پیغمبر ملازم توبه باشد چنانکه در حدیث شریف آمده یا ایها الناس
توبوا الی الله فانی اتوب الیه فی کل یوم مائة مرة ای مردمان توبه کنید بدرگاه الهی زیرا که من خود هر روز صد بار توبه میکنم و نیکو ظاهر
است که اهتمام آنحضرت علیه الصلوة والسلام درین باب برای طلب مغفرت عاصیان امت یا تعلیم این شیوهٔ پسندیده باهل
سنت و جماعت خواهد بود برای عرض توبه این عبارت اختیار کرده اند استغفر الله ربی من کل ذنب و خطیئة واتوب الیه و
ادعیهٔ استغفار در احادیث بسیار آمده توبه از خلق گرفتن نشان حرص و تمنای ایمان آنها باشد حریص علیکم یعنی آرزومند
ایمان و اسلام شما چنانکه در آیهٔ کریمه لقد جاءکم رسول الآیه مذکور است و بنابراین تمنا محض شفقت و رحمت باشد لهذا در آخر این
آیت از قبیل هل جزاء الاحسان الا الاحسان حقتعالی از اسمای حسنی دو نام گرامی که رؤف و رحیم باشد بآنحضرت بخشید و ظاهر است
که حرص آنحضرت درین باب از جملهٔ مکارم اخلاق خواهد بود لاجرم حرص آدمی در کارهائی که از آن نفع خلایق متصور باشد
محمود بوده بحکم خیر الناس من ینفع الناس اجر و امید جزاء در دنیا و ثواب بی حساب در دار بقا خواهد بود اما حرص مذموم
که از آن علما را زیان آخرت دست دهد این است که بخواهش مال و حب جاه پیش امرا و اهل دول از گفتن کلمهٔ حق خاموش
شوند و بپاس خاطر مخلوق بی رضای خالق در امر معروف و نهی منکر تقصیر نمایند و تصور آنها فی الغالب چنان باشد که اگر بخلاف
مرضی آقای خود سخن گوییم از نظر افتیم و غنیمت و جاگیر و منصب و نذر و هدیه موقوف گردد و لیکن غافل ازین که چنین عالم را
بنسبت جاهل در روز محشر عذاب زیاده تر بود و زبان او بمقراض آتشین ببرند کما جاء فی الحدیث آیهٔ کریمه کنتم خیر امة
اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر در صفت اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد

وذلک فضل الله یوتیه من یشاء، واین سعادت کسی را دست دهد که از حرص دنیا وی اعراض کرده بسوی دولت آخرت
پردازد واین کمال بی علم معرفت حاصل نشود معلوم یعنی دانسته شده نزدیک ملائکه هفت آسمان و عرش و کرسی و لوح و قلم
و دوزشکان هفت طبقات زمین یا دانسته شده پیش انبیاء و اصفیاء و اولیاء و سایر اولاد آدم از اولین و آخرین که وصف و
نعت آنحضرت در کتب سماوی مذکورست و میتواند شد که معنی چنان بود که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گل سر سبد معلومات الهی
که عبارت از اعیان ثابته است باشد زیرا که در گلشن هستی گلبنی باین زیبائی و سروی باین رعنائی نرسته و باغبان حقیقی آن نهال
نوخاسته را از دریای رحمت کامله خویش آب داده ۵ درختی سهی سرو در باغ شرع ٭ از زمینی باصل آسمانی بفرع ٭ و در معلومات باری
بحسن تعلیمات او کسی باین علم و عمل فائز نگشته که آنحضرت علم معرفت الهی بر روی زمین منتشر کرده و در ادای کار خلافت دقیقه
فرو گذاشت نموده خلاصه سخن اینکه محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم اشرف معلومات باری عز اسمه و حضرت باری اجل و اکمل و
افضل معلومات آن عالم ربانی بود ازینجا است که فرمود که اگر حقتعالی را خلیل نگرفتمی ابوبکر صدیق را خلیل گرفتمی مطلب اینکه دوستی خدا در دل من نشست
دوستی یاران که به صداقت یکتا باشند هزار درجه زیاده ترست سبحان الله این چه تقرب و شرف و کمال است که بحکم
من کان لله کان الله له خود را بحق تفویض کرده شاهی دین و دنیا حاصل کردند و این لطیفه روحانی از کمال عقل و دانش آن
عارف ربانی خبر میدهد و هم کمال فضیلت و بزرگی امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه از آن ثابت می شود فهم من
فهم و وجد من وجد مشهور یعنی بلند آوازه و صاحب شهرت که پیش از ولادت و بعثت آنحضرت کوس شهرت او در چار
سوی عالم زدند و بهنگام ولادت آنحضرت علیه الصلوة والسلام بهر طرف شوری افتاد و کاخ کسری متزلزل شد و کنگره
آن بشکست و بتان سرنگون افتادند و آدم علیه السلام را کنیت ابو محمد مشرف کرده از احوال آن محبوب درگاه

ذو الجلال آگاهی دادند و عیسی روح الله را برای رسانیدن مژده قدوم او فرستادند هم از آیه کریمه ان الله وملائکته یصلون

علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما چنان ظاهر میشود که شهرت آنحضرت بسبب صلوة و سلام الهی و فرشتگان و مومنین روز افزون است و درود مومنان را ملائک بر طبق نور نهاده بملاحظه آنحضرت می درآرند و نیز از قاعده بدیعه فقهی که ایمه مجتهدین آن را از کتاب و سنت استنباط کرده اند و در حموی مذکور است کمال شهرت آن محبوب درگاه ذو الجلال مستفاد میشود و آن اینکه ان الصلوة علی النبی صلی الله علیه و آله وسلم لا تتداخل والثناء علی الله عز وجل یتداخل مراد ازین عبارت متعلق این است که چون نام مبارک آن سرور در یک مجلس مکرر گفته شود درود و سلام مکرر واجبست و تکرار ثنا به تکرار نام الهی کلمات عز اسمه و جل شانه و مانند آن واجب نیست شاید که سبب آن باشد که درود مشتمل بر ذکر الهی است یا آنکه ادای حقوق آن سرور که محبوب درگاه صمدیت است برافراد امت لازمتر بود یا آنکه تکریم و تعظیم آن سرور موجب تکریم رب العزت باشد والله اعلم

و چون آنحضرت را بمهر نبوت و خلعت رسالت و سواری براق و لواء الحمد بادشاهی ملک و ملکوت دادند بر در دولتسرای او از کلبانگ اذان و اقامت پنج نوبت نواختند تا شهرت آنحضرت باین وسیله عالمگیر شود و گوشزد صغیر و کبیر گردد و ازین صدای شادیانه دوستان شاد شوند و دشمنان بدخواه را پیچ و تاب در دل پیدا شود و نیز شهرت آنحضرت در شب معراج که بالای هفت آسمان و عرش و کرسی بلکه تا لامکان بسواری براق و رفرف گذر کرد و درهای آسمان بعد سوال گشاده شد و انبیا برای استقبال آن سرور حاضر شدند و شادمانی کردند و زبان تحسین برگشادند و نیز سیر و تماشای بهشت و دوزخ آنحضرت را اتفاق افتاد در کتب سیر مذکور است و کسیکه در فضل و کمال و تقرب درگاه ذو الجلال مشهور و معروف بود البته گواهی او در کارهای عمده مسموع و مقبول باشد **شاهد** گواهی دهنده و بینا

در باب ایمان و اسلام امت محمود خویش را گواهی دهنده بر صدق پیغمبران گذشته چون امتان آنها انکار تبلیغ رسالت کنند چنانکه
حقتعالی میفرماید انا ارسلناک شاهداً و مبشراً و نذیراً و می توان گفت که شاهد و گواه بر وحدانیت الهی و رسالت خود باشد که آنحضرت
بدین عبارت گواهی میداد اشهد ان لا اله الا الله و اشهد انی محمد رسول الله یعنی گواهی میدهم که خداوند عالم یکی است و گواهی
میدهم که من محمد رسول او ام شَهِید بهمان معنی که بالا مذکور شد در باب شهادت بر امت خود در رسالت بیان شهید
انبیا علیهم السلام و میتواند شد که شهید بمعنی شهید آخرت بود زیرا که سبب وفات آنحضرت علیه الصلوة والسلام تاثیر
آن زهر بوده که زن یهودیه آنحضرت را در گوشت کرده داد و اقرار کرد که یا محمد اراده قتل تو کردم آنحضرت فرمود که حقتعالی
ترا بر هلاک من قدرت نه دهد چون اصحاب برای کشتن آن زن فاجره استیذان کردند آنحضرت علیه الصلوة والسلام اذن نداد
چنانکه غزالی در بیان مفوس القدرة در سیر شریف وارد کرده است کسیکه برای ثواب آخرت کتمان شهادت نکند لایق است
که حقتعالی و مخلوقات او در مقدمه خاص او گواهی دهند مَشْهُود گواهی داده شده بر صدق رسالت از ملائکه و جن و انس بیان مشهود
که بکلمه لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله ادای این شهادت میکنند در تشهد نماز و اذان و اقامت در خمس الاوقات ایشان را
حکم گواهی دادن کرده اند تا بعضی را غفلت از دل بر طرف شود و بعضی را جای عذر و انکار نمانده بر گواهی بندگان بس نکرده
حقتعالی خود در چندین مقام در کلام اعجاز نظام گواهی میدهد از آن جمله اینکه در سورة الفتح میفرماید هو الذی ارسل رسوله
بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و کفی بالله شهیدا و چون آنحضرت پیش اهل حق علت غائی تکوین عالم است همه ذرات
کائنات بزبان حال و لسان مقال ادای شهادت میکنند که آنحضرت محبوب رفیع الدرجات و مقصود بالذات است و دیگران بیان بشیر
طفیلی او اند و چنین خداوند جلیل الشان را منصب تبشیر البته شایان بود بَشِیر مُبَشِّر مژده رسان و بشارت بیان مبشر

دهنده از ثواب آخرت و نعمات بهشت و دیدار الهی یا حکم کننده به تحقیق از روی وحی و الهام بدخواه جنت در باب ده تن از
اصحاب کرام که ایشان را عشرهٔ مبشره گویند و سوا این صحابه دیگر زنان اهل بیت و مردان هم مبشره بجنت اند روایت است از
انس رضی الله عنه که چون آیه یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی نازل شد ثابت رضی الله عنه در خانه
نشست و گفت که من از اهل دوزخ ام آنحضرت از سعد ابن معاذ پرسید ثابت را چه شد پیش ما نیامد آیا مزاج او ناخوش است سعد
بخانه ثابت رفته دریافت کرد ثابت گفت شما میدانید که من درمیان اصحاب سید عالم جهیر الصوتم یعنی بلند آوازم پس از
اهل نارباشم سعد با آنحضرت خبر کرد فرمود بل هو من اهل الجنة یعنی ثابت بسبب این حسن عقیدت و خوف الهی که در دل دارد
از اهل بهشت است باید که غم نخورد بلکه سیکه بشارت او را سزاوار است که از عذاب دوزخ بیم کند و دلها را از خوف
آخرت و هول محشر دو نیم کند نذیر منذر بر وزن بداء معجمه ترساننده از عذاب آخرت و سختی حساب کتاب و باز پرس
اخروی و گرفتاری در دوزخ مر عاصیان را و خلود کفار در نار چنانکه آیات قرآنی و احادیث نبوی بر این مطلب دلالت میکنند
گویا آنحضرت را محض برای این دو کار بزرگ و مهم سترگ تبشیر و انذار با این شوکت و حشمت و کر و فر فرستاده اند تا نظر بر
جلالت قدر و علو شان آنحضرت علیه الصلوة والسلام بندگان را در اخبار او شبه و شک در دل نماند و آنحضرت را از جملهٔ مخبران زمانه
که برای اغراض نفسانی اخبار دروغ و غیر واقعی که محتمل صدق و کذب بود از دل تراشیده بعالم منتشر کنند نه دانند بلکه مخبر صادق
و فرستادهٔ خاص بارگاه کبریا اعتقاد نمایند و دلیل بر حسن انذار و راستی گفتار آنحضرت این است که چون آیه و انذر عشیرتک
الاقربین نازل شد یعنی بترسان یا محمد از عذاب خدا خویشان خود را که اقارب اند طلب کرد آنحضرت مردم قریش را و ندا نمود
نام بنام یا فلان یا فلان برهانید خود را از آتش دوزخ و من چاره کار شما ندارم از انجا فاطمه دختر رضی الله عنها و صفیه عمت

عبد المطلب و عباس بن عبد المطلب همچنان فرمود یعنی شما فکر نجات خود ها کنید من برای شما هیچ نمی توانم کرد فرمود بزبان گوهر بار
لا املک لکم من الله شیئا مالک نیستم برای شما از خدا چیز را یعنی اگر شما در بندگی الٰهی و اطاعت رسول مقبول کوتاهی کنید من پیش
مالک الملک یارای دم زدن ندارم زیرا که بحکم آیه کریمه والامر یومئذ لله حکم دران روز یعنی در روز قیامت مر خداوند عالم
راست و حکومت جمیع حاکمان آن بر خیزد مفهوم فرمان و اذن در دست قدرت بادشاهی بود که او را در لسان شرع احکم
الحاکمین گویند چنانکه در قرآن فرمود الیس الله باحکم الحاکمین و مسلمانان را تاکید کرده اند که در وقت تلاوت این آیه جهراً
اقرار کنند بلی و بنا انت حاکم و نحن علی ذلک من الشاهدین بدانکه اگر پاس خاطر کسی در باب احکام الٰهی و امورات شرعی
خوی آنحضرت بودی البته باعزیزترین اولاد خود که آنرا لخت جگر و نور نظر فرموده است و علی ابن طالب زوج او و امامین
همامین که فرزندان او اند درین باب شفقت پدری بجا آوردی و او را از محنت و ریاضت در طاعت الٰهی و نماز و ورد
و خدمت شوهر و کار خانه و نگاه داشت فرزندان باز داشتی و فرمودی که یا فاطمه بر شفاعت من تکیه کن بلکه چون کار آن
روز از اختیار بیرون است بی مداهنت و پاس خاطر دختر خود را فرمود یا فاطمة لا تتکلی علی انک بنت رسول الله فاعملی فاعملی
یعنی ای فاطمه زهرا اتکا مکن برانیکه دختر پیغمبر خدا هستی عمل کن کار کن خدمت کن برای تاکید این امر سه بار فرمود ع رموز
مملکت خویش خسروان دانند ؛ پدر را شهد بسیار است اما پسر گرمی دارست مثلی است مشهور ای برادر چون در باب زهرا
بتول بنت رسول فرمان چنین باشد من و تو در چه حساب باشیم تو میخواهی که بی محنت عمل و اطاعت صاحب شرع از
مواخذه آخرت باز رهی والله این خیالیست خام جائیکه محمد علیه السلام را از یاد هول محشر موی سر و ریش سپید
کرد و حال دیگران چه خواهد بود و بندگان خدا و پیروان شرع هدی چرا از ظلمت ضلالت نرهند که چراغ راه

ایشان را بطرح میسر است نور روشنائی هدایت که از جانب عرش بسوی اهل زمین آمد چنانکه در قرآن مجید فرموده قد جاءکم

من الله نور یعنی آمد نزدیک شما از طرف خدا نور یکی فی الواقع نور الهی است همه نورها پرتو نور اوست چنانکه در حدیث آمده اول — نور ۵

ما خلق الله نوری فرمود آنحضرت که اول حقتعالی نور من پیدا کرد و نیز فرموده انا من نور الله وکل شیء من نوری یعنی وجود من

محض از نور خداست و هر شیء از مخلوقات از فیض نور من است و از آیه کریمه الله نور السموات والارض بنظر دقیق مستفاد میشود که

نور محمدی صلی الله علیه وآله وسلم مرات همان نور است و چون مظهر اتم را از کمالات مبدا فیاض حظی وافی و بهره کافی در کار است

نور محمدی لمعان تجلی الهی شد و عالم جان و جهان را روشن کرد و حقیقة الحقایق شد روایت است که حق تعالی نور محمد علیه الصلوة

والسلام را حکم کرد که با نوار انبیا ملاقات کند پس نور محمدی بر نور آنها مسلط و حاوی شد انبیا عرض کردند بار خدایا این نور

کدام منصور است که پیرامون ما را گرفته است و ما را در سایه خود ستانده خطاب آمد که این نور محمد علیه الصلوة والسلام است

اگر شما بروی ایمان آرید من شما را درجه رسالت و نبوت دهم پس انبیا عرض کردند خداوندا ما بدل و جان ایمان آوردیم و — سراج ۵

پیش آن نور سر نیاز بر زمین نهادیم زیرا که ما را نیز در راه دین چراغی در کار است سراجا منیرا یعنی چراغی که — مصباح ۵

از ان تاریکی کفر و ظلمت ضلالت مرتفع شد و دلهای مومنان بنور ایمان روشن گشت و از آیه مثل نوره کمشکوة فیها مصباح

بنظر باریک می توان دریافت که این تمثیل نور محمدی بتکمیل مظهریت که در اسم نور مذکور شد زیرا که عشق آن حضرت در خور است که

که در دل مومن چون فتیله قرار گیرد و از انوار رسالت و آثار نبوت اقتباس کرده هر مومن از سلوک بر طریق رسالت محض

هدایت است عنان نه پیچد فاما هر یکی را این سعادت عظمی میسر نیست بلکه دولتی است خداداد چنانچه میفرماید یهدی الله لنوره

من یشاء یعنی راه نماید حقتعالی بسوی نور خود که نور صفات باشد و حقیقت محمدی را مظهر آن ساخته اند کسی که خواهد فائده

درکشف الاسرار آورده که حقتعالی خورشید را سراج وهاج گفت و محمد علیه الصلوة والسلام را چراغ منیر گفت ازان روشن میشود
که این چراغ آن چراغ را روشن کرده است و آن چراغ آسمان است و این چراغ آسمان و زمین که روشنی او روز و شب یکسان است
و آنچراغ دنیاست و اینچراغ دین و آن چراغ آب و گل است و این چراغ جان و دل آری چراغ راه مومنان را ضیای هدایت
لازم است هُدیٰ بمعنی هادی که مصدر را بر اسم فاعل اطلاق میکنند لاریب فیه هدی للمتقین که صفت قرآن است هدی ۵۲
ازین قبیل بود گویا از کمال هدایت و رهنمای مثل قرآن مجید عین هدایت شد و شان هدایت او از هدی للمتقین بلند شد
مهدی راه نماینده بسوی کتاب و سنت که بجا آوردن احکام آن موجب نجات آخرت و دخول جنت و رستگاری از مهدی ۵۳
عذاب دوزخ بود و چون هدایت آن سرور و شریعت غرای او در نظر اهل حق بمنظر استحسان جلوه داد و ایمه دین را پایه رفیع و
درجه بلند حاصل شد مهدی آخر زمان علیه السلام که سمی رسول آخر زمان است در صورت و سیرت شبیه آن محبوب کبریاست و با عیسی
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام در دفع فتنه دجال شریک و معاون با شد و چون وقت نماز آید امام مهدی بعیسی روح الله گوید
بیا پیش نمازی کن عیسی علیه السلام فرماید من امامت نمیکنم بعض شما مر شمارا امام است زیرا که حقتعالی امت محمد مصطفی علیه الصلوة
والسلام را بزرگی داده است و در حدیث شریف آمده که آنحضرت علیه الصلوة والسلام اصحاب خود را فرموده ای یاران
چه قدر شادمانی کنید بشنیدن این بشارت که عیسی روح الله در پس یکی از امت من اقتدا کند و امامکم منکم گوید و بلندی شان
مهدی آخر زمان چرا بفلک الافلاک نرسد که حضرت عیسی بتاثیر هدایت او صلیب بشکند و خنزیر بکشد و برحسب سنت رسول
کریم نکاح کند و بعد وفات در مقبره آنحضرت مدفون شود و هر دو بزرگواران در روز قیامت از یک مقبره سر بردارند
کما جاء فی الحدیث منیر روشن کننده جهانها و جهانیان بنور خویش یا روشن کننده دلها بنور معرفت و نور ایمان منیر ۵۴

وحقتعالی آنحضرت را در قرآن بسراج منیر صفت کرده است کلیکی که چرخ فلک طور اوست ❊ همه نورها پرتو نور اوست و آنحضرت چرا
مطلع انوار نگردد که نور الهی از طلعت او پیداست و مهر و ماه و ستارگان شیدای جمال باکمال او بیند و میتوانند شد که بمعنی روشنی
بخش کاشانه فقرا و مساکین و قبور مومنین باشد که چون صورت نورانی او را بر اموات جلوه دهند و از حقیقت آنحضرت سوال
کنند گور مومن از آن چهره چون گل رشک گلستان شود روضة من ریاض الجنة صفت قبر مومن است و از آن چهره آتشین
غضبناک با کافر ناپاک ماجرا برعکس رود و گور او از شعله خشم حفرة من حفر النار باشد و میتوانند شد که بمعنی روشن کننده دیده
بصیرت مومنین باشد بفراست ایمانی و این مرتبه بزرگ باتباع سنت و پیروی شریعت آن حضرت علیه الصلوة والسلام و مشایخ
طریقت را دست دهد و نتیجه نور فراست ایمانی آن باشد که آدمی را کشف خفیات حاصل شود و از ناصیه حال از باطن در
یابد **حکایت** روایت است که یکی از گمراهان جامه تلبیس در بر کرده و زنار در کمر بسته پیش یکی از مشایخ طریقت حاضر شد
و سوال کرد از معنی حدیث اتقوا فراسة المومن فانه ینظر بنور الله یعنی بترسید از فراست مومن که او بنور الهی نظر میکند
شیخ گفت معنی این حدیث شریف این است که تو زنار بشکنی و از کفر توبه کنی گفت حاشا که زنار داشته باشم شیخ مریدان را
فرمان داد تا جامه از تن او برآرند و زنار بشکنند آخر آن کس این کرامت دریافته بر دست شیخ توبه کرد و باسلام مشرف
شد چون مرد از آنجا روان شد شیخ بمریدان خطاب کرد و گفت ای یاران این که بشکستید زنار ظاهر بود بباید
تا ما زنار باطن خود پاره کنیم شور از اهل مجلس برخاست و همگنان گریه و زاری کردند چه زیبا گفته اند **مثنوی** توبه چه با
پشیمان آمدن ❊ بر در حق نو مسلمان آمدن ❊ عام را توبه ز کار بد بود ❊ خاص را توبه ز دید خود بود ❊ گفت پیری که ره بین بد
ره بپیشواست ❊ توبه کن از غیر آن هرچه خداست ❊ آری این فضیلت بیمن دعوت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم اولیا را

داعی

حاصل شود داعی خواننده و دعوت کننده بندگان بسوی توحید و دین اسلام که آیه کریمه و یعلمهم الکتاب والحکمة و یزکیهم بران
دلالت میکند و این داعی را در کلام الٰهی بلفظ داعی الله تعبیر کرده اند چنانکه از آیه یا قومنا اجیبوا داعی الله فآمنوا به یغفر لکم
من ذنوبکم که جنات بعد اسلام آوردن بقوم خود هدایت کردند و در سورة الاحقاف مذکور است بسیر این روشن میشود
و نیز برای اثبات اینکه این دعوت اصالة بسوی خداست و تبعا بسوی خویش و هیچ گونه فضولیت را دران دخل نیست و اینکه
مدعو الیه بادشاهی است غالب بر همه مخلوقات که هر یکی از امیر و وزیر و بادشاه و فقیر بدست قدرت او اسیر است و در
صورت قهر و عتاب او کسی پناه دهنده نیست این آیات درباب سید عالم نازل شد قل انما ادعو ربی ولا اشرک به احدا
قل انی لا املک لکم ضرا ولا رشدا قل انی لن یجیرنی من الله احد ولن اجد من دونه ملتحدا الا بلاغا من الله ورسالاته ومن یعص الله
ورسوله فان له نار جهنم خالدین فیها ابدا حاصل معنی این احکام اعجاز نظام اینکه بگو یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم من خود
میخوانم پروردگار خود را و شریک او نمیگیرم کسی را و بگو که در اختیار خود ندارم نقصان و نفع شما یعنی ضار و نافع مطلق
حقتعالی است و بگو که پناه ندهد مرا کسی از دست قدرت الٰهی چون خواهد که با من مواخذه کند و نخواهم یافت بجز ذات او ماوای
مگر تبلیغ احکام الٰهی کار من است و کسی که نافرمانی کند خدا و رسول او را با هر یکی را نشیمن شد در دوزخ علی الدوام بدان ای برادر که
عصیان نافرمانی را گویند و چون نافرمانی خدا با مخالفت رسول الله یکجا شود موجب کفر و شرک باشد نعوذ بالله منها و
چنین کس را بخلود نار حکم کرده اند چنانکه از خالدین ظاهر میشود و آنکه خدا را مطیع و پیغمبر را عاصی باشد مثلا ایمان آرد بخدا
و قصور کند در پیروی شریعت و اتباع سنت یا احکام شریعت بجا آرد اما در بندگی و طاعت الٰهی قصور کند یا عمل او اخلاص
نداشته باشد یا ریا و سمعه مقصد او بود چنین کس را فاسق و ریاکار و مبتدع گویند و چون در آیات کلام الٰهی و احادیث

بیان نافرمانی خدا و رسول

رسالت پناهی که در باب فاسقان و اهل بدعت وارد شده نظر کنند کار بغایت مشکل باشد و از کشیدن عذاب دوزخ مدتی
دراز چاره نیست بعد انواع خرابی و ذلت و خواری امید است که بشفاعت آنحضرت نجات ازان مهلکه دست دهد و
برای تمثیل دعوت دین و اجابت آن در حدیث شریف چنان آمده که فرمود آنحضرت علیه الصلوة والسلام که شخصی سامان
ضیافت تیار کرد و یکی را مقرر نمود که صلای عام در دهد آنکه آن دعوت را اجابت کرد دران ضیافت خانه آمد و از الوان
نعمت بهره ور شد و آنکه اجابت نکرد محروم ماند بدانید که ضیافت کننده خداست و دعوت کننده منم ای برادر دیدی که
عنایت رب العالمین و رحمت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم در باب پرورش بندگان بچه لطف و خوبی است که
در دنیا بانواع رزق و روزی مدد کردند و در عقبی بهشت و نعمات آنرا برای مومنان تیار ساختند و چیزهای عجیب و غریب
از ماکول و مشروب و ملبوس که بادشاهان را میسر نباشد برای دلی فقیران رسول کریم درانجا موجود است و در صفت آن
نعمات بطریق قلیل و دل فرموده اند ولکم فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین یعنی حاضر است برای شما در جنت آنچه
آرزو کند دلها و لذت یابد چشمها و نیز بالاتر ازان فرموده اند ما لا عین رأت ولا اذن سمعت یعنی نعمت آنجا در بیان
نیاید چیزیست که نه چشمی آنرا دیده و نه گوشی شنیده آنکه خلق را دعوت کند حقتعالی او را دعوت کند مدعو طلبیده شد
بدرگاه رب العزت در شب معراج یا بسوی توحید الهی و ایمان بر وحدانیت وی که حقتعالی آنحضرت را بواسطه جبرئیل دعوت
کرد و آنحضرت خلق را خود دعوت کرد و میتوان گفت که دعوت کرده شد بضیافت خانه الهی و نعمات آن در دنیا
و آخرت که او مهمان گرامی و مقصود بالذات است و دیگران طفیلی آنحضرت اند پس درین صورت داعی خداوند تعالی شانه
بود یا دعوت کرده شد در کاشانه عاشقان و بیت الاحزان آنها که در آرزوی دیدار و جمال با کمال او بکمال [illegible]

تمثیل دعوت ضیافت

مدعو

درود خوانند و خوابگاه خود را بانواع عطریات و بخور معطر دارند و دیدار او موجب سعادت دارین انگارند ٥ دل را پرده محبت اوست ؛ سینه آئینه دار طلعت اوست ؛ تو و طوبی و ما و قامت یار ؛ فکر هر کس بقدر همت اوست ؛ مدعو را اجابت دعوت دیگر است که این اجابت از جمله سنت های اوست صلی الله علیه وآله وسلم مجیب جواب دهنده در روز میثاق که در سوال الست بربکم پیش از همه آنحضرت بلی فرمود و بر اقرار آنحضرت اینکه چون از شکم آمنه خاتون پیدا شد سجده کنان بر زمین افتاد همه عمر به عبادت الهی و یاد او مشغول بود و کاهی در ادای تعظیم رب العزت کوتاهی نکرد و در مقام تعظیم الهی تعظیم خود روا نداشت و اگر احیانا در مسجد یکی از اصحاب بحسن ارادت و کمال عقیدت به تعظیم آنحضرت برخاستی منع فرمودی و گفتی لا تعظموني في بيت ربي یعنی در خانه پروردگار من تکلیف تعظیم من بر خود مکشید و این جای است مقدس که در آن ها و شما را توجه بسوی خدا باید یا اجابت کننده دعوت مسلمانان باشد بحسن اخلاق تا دل آنها شاد گردد خواه آن داعی غنی باشد یا فقیر شریف بود یا بنده ضعیف اگرچه بزبان جوین دعوت کنند و می توان گفت که بمعنی جواب دهنده باشد مر خوانندگان را در هنگام محنت و بلا و عرض حاجات مثلا عرض کنند اغثني يا رسول الله اغثني یعنی ای پیغمبر برحق بفریاد من برس و من بیکس را ازین مهلکه برهان اگرچه این گونه اجابت صفت خاص باریست عز اسمه اما بآنحضرت و اصحاب و اولیای کرام از راه لطف و اکرام از خداوند ذو الانعام نصیبی از آن بحسب مراتب مرحمت کرده اند و انکار آن روا نبود زیرا که از آن انکار معجزات سید عالم و کرامات اولیا لازم آید و آن بر خلاف عقاید اهل سنت و جماعت باشد و علم غیب و احاطه علم اگرچه مختص باری عز شانه است اما خواص بندگان درگاه را [illegible] این صفت عظمی تعظیما لشانهم داده است ٥ مردان خدا خدا نباشند ؛ لیکن ز خدا جدا نباشند ؛ و آیه کریمه امن یجیب [illegible] اشال آن که در کتاب الله و احادیث که در سنت آمده و بر عدم قدرت اجابت مطلقا دلالت میکند

مجیب

درحق اصنام وعبدة الاصنام است که بتان وبت پرستان باشند که چندی بایستد راه ستاع آب دیده وجود خود را در بازار
قدر وقدرت پیش پیغمبران رواج دهند فاما چون بر رسول آخر زمان ایمان بیاورده اند سیر ملکوت با آنها دست ندهد
۲۲ مجاب دانند کرامات وخرق عادات اولیا آن کرشمه را قیامی ودوامی نباشد وهرکه خدا تعالی را و بندگان او را جواب باصواب دهد
چرا حقتعالی او را جواب ندهد مُجَاب بمعنی مستجاب الدعوات که دعای آنحضرت در دنیا وشفاعت او در آخرت قبول کردند
وفرمود آنحضرت که هر یکی از انبیا را دعائی است مستجاب وپیغمبران مراد خود در دنیا حاصل کردند ومن مطلب خود که شفاعت
است برای روز قیامت در دل داشتم ۵ هر نبی خواست چیزی از خدا و من شفاعت خواستم روز جزا و آن
۲۳ حفی حضرت کاهی دعائی بد در حق کسی نکرد گو که کافر ستمگر باشد بلکه برای خوبی وهدایت توفیق دعا می فرمود بلی مقتضای
لطف وکرم همین است حَفِیّ با حای حطی بروزن خفی مهربان بر حال است که بیان انواع عنایات ونوازشات آن
سرور از حیطه تقریر وتحریر بیرون است وخود بعثت آنحضرت محض برای رحمت بر سایر موجودات ومخلوقات باشد
۲۴ عفو وصفت عفو آن عالیجناب که بعد ازین مذکور شود دلیل کمال مهربانی آنحضرت بود عَفُوّ بخشنده وآمرزنده گناه
عمداً بود یا سهواً ومرتکب آن گناه آزاد بود یا بنده مومن بود یا کافر دوست بود یا دشمن ودر فضیلت عفو آیات
قرآنی واحادیث نبوی بسیار آمده از انجمله اینکه واعف عنهم واصفح یعنی یا محمد بیامرز ایشان را ودرگذر از خطا مردم
ونیز فرمود والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین که درین آیت خورنده خشم وعفو کننده را محبوب
درگاه الهی وصفت احسان که رتبه ایست بس عالی حاصل میشود چنانکه الفاظ آیت بران دال است وتا آدمی بر نفس اماره
غالب نشود ومغلوب غضب باشد از فضیلت عفو محروم ماند ودر حدیث شریف آمده که فرمود آنحضرت علیه الصلوة والسلام

الا انبئکم باشدکم من ملک نفسه عند الغضب یعنی ایا خبر ندهم شما را از قوی ترین شما و او کسی است که غالب شود بر نفس خود در وقت خشم و چنین احادیث بسیار آمده و در حدیث قدسی آمده که چون بنده گنهکار بدرگاه حقتعالی متوجه شود به توبه حقتعالی اعراض کند باز بخواند باز اعراض کند چون باز به تضرع و زاری بخواند حقتعالی گوید اشهدوا یا ملائکتی قد استحییت من عبدی ولیس له غیری فقد غفرت له ترا ز شرم خدا شرم باد ای مومن که او غفور شد و تو نفور می باشی و در سیر شریف روایات و حکایات بخشش و عفو آنحضرت علیه الصلوة والسلام مذکور است اینجا برای اختصار آنرا ذکر نکردم اکنون بدانکه جز انبیا کسی معصوم نیست و انسان با سهو و نسیان لازم است اگر بدیده انصاف در جریده اعمال خود نظر کنی آنرا خالی از سهو و خطا نیابی پس اگر صفت عفو را که صفت خاص الهی و شیوه پسندیده رسالت پناهی است دوست نداری چگونه امید عفو الهی در روز قیامت در دل داری که آنحضرت فرمود من لا یرحم لا یرحم یعنی آنکه بر حال مجرمان رحم نکند حقتعالی او را بنظر رحمت نه بیند بعضی از علماء دین بمصداق آیه کریمه من عمل صالحا فلنفسه بطور نصیحت گفته است که چون مرد کینه ور که انتقام را دوست دارد و از لذت عفو بیخبر است بدرگاه الهی التجا کند ربنا واعف عنا واغفر لنا وارحمنا یعنی خداوندا به بخش ما را و بیامرز ما را و رحم کن بر ما عجب بود که دعای او در گذرنده و گوید تو بندگان ما را عفو کردی و بخشیدی و رحم نمودی که از ما همان رحمت و مغفرت و بخشایش چشم داری کما تدین تدان حدیث سید عالم است یعنی چنانکه با برادران معامله کنی با تو همان معامله کنند و چندانکه خطای آدمی بزرگ تر باشد در بخشیدن آن ثواب بیشتر خواهد بود فایده از پرتو اشعه صفت عفو که صفتی است نورانی و کمالی است از کمالات رحمانی این لطیفه روحانی بخاطر آمد که کسی که خود را بی عیب داند بعیب کسان پردازد و بزرگان چنین گفته اند که ع در عیب نظر مکن که بی عیب

خداست و شرف الدین یحیی منیری که یکی از علمای ربانی است در مکاتیب خود آورده که گمان نیک در حق دیگران و گمان بد
در حق خویش مقام اهل طریقت است و معرفت الهی بدان وابسته است و از جمله تعلقات که سالک را از وصول بمنزل مقصود
باز دارد خطرات نفس شوم است که آدمی را در احوال زید و عمرو و تجسس اسرار آنها متوجه میکند و از تامل کردن بکار خود و حساب
شبانروزی غافل می سازد و این خطرات را که نتیجه اش هتک حرمت کسان و آبروریزی برادران است بدترین تخیلات
گویند و مضرت دینی که ازین نوع غلط رو نماید این است که این کس خود را بغرور نفس در علم و عمل و زهد و پاکدامنی و مسلمانی از بنی نوع
افضل و بهتر می داند و لفظ انا خیر منه بر زبان آرد یا در دل معتقد آن باشد حالانکه در اصل این دعوی ابلیس است که در
مقابله آدم صفی الله بخدا عرض کرد و در لعنت ابدی گرفتار آمد پس شیطان میخواهد که انسان ناقص را بر طرز خود بر آرد و شاگرد
خود گیرد نعوذ بالله منها ای برادر چون بسبب غرور نفس یکی را که اهل قبله باشد کافر گوئی و بکفر او به تعصب و حسد حکم کنی و او در واقع
چنان نبود چگونه با کلمه لا اله الا الله که در روز قیامت بحمایت او برخیزد برآئی و با این خبث باطن با کلمه طیب مقابله کنی
خاکساران جهان را بحقارت منگر تا تو چه دانی که درین گرد سواری باشد ها و یوسف علیه السلام که نبی معصوم بود در معذرت زلیخا
باوجود پاکی دامن خود بکمال تواضع و بدگمانی در حق خود که شیوه اهل طریقت است گفت و ما ابری نفسی ان النفس لامارة
بالسوء یعنی من مبرا نکنم نفس خود را از خطا و لغزش زیرا که هر نفسی حکم کننده تر است در باب بدی و بدکاری الا ما رحم
ربی ان ربی غفور رحیم مگر کسیکه مهربانی کند حقتعالی بروی و نگاه دارد او را از خطا بدرستی که پروردگار بخشاینده
و رحم کننده است هر که بنظر اهتدا درین آیت نگاه کند صفت عفو به تکلف اختیار نماید که عفو کننده را رتبه ولایت
می بخشند و ولی دوست خدا و مقرب درگاه صمدیت جلت کبریاه و نزد عرفا معنی ولی آن باشد که غرق شود

و مشاهده حق و غایب شود از خلق یعنی توجه او بجمیع وجوه بسوی حق باشد و نبی را اول وجه ولایت میسر بشود و آنچه
میگویند که الولایة افضل من النبوة همین است زیرا که در نبوت نبی را از توجه بسوی عباد الله و صحبت با آنها چاره نیست و این ولایت [?]
که افضلیت آن مذکور شد ولایت نبی است نسبت به نبوت او نه ولایت ولی نسبت به نبوت نبی و این مسئله مشکل است و اکثر
کم سوادان درین مسئله راه گم کرده رطب و یابس میگویند و غرض آنها این است که ولایت امیر المومنین علی رضی الله عنه از نبوت
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم افضل است حالانکه مراد علمای دین برخلاف این است چنانکه مجدد الف ثانی این مسئله را
در کتاب خود صاف ذکر کرده است پس هر که دوستی خدا حاصل کند او را ولی گویند و بطفیل سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم
منصب ولایت بمشایخ طریقت بخشیده اند و از آیه کریمه الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون نجات آخرت و
بیفکری اولیا ظاهر میشود و چون دوستان مخلص از دو جهان دست بردار شدند دیگر کجا جای فکر و غم باقی ماند آنها بحق
پیوستند و از آفات دارین بالکلیه رستند روایت است که یکی از بزرگان روشندل کاسه سر آدمی در صحرا دید که بالای آن
بقلم قدرت نوشته بود خسر الدنیا و الآخرة چون بغور نگریست بگریست و گفت این سر شوریده است که از دو جهان کار
نداشته و بار امانت مولی بر سر برداشته و کان ظلوما جهولا وصف حال اوست حق پیغمبر بر حق که صفات حق تعالی
و اخلاق او اختیار کرده و در حقانیت بجای رسیده که خود او را حق گفتند و نیز حق یکی از اسمای حقتعالی است قوی
توانا و زورآور در ادای خدمت و طاعت الهی یا توانا در حمل بار امانت ربانی یا زورمندی که کسی را در قوت
یارای مقابله او نبود و قوای آنحضرت علیه الصلوة و السلام با وجود زهد و قناعت اکل که روزها بر آب خشک و تمر قناعت
کردی و سنگ بر شکم بستی و اکثر ایام صایم بودی و الوان نعمت و اطعمه ایخوردی محض از قبیل اعجاز بود در کاینه که پهلوانی بود

حق

صح

نامور بآنحضرت در کشتی بسر نیامد و مغلوب شد و نیز طاقت بدنی و قوت باه که باز دواج نکانه برخوردی در کتب سیر
نوشته اند که صاحب قوت و شوکت صاحب امانت باشد محض خیرات امین امانت گذار و دیانت شعار که خازن
گنج احکام الهی بود و در ادای لوازم دیانت دقیقهٔ فرو گذاشت نکرد و نیز اسرار معرفت را که از حقتعالی بواسطه جبرئیل
امین تا بین امین دولت دنیا و دین از عرش برین رسید بلا دخل و تصرف و بی افراط و تفریط بمریدان و شاگردان خود که صلو
قرابت داشتند رسانید و بعد از ان سینه بسینه گنجینهٔ آن امانت در مشایخ صوفیه کرام بطور میراث رسید و کسیکه باین
وراثت بهره مند شد و راه رسالت را دریافت هادی و مرشد حقیقی شد و آنکه قدم از جادهٔ شرع بیرون نهاد دولت
وراثت گم کرد و از عهدهٔ هدایت خلایق بواجبی برنیامد و نشان بی بصیرتی او چنان گویند که سخنان باریک در دلهای
تاریک افگنند بجای نور ظلمتی از ان ظهور کرده فرق میان عابد و معبود و خالق و مخلوق که بزبان چندین هزار انبیاء و
اصفیا و اولیا ثابت شده از میان برخاست آخر سر رشته کار بدان کشید که مریدان او ضبط اسرار نکرده در خبط افتادند
و اباحت و الحاد و زندقه و فساد را بجای توحید و طاعت و عبادت و ریاضت رواج دادند مولانا روم میفرماید
ای بسا ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نباید داد دست مثل است که صوفی خام ملحد پخته می باشد اگر کسی را شوق دریافت
این مسئله نازک باشد در کتب علمای سلف که ائمهٔ اهل تصوف اند نظر کند مثل احیاء العلوم و کیمیای سعادت و منهاج العابدین
الی الجنة و عوارف معارف و ملفوظات حضرت غوث الاعظم و مکتوبات یحیی منیری پس بمنزل مقصود رسد [illegible]
امانت [illegible] مامون [illegible] امان داشته شده از شر نفس و شر شیطان یا [illegible]
یا محفوظ [illegible] از عیوب بدنی [illegible] اخلاق محمدی این [illegible]

کسیکه حقتعالی او را از نشر نفس بخشد چرا صاحب کرامت نگردد و کریم مکرم بزرگ در حسب و نسب و بزرگی داده
در کافهٔ مخلوقات و سایر موجودات که کریمی باین کرامت و مکرمی باین شرافت در انبیا کسی نیست و نیز کریم بمعنی صاحب
سخا و دریادل و جوانمرد بود و سخاوت و جوانمردی آن سرور در کتب سیر بتفصیل مذکور است و نیز کریم یکی از اسمای الهی
است پس همان بزرگی و کرم بلطف ایزد ذوالمنن بآن سید انبیا کرامت فرموده اند با رفعت شان و علو مکان مکین
صاحب رتبه بلند و مقام عالی که ظهور کون و مکان بسبب او است و از عرش تا بفرش در همه جا ذکر و تذکره خوبی حسب و نسب او
و بحکم شرف المکان بالمکین بعد نقل آن والی کون و مکان ازین دار فنا بدار بقا جهان روشن در چشم عاشقان تاریک گشته
و گلستان هستی چون خارستان عدم بانواع تغیرات و تبدلات مملو شده و عمارت دین بآن نزاهت و طهارت که
در عهد آنحضرت بود باقی نمانده و آن رفیع المکان مخبر صادق بود که در هنگام حیات ازان تغیرات و تصرفات
خبر داده و فرموده که قریب است بعد از من مسلمانان هفتاد و سه گروه شوند همه آنها در دوزخ روند مگر یکی گروه ناجی
باشد اصحاب سوال کردند که یا رسول الله نشان آن گروه چه باشد فرمود که آن گروه را نشان این است که بر
شرع و سنت من قایم باشند و بلقب اهل سنت و جماعت ملقب شوند و نیز فرمود خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم
ثم الذین یلونهم که ازان خیریت و خوبی زمانه صحابه و تابعین و تبع تابعین معلوم میشود و بعد ازین ازمنهٔ ثلثه زمانه
ستمکاران و منکران و بادشاهان گزنده است و رفته رفته در دین اسلام این قدر اختلاف و تغیر پیدا شد
که در باب محاسن چهره و حسن اخلاق تقصیر کلی بعمل آمد و آن صورت فی الواقع پیش آمد که گفته اند مسلمانی
در کتاب است و مسلمانان در گور برای عبرت ارباب معنی که موشکافند این اشاره کفایت کند متین

صاحب متانت و مضبوط که در طاعت الهی از ریاضت و مجاهده در هیچ حال پهلوتهی نکند و از مقابلهٔ دشمنان دین و کفار اشرار
کوچک دلی نفرماید یا ثابت در اسلام و مستقیم بر صراط المستقیم توحید که به طعن و تشنیع جهال و انواع شر و فساد آنها که به هتک حرمت
آن اکرم درگاه رب العزت کمر بسته به تهمت های جداگانه بی ادبی کردند و آنحضرت را مجنون و شاعر و ساحر و کاهن گفتند آخر
آنها از متانت و قوت آنحضرت شکست و بسبب این تهمت های باطله و اقوال کاذبه قدر و منزلت آنحضرت در میان مبین
عالم افزون تر شد و هر روز نام آن سرور مشهور تر میشد مُبِین ظاهر و آشکار یعنی نام و نشان و حجت و برهان او بواسطه
معجزات و خرق عادات او گواهی موجودات بر رسالت آنحضرت که همه ذرات کائنات بر وی ایمان آورده اند و بزبان و دل نعت
او را صلی الله علیه وآله وسلم بیان کردند مُؤَمَّل بکسر میم مشدده امید دار فضل الهی در دنیا و آخرت و بفتح میم آمده مؤمل
بمعنی امیدگاه خلائق که آنحضرت وسیلهٔ بیکسان و دستگیر درماندگان راه است و عاصیان را پشت و پناه فردا که از بندگان وصول
بگشاید و از بانگ امتی امتی غلغله در چرخ برین افکند و دریای رحمت الهی را بجوش آرد وُصُول بفتح اول پیوند کننده
با ذوی الارحام که عبارت از صله رحم باشد و در حدیث شریف آمده که رحم مشتق است از رحمان پس اگر آدمی صله رحم کند
و حق قرابت ذوی القربی بجا آرد رحمت الهی یار شود و آنکه قطع رحم کند و با ذوی الارحام لطف و احسان نماید حق تعالی
رشتهٔ امید او را قطع سازد یا پیوند کننده با آنکه از آن حضرت بریدن خواهد یعنی نیکی کننده با دشمن و مکافات کننده
بدی به نیکی ه آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان تلطف با دشمنان مدارا یا پیوند کننده شریعت
با طریقت یا پیوند کننده جان و دل و آب و گل با حضرت صمدیت که بدل تصدیق الوهیت کرده جوارح را در طاعت مولی
مشغول کرده و این پیوند بقطع پیوند علایق حاصل شود چنانکه گفته اند ه تعلق حجاب است و بی‌حاصلی چو پیوندها

دلیل واضح است برآنکه این کلام بی شک کلام الٰهی است و محمد رسول الله بنده خاص و فرمان بردار پروردگار است کما لا یخفی
علی من له عقل سلیم صاحبان صداقت را حسن طاعت در کار است قدم صدق رهنمای جهانیان بسوی راستی و درستی
و بشیر و قوم و این دلالت کند بر منصب شفاعت زیرا که شفیع اکثر پیش رو می باشد و می تواند شد که بمعنی ثابت قدم بود در محبت
عشق الٰهی که با وجود انواع آفات و حوادث زمانه و خوف جان و آبرو و مشاهدهٔ انواع ایذا و ستم از دست کفار نابکار
ازان راه برنگشتی بلکه چندانکه اذیت و محنت مشاهده فرمودی آنقدر در عشق الٰهی بیفزودی و در اعلای کلمة الله نقد جان
عزیز بر کف نهاده از لشکر جرار دشمنان هراسان نبودی و میتواند شد که بمعنی راست رو و راست معامله و راست گو
بود که در ایفای عهد گاهی خلاف نکردی و بر مضمون الکریم اذا وعد وفی و اذا اوعد عفی عمل فرمودی و جز حق نگفتی اگرچه
ازان مضرت نقصان ذاتی بود و در طیبت و مزاح نیز جز راست نگفتی و آنحضرت راستی را بجدی رواج داد که در وضو
و طهارت و شانه کردن و نعلین پوشیدن نیز از طرف راست آغاز کردی تا راستی آنحضرت را ملکه شود چنانکه در روایات
آمده کان النبی صلی الله علیه و آله وسلم یحب التیامن حتی النعل و الترجل یعنی آنحضرت تیامن را دوست میداشت حتی که در نعلین
پوشیدن و شانه کردن و در روایت دیگر فی افعاله کله آمده یعنی در همهٔ کار تیامن را دوست میداشت رحمة رحمت شرشیه
الٰهی که از ماه تا ماهی همه ممنون منت و مورد رحمت او اند و بیان رحمت آن رحمت مجسم ازین زیاده چه باشد که حق تعالی
بسبب فرماید انا ارسلناک رحمة للعالمین و در اسم نبی الرحمة اندکی از آثار رحمت آنحضرت علیه الصلوة والسلام مذکور شد
بشری مژده مومنان از جنت و نعمات آن و دیدار رحمان و سیر جنان و حور و غلمان و در اسم بشیر و مبشر اندکی
ازین لغت آنسرور مذکور شده ملاحظه فرمایند غوث فریادرس عالمیان و دستگیر درماندگان و بیکسان که بعزم

بنی آدم و وحش و طیر رسیدی و از ادای خدمت و تمشیت مهم آنها نرنجیدی و مناجات بندگان را بگوش قبول شنیدی و در باب اعانت مریدان و منتسبان درگاه خود دقیقه فرو گذاشت نکردی و در مقدمه اصلاح مومنین و صلح کردن میان مسلمین و آشتی میان مرد و زن که آنرا اصلاح ذات البین گویند کمال اهتمام و توجه بکار بردی و در باب قانون عدالت پاس خاطر کسی نفرمودی و در باب مشرکان و کفار و ذمیان جور و جفا و ترک قاعده وفا روا نداشتی و فریادی و داد خواه را نزد خود جا داده در شنیدن احوال او بذات خود سرگرم بودی و بدست عاملان و نائبان خود واگذار نکردی و در باب فیصله مقدمات جانب حق نگاه داشتی و گفتی که من بحسب علم و دانش خود فتوی دادم و فیصله کردم

(۲) اگر کسی از شما با من در اظهار حال دغا کند و گواهان زور آرد او را کار با خداست و در مواخذه آخرت گرفتار آید

غیث باران رحمت که در گلشن هستی از جز تا کل و از خار تا گل همه پرورده اوست و این باران فی الواقع از دریای رحمت مبدء فیاض می آید شادابی بوستان عالم و آبروی اولاد آدم از وست و خرمی و سیرابی کشت مراد اعیان و ارکان و زمان و زمینیان بطفیل او و میتوان گفت که این بارانیست فیض بار کرامت آثار که در حدیقه عالم شجره کلمه طیبه که اصلها ثابت و فرعها فی السماء صفت آنست از آن آب خورده و درخت ایمان که شاخها دارد و افضل آن لا اله الا الله و کمترین آن دور کردن اذیت از راه نیز

(۳) بآبیاری آن سرور در گلستان هستی نشو و نما یافته و حیا نیز که شاخی از ایمان است از سرچشمه فیض و عطا سبز و خرم شده

عدالت فریادرس عالم که داد مظلوم از ظالم ستاند و مظلوم را از پنجه ظلم او وا رهاند و فیصله مظالم بر طبق قانون عدالت کند و رعایت خاطر و جانبداری هرگز پسند نکند و خدمت عدل را خالصاً لله بجا آرد و از راستی و درستی

ناراض و ناخشنود بود و فی الواقع صفت عدل باین خوبی نعمتی است خداداد **نعمة الله** یعنی نعمت الهی که قوت جان ۹۰ نعمة الله
بندگان و حلاوت عاشقان از جمال آنحضرت حاصل شود از نعمات حق تعالی که همه عالم ازان بهره ور اند ذات پاک
آنسرور اشرف و افضل نعمتهاست و بنظر دقیق توان یافت که این آیه کریمه و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها نشان آن نعمت
همچه نعمت است بزرگ ز خدا که بر ثقلین سپاس داری آن نعمت است فرض العین و نیز بمصداق آیه اتممت علیکم
نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا سوره مصدق را معلوم شود که نعمت وجود آنحضرت با نعمت توحید معهود یکی
شده و آنچه در حدیث شریف آمده ذاق طعم الایمان من رضی بالله ربا و بمحمد نبیا و بالاسلام دینا اشارت بهمین نعمت
است و صراط الذین انعمت علیهم مقصود از شاه راه شرع آنسرور است پس هر که قدر این نعمت دانست سعادت ابدی نصیب او
شد ذخیره آخرت او را بدست آید و آنکه ازین نعمت گرامی محروم ماند فردا خونابه غم روزی او شد و در دار العقاب
ضریع و غسلین و زقوم و ماء حمیم خورد و دست خود بکمال تاسف گزد وای بر حال کسیکه آن نعمت را از طرف خدا خیال
نکرد **هدیة الله** سوغات الهی که از بارگاه جلال بسوی کافه خلایق فرستاده شد تا این هدیه بنظر عظمت نگریستند ۹۱ هدیة الله
و بهم نظر بشرف و کرامت آن هدیه آنرا بر سر و چشم جا دهند و این هدیه عجب مخزن برکات است که در جان عارفان
عشق الهی پیدا میکنند و بیگانه را آشنا و آشنا را بیگانه می سازد هزار خویش که بیگانه از خدا باشد فدای
یک تن بیگانه که آشنا باشد هر که شکر گذاری این هدیه شریفه را وظیفه خود سازد بحکم لئن شکرتم لازیدنکم
زیادت نعمت را مستحق شود **عروة وثقی** رسن او بر مستحکم که هر که آنرا تمسک کرد و اعتصام نمود از ۹۲ عروة وثقی
مواخذه آخرت محفوظ ماند و آنکه طریقه او را پسند نکرد و بچشم کم دید غم بر غم خورد و در مذلت دین و دنیا گرفتار

م ۲۰۹ صراط الله
م ۲۱۰ صراط مستقیم

آید سو کوران کسی که ترک کند پیروی تو را همانا کسی هست اوینک نزد تو صِراطُ الله صِراط مستقیم راه الهی و راه راست و سبب اتصاف آن حضرت باین صفات جلیله این است که جاده شریعت و راه طریقت اساس نهاده اوست و سنت آن حضرت که دلیل این راه است نزد علمای دین و صاحبان یقین وحی غیر متلو است چون آن حضرت راه الهی است باید که ذکر

م ۲۱۱ ذکر الله

او به تحسین و آفرین بر زبانها رود ذِکرُ الله یعنی سبب ذکر الله که هر که صورت زیبا و سیرت پسندیده آنحضرت پسند قدرت الهی را بخاطر آرد و سبحان الله یا الله اکبر گوید و میتوان گفت که ذکر الله بمعنی مذکور عند الله بود که حقتعالی محبوب خود را در ملأ اعلی یاد میکند بصلوة و سلام و هم فرشتگان و مومنان را درین باب تاکید میفرماید تا بحکم من احب شیئا اکثر ذکره محبوبیت آنحضرت بر ثقلین آشکار شود و آن مذکور عند الله را در محافل و مجالس خود بکمال شوق و ذوق اکثر یاد کنند و میتوان گفت که آنحضرت بوصف ذکر الله ازان موصوف شده که از دیدن جمال او حقتعالی بیاد آید و غفلت از دلها برطرف شود گویا آئینه طلعت آن حضرت جلوه گاه صورت جمال الهی شد و معنی الله جمیل و یحب الجمال صورت گرفت و در حدیث شریف آمده که النظر الی وجه علی عبادة جائیکه مرید را این فضیلت حاصل باشد حال با کمال مرشد چه پرسی و بزرگان گفته اند که نشان ولایت ولی این است که از دیدار او خدا را یاد کنند و ملاقات او باعث بر توجه بسوی مولی شود و معنی فاینما تولوا فثم وجه الله جلوه ظهور یابد و این صفت

م ۲۱۲ سیف الله

را از جلایل آثار ولایت دانند آنکه تیغ زبان او گرش آب دهد می سزد که موصوف شود به صفت سَیفُ الله شمشیر الهی که بمدد آنحضرت غازیان و مجاهدان اسلام بر لشکر کفار ظفر یافتند و از هیبت برش آن تیغ کفره فجره موافق آیه کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة گویا که خران اند رمنده که بگریختند از شیر نر معرکه رزم راه فرار پیش گرفتند و این صفت دلالت کند بر کمال شجاعت آنحضرت که احوال آن در سیر شریف مذکور است و می توان گفت که چون هیبت آنسرور در دل پادشاهان

سوی زمین انگردد و در عرب و عجم غاشیهٔ اطاعت آنحضرت بر دوش جان گرفته از خراج گذاری چاره ندیدند باین لقب
ملقب شد و میتوان گفت که تیغ زبان آن حضرت در برش از شمشیر تیزتر بود و اگر احیاناً در حق کفار بی ادب دعای بد گفتی
قطع رشتهٔ حیات آنها کردی چنانکه در حق یکی از پادشاهان عجم که فرمان آنحضرت را از راه تکبر پاره کرد فرمود چنانکه
نامه مرا درید شیر او را درد آخر همچنان شد و امثال این معجزات در سیر شریف مذکور است و بحکم انا الضحوک القتول این سیف
گاهی برق وار میخندد و گاهی خرمن حیات بی ادبان را که با نام خدا و رسول بی ادبی و گستاخی کنند سوخته با خاک برابر کند
حزب الله نیز بمعنی سیف الله بود که حزب بکسر اول سلاح را گویند یا بمعنی گروه خدا باشد بسبب معیت یاران حکم واحد حزب الله
پیدا کرد چنانکه فرموده اند محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار الآیه و کار این جماعت این بود که اعلای کلمة الله
نمایند و لشکر اعدا را شکست دهند و بحکم فاقتلوهم حیث ثقفتموهم یعنی بکشید کافران را جائی که بیابید بیخ فساد آنها را
استیصال کنند که افعی کشتن و بچه نگاه داشتن و آتش نشاندن و اخگر گذاشتن کار خردمندان نیست پس آنحضرت
بلشکر اسلام تسخیر بلاد شرقی و غربی نمود و در عرب و عجم لوای شاهی خود بلند کرد و نام و نشان او چون مهر منیر
روشن شد النجم الثاقب ستارهٔ درخشان که هیچ ستاره بر آسمان هدایت مثل آنحضرت روشن نشده و چنانکه النجم الثاقب
مسافران در شب تاریک بیابان بر و بحر بروشنی ستاره راه می شناسند سالکان راه دین بنور هدایت آن سراج
منیر فائز منزل مقصود میشوند و تنویر این اختر نورانی چرا در ذهن روشندلان پاک طینت مبرهن نشود و ظلمت
عناد و انکار برطرف نگردد که یاران آنحضرت از تاثیر شعشعهٔ جمال و انوار کمالش در افق آسمان هدایت چون ستارگان
طالع و لامع شدند حدیث اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم از رفعت شان و علو مکان آن بزرگواران

۵۵ مصطفی خبر رسید بام المومنین عائشه رضی الله عنها میگوید بخواب دیدم که سه ماه در حجره من از آسمان فرود آمدند از پدر تعبیر آن خواب پرسیدم

۵۶ مجتبی فرمود ای دختر سه کس از بزرگان دین در حجره تو مدفون شوند و روزیکه سرور عالم وفات یافت فرمود این یک ماه ست از آن سه ماه

۵۷ منتقی درخشان که در خواب دیده بودی مُصطَفیٰ مُجتَبیٰ مُنتَقیٰ سه صفت است گرامی مشتق از اصطفا و اجتبا و انتقا

بمعنی برگزیدن بصورت جدا بمعنی یکی که برگزیده ای برگزیدگان که هر یگانه و برگزیده زمانه گواهی میدهد و مضمون سوره اخلاص را بخلوص

عقیدت بقاعده ادب برکرسی بیان می نشانند سه تقدیر بیک ناقه نشانید و محمل سلمای حدوث تو و لیلای قدم را

و چون این انتخاب از دفتر موجودات و فهرست جریده کائنات از منشی نشاتین و ناظم امور کونین است نظیر این فرد فرید و شاهد وحید

قریب به لاشریک له باشد و از نشاوران دریا معانی که گوهر نفیس عقل نورانی بکف دارند مخفی نخواهد بود که از سرچشمه اصطفا صفوت و صفا

و از دریای اجتبا موج نجابت و از منبع انتقا بمعنی عصمت و پاکی دامن صاف صافیان کرمشود و اخوان صفا که اهل سنت و

جماعت اند بسوی شاه راه هدایت اشاره میفرماید که از اقتدای آنحضرت کوتاهی نکنند و در کارهای دنیا و امور دین بعلم الیقین

آنحضرت را امام و پیشوای اولین و آخرین دانند افاضه مبدء فیاض اقتضا کرد که لوح ساده را گرفته آنرا با نواع صنایع بیاراید

۵۸ امّی [illegible] اُمّی آنکه خواندن و نوشتن نداند و درین لقب اشاره است صریح بسوی اینکه علم و دانش آنحضرت آسمانیست و از لوح محفوظ

سبق خوانده چنانکه گفته اند سه ادب آموز آن ادیب که او ادب از حضرت خدا آموخت برکسی خواندن سبق که در عهد او

سبق از لوح کبریا آموخت و اگر مرد عارف بغور بیند داند که این صفت سامی دلالت کند بر علو رتبت آن عالم یگانه که علم اولین

و آخرین یاد داده اند و از اسرار ملک و ملکوت خبردار کردند و بشرح صدر صدر نشین مسند خلافت و نبوت ساختند و شان

پایه علم آنسرور چندان بلند شد که در بعضی اوقات جبرئیل امین از وی صلی الله علیه و آله وسلم مسایل آئین پرسیده

بیان اوگواهی دادن تا دانشمندان اسلام را علو مقام آنحضرت علیه الصلوة والسلام در علم الیقین و مسائل دین روشن و مبرهن

کرد چنانکه در کتاب الایمان سوال آن فرشتهٔ مقرب در باب صفت ایمان و اسلام و احسان و علامات آخرت و تصدیق

قول آنحضرت برین مطلب دال است و چون ازین سخن افضلیت آنحضرت علیه الصلوة والسلام بر جبریل مستفاد میشود شاید

درین مسئله شک کنی و گوئی که شاگرد از استاد چگونه بهتر بود اما در نظر ثانی بآسانی دانی که بسا تلامذه از اساتذه گوی سبقت

ربوده اند و هر آئینه فضیلت آدمی بر ملک که تهذیب اخلاق بواجبی کند از کتب علمای دین ثابت است سه آدمی

چیست طرفه معجونی از فرشته سرشته و ز حیوان ؛ گر کند میل این شود بد از این ؛ ور کند میل آن شود به از آن و ظاهر

است که تقربیکه این عارف امی لقب را بدرگاه رب العزت حاصل است ملک مقرب را هم ازان خبر نباشد چه منتهای مقام

جبرئیل بسدرة المنتهی است و آن فیض یافتهٔ رب جلیل ازوی بالاتر رفته علم جزو کل حاصل کرد که آیه اوحی الی عبده ما اوحی بر آن

دلالت میکند حاصل کلام اینکه امیت آنحضرت صلعم بدرجات و نردبان معلومات او ست که علمای زمان و اساتذه

دوران زانوی شاگردی پیش آنحضرت ته کردند و دانستند که دریای این علم را منبع از عرش است که بمنطوق الرحمن

علی العرش استوی ازمبدء فیاض قیامی و اهتمامی که لایق شان الوهیت بود درباب این خلیفة الله فی الارض بعمل آمد

و به تعلیمات و تاکیدات و تشدیدات بآیات بینات و مجملات و محکمات و نصوص که مفید علم الیقین باشد آنحضرت

را علم آموختند و یکبارگی قرآن بروی نازل نکردند که افاده و استفاده در تدریج متصور است که خذ حرفا فقل الفا

و طلب الکل فوت الکل دو مثل اند مشهور و معروف تا آنکه یک سبق این شاگرد رشید را ضبط نمیشود

و بر حل مبانی و معانی و تحقیق و تدقیق آن قادر نمیشد درس دیگر او را نمی دادند چنانکه لاتحرک به لسانک لتعجل به فاذا

قرأناه فاتبع قرآنه ان علینا بیانه بر این مطلب اشاره میفرماید و آنحضرت را از حکمت فلاسفه و منطق و هندسه و هیأت و علوم ریاضی که دران فایدهٔ معتد به و مراد دل حاصل نیست و حکم کوه کندن و موش بر آوردن دارد بلکه اندیشه فساد ذهن و بیراهی از شاه راه معرفت است باز داشتند و بعلم تفسیر و حدیث و فقه که فی الواقع سرچشمه هدایت است و این را منقولات گویند و اکثر معقولیان زمانه از ادراک غوامض و دقایق آن قاصر اند مشغول می داشتند چنانکه بقول مفسرین ثابت شد که مراد از حکمت در آیه و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا علم فروع و اصول فقه است و نیز آنحضرت فرموده من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین یعنی آنکه خوبی و سعادت او حق تعالی اراده کند او را در علم دین آگاهی بخشد و ترقی این شاگرد رشید از بس منظور بود حکم کردند که اکثر این دعا میکن رب زدنی علما پروردگارا بیفزای علم مرا و نیز بآن حضرت الهام کردند که از علوم بیفایده پناه طلبد و گوید اللهم انی اعوذ بک من علم لاینفع و هم مطابق علم خود عمل کند چه علم بی عمل موجب عذاب آخرت و عمل بی علم سبب گمراهی و ضلالت است کما قال علیه الصلوة و السلام العلم بدون العمل وبال و العمل بدون العلم ضلال **فایده** بدانکه آموختن علم بر چند قسم است یکی آنکه فرض عین باشد و آن مسایل دین بود بر هر یکی از مومنین را دوم فرض کفایه و آن زاید بر قدر حاجت بود و برای افادهٔ دیگری بیاموزند سیوم مندوب است و آن تبحر آدمی را شد در علم فقه و تصوف و اخلاق قسم چهارم حرام است و آن فلسفه و شعبده و نجوم و رمل و علم طبیعیات و سحر و کهانت و منطق و علم حرف و علم موسیقی بود و علم حرف علم جعفر را گویند و فلسفه را اسلامیان حکمت مموهه نامند یعنی علمی که بظاهر نیک و بباطن بد بود چنانکه می برد بسوی اعتقاد قدم عالم و مانند آن از چیزهائیکه موجب کفر باشد کذا فی الطحطاوی و طبیعیات علم عناصر و موالید ثلثه را گویند و الهیات بطوریکه نزد حکما مقرر است علم ذات و صفات باری بود عز اسمه

بادراکات وقیاسات داهیهٔ بشری بی اقتباس از چراغ نور نبوت حق نیست که توغل درین علوم آدمی را بعقیده میکند اکثر
مباحث آن خلاف شرع است جامهٔ پاکیزه را عمداً ناپاک کرده بآب شستن و دل بنجاست آلوده بتکلف در پی طهارت آن
شدن نشان بی خردی باشد علاوه اینکه از تجربهٔ مشایخ طریقت معلوم شده که چون بیخ فساد مستحکم شود برکندن آن خیلی دشوار
است ازینجاست که علم را حجاب اکبر گویند و قول امیر بلند القاب که مدینهٔ علم نبی را باب است العجز عن الادراک ادراک چراغ
راه سالکان طریقت باشد ه پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود ۱۲ ازجمله وصایای مولانا شاه
ولی الله محدث دهلوی اینکه تلمیذ را بسوی علم قرآن از روی جلالین و فتح الرحمان و علم حدیث از روی مشکوة شریف
صحیحین وغیره و علم فقه و علم تصوف و اخلاق متوجه سازند مختار برگزیده بارگاه الهی برای منصب [illegible] تعلیق تا آنچه از
خداوند عالم بران حضرت مکشوف شده بطالبان راه هدایت وا نماید و فایدهٔ از اهل علم دریغ ندارد و بسوی دعوت خلق
از ته دل پردازد و در عین فضل و کمال احسان خداوند ذی الجلال را فراموش نسازد و در عطای نعمت خداوند کوچک دلی
نکند چه درین صورت شکر و سپاس واهب العطایا کما ینبغی ادا نشود و آدمی مستحق زیادت نعمت نگردد و آنحضرت حاصل
نشود و آن سید البشر که از برای افاده و افاضهٔ عالم فرستاده شد چرا از مزد آخرت بهره ور نشود که نام مبارک و اجیر
است یعنی اجر داده شده از محنت علم و عمل کردن بران ع هر عمل اجری و هر کرده جزائی دارد ۱۲ آنحضرت علیه الصلوة
والسلام را در تحمل مشقت اعلای کلمة الله و برداشتن بار امانت اجر عظیم دهند و چرا ندهند که همیشه همت آنحضرت
در اصلاح حال بندگان مصروف بود جبّار درست کننده شکستگان و مدبر جبر نقصان یا قهار و غالب بر دشمنان
دین یا غالب بر نفس که دشمن قویست در پهلو نشسته و در باب او اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک فرموده اند

وکسر و شکستن او از هرکسی نیاید بلکه از بهر اینکار مرد میدان درکار است و شیر مردان راه الهی را این غلبه بر نفس خبیث دست دهد عنان
نفس کشیدن جهاد مردان است؛ نفس شمرده زدن کار اهل عرفان است؛ و تا آدمی بقانون شریعت نکاح نکند نفس طالب
و شهوت غالب می باشد و چون بر سنت حضرت خیر الوری عمل کرد هم از شامت رغبت بسوی زنا و هم از نظر بد که زنا العین
النظر در حدیث شریف آمده نجات یابد و سید اولاد آدم صاحب اولاد و مقتدای زهاد بود صلی الله علیه و آله وسلم
چنانکه کنیت او اَبُو الْقَاسِم اَبُو الطَّاهِر اَبُو الطَّيِّب اَبُو اِبْرَاهِيم است که هر سه پسران آنحضرت بودند در
مزرع الحسنات آورده که آنحضرت را سه پسر بودند ابراهیم از بطن ماریه قبطیه و قاسم و عبدالله از خدیجه رضی الله عنها
و عبدالله را از روی تعظیم طیب و طاهر میگفتند در تفاسیر مذکور است که بعد وفات پسران آنحضرت علیه الصلوة والسلام
کافران بطعن گفتند که محمد علیه الصلوة والسلام را هیچ پسر باقی نمانده پس نام او تا حیات او باشد بعد از آن معدوم گردد حقتعالی
برای ابطال خیال باطل آنها سورة الکوثر فرستاد انا اعطیناک الکوثر فصل لربک وانحر ان شانئک هو الابتر ما دادیم ترا
یا محمد چشمه کوثر پس نماز ادا کن برای پروردگار خود و قربانی کن بدرستیکه دشمن تو دم بریده است و او را نام نیکو نماند
و مراد از کوثر چشمه کوثر بود یا اولاد و اتباع یا علمای امت یا قرآن شریف که در آن نعت آنحضرت علیه الصلوة والسلام
مذکور است و تا قیام قیامت باقی ماند و آنچه در آخرت از بزرگی و جاه و شوکت بآن حضرت دهند در بیان
نمی گنجد مُشَفَّع بفتح فای مشدد و آنکه شفاعت آنحضرت فردا بدرجه قبول رسد یا امروز رسیده است که
حقتعالی از وعده خود تخلف نمیکند و امر متحقق و شدنی را شده انگاشتن دلیل ایقان و ایمان باشد الذین
یؤمنون بالغیب صفة خاصه مؤمنان است پس بنده صداقت کیش در این امر شبه را بخاطر راه ندهد

(حاشیه: ابوالقاسم — ابوالطاهر — ابوالطیب — ابو ابراهیم — (مشفع))

وشفاعت سید المرسلین را از یقینیات دانند و آیت شفاعت را بلام تاکید و سوف که بر قریب بودنش دلالت میکند نازل
کردند قال الله تعالی ولسوف یعطیک ربک فترضی و آن شفاعت موهوم بلا شک وابسته اذن است که کفار از بتان خود
توقع دارند و گویند هؤلاء شفعاؤنا عند الله و ظاهر است که این شفاعت در نصیب آنها نخواهد بود اما سید عالم صلی الله علیه
وآله وسلم بی شائبه ریب شفیع است شفاعت کننده عاصیان بدرگاه الهی تا از مواخذه اخروی باز رهند یا بعد کشیدن
عذاب دوزخ از آن محل کربت برآمده بنعمات جنت فائز شوند کما ثبت فی العقاید از محمد علیه الصلوة والسلام که رحمت
للعالمین است این عنایت درباب عاصیان چه عجب که الصالحون لله والطالحون لی فرموده اند یعنی نیکان برای خداوند و
گناهکاران برای من حالانکه اکثری از اصحاب علمای امت آنحضرت علیه الصلوة والسلام در روز قیامت راه سخن بدرگاه
کبریا دریافته بحل مشکلات بندگان پردازند روایت است که روزی آنحضرت در مجلس خود فرمود که اکنون شخصی می آید
که شفاعت او در روز محشر مثل شفاعت من خواهد بود و اصحاب بکمال تحیر نگاه میکردند ناگاه حضرت صدیق جلوه گر شد
دانستند که مراد سید عالم همین سرچشمه صدق و صفاست رضی الله عنه و در تفسیر عزیزیه آورده که روزی ابوبکر صدیق
در محفل آنحضرت حاضر بود جبرئیل علیه السلام نازل شد و فرمود یا رسول الله حقتعالی ابوبکر را سلام میگوید و میفرماید که چون
بسبب صرف همه مال خود در راه خدا غریب و مفلس شدی آیا ازین حالت فقر شادمان باشی یا در خاطر ملالی داری چون ابوبکر
این پیغام شنید بی اختیار بگریست و گفت انا راض عن ربی انا راض عن ربی یعنی من از پروردگار خود راضی ام پس حقتعالی
سورة اللیل نازل کرد و در آخر آن سوره فرمود ولسوف یرضی یعنی قریب است که آن مرد متقی راضی شود و درین وعده
شفاعت صدیق اکبر است چه این قدر و منزلت [illegible] چون آدمی [illegible]

بیان شفاعت صدیق

نفس الامر نیک خو و صاحب اخلاق بود چرا او را در درگاه رب العزة راه سخن نباشد که خداوند عالم یکان را دوست دارد

صالح

صَالِحٌ نیک کردار و پسندیده اطوار که ظاهر حال آنحضرت به صلاح آراسته بود و باطن بمکارم اخلاق مهذب گشته چنانکه حسن اخلاق آن سرور از ملاحظه سیر شریف که در لفظ سید مذکور شد بخوبی توان یافت آری کسیکه نیک باشد دیگری را نیک میکند

مصلح

مُصْلِحٌ اصلاح دهنده و نیک کننده افراد عالم واولاد آدم زیراکه عادت مرد صالح این است که دیگران را بسوی صلاح و تقوی دعوت کند تا بحکم الدال علی الخیر کفاعله او را در حسنات و نیکی بندگان حصه باشد یا آشتی کننده میان دو مسلمان که مغلوب خشم شده باهم ستیزه کنند یا برای مال و متاع دنیاوی از رعایت حق برادر خود محروم مانند و چون بحکم الصلح خیر آشتی محض خیر است انکه درین باب سعی فرماید حق تعالی او را خیر الاخیار سازد یا اصلاح دهنده کلام نظم بود یا نثر میر غلام علی آزاد در خزانهٔ عامره که تذکرة الشعراست آورده که آنحضرت اشعار حسان ابن ثابت را رضی الله عنه که مداح رسول بود و هجو کافران میگفت اصلاح می‌بخشیدند و اصلاح شعر و نثر بشرط استرضای قائل مسنون باشد و دران هیچ جرم و خطا لازم نیاید ؎ نیستم آزرده از حرف سخن فهمان علی ❊ ناخن دخل بجا از سینه خارم میکشد ❊ یا آصلاح دهنده حال مومنان باشد در کردن عیبی که در تن یا جامهٔ آنها باشد مثلا خاشاک از ریش کسی پاک کند یا جامه و کلاه مقلوب را درست سازند یا پیچ دستار که بر موقع نبود درست کنند حدیث المومن مرآة المومن یعنی مومن آئینه مومن است بر انواع این گونه اصلاح ظاهری و باطنی دلالت میفرماید و هیچ سخن آنحضرت خالی از اصلاح امور دین و دنیا نیست و بحکم آیه ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة در حکمت و وعظ خوب آنحضرت محبوب و مرغوب عالم شده و هر گز سخن سست کسی در انجمن نمیکرد و اگر مقصود بالذات عمده نباشد

مثلاً بزید خطاب کرده بکمال لطافت امر و نهی کردی و اگر کسی جامه زرد یا سرخ که الحمرة زینة الشیطان در حدیث وارد شده

پوشیدی خیمه او را بواسطه یکی از اصحاب منع فرمودی و پرده منقش که بر در آویخته باشد مکروه داشتی و چراغ انواع این

اصلاحات شعار آن منبع البرکات بود که یکی از صفات آنحضرت مُهَیمِن است یعنی نگهبان احوال است از خلل و نقصان

و مهربان بر حال عاجزان و درماندگان و این یکی از صفات الهی است و این صفت عظمی جز الله و رسول شایان نباشد صادق

مصدق صدق بر سه از صفات کمال و شاهنشاه جمال آنحضرت است و صادق بمعنی راست گو و پاکباز بود

و مصدق بفتح دال مشدد آنکه بندگان خدا تصدیق رسالت او کردند یا آنکه حقتعالی بر صدق رسالت او گواهی داد

که درین مقدمه عمده صدور احکام خداوند ذی الانعام مطابق قانون سرکار او مزین بدستخط و مهر حضور باشد

چون بندگان خدا برای اثبات صحت کلام قسم برب العزة یاد میکنند حق تعالی نیز در چندین مقام قسم میخورد بچیزها که

در نظر او پسند آمد و آدمیان را این قسم یمین درست نبود غرض از جمله آن تاکیدات اینکه ن والقلم وما یسطرون ما انت

بنعمة ربک بمجنون درین آیت بقلم و آنچه ملائکه می نویسند قسم یاد کرده اند و در سوره یس والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین

بر قرآن قسم خورده اند و در سورة الضحی یعنی والضحی واللیل اذا سجی برچاشت و روشنی روز و شب قسم خورده اند

دران کنایه ایست بلیغ که این روز روشن چهره درخشان آنحضرت و شب سیاهی زلف شبرنگ اوست چنانکه عاشقان

حلیه سالت خیال کرده اند؎ روی رخشان تو شد آئینه نور ازل * تا زمان رسد سلسلهٔ زلف شما تا باید و صدق

آنحضرت را ازان گفتند که از کمال راست گوئی راست روی محض راستی مجسم شد چنانکه در صفت قدم صدق

اندکی ازان مذکور شد و این راستی آنحضرت دلیل است بر آنکه بادشاهان روی زمین لب بدروغ نمی کشایند

مهیمن

صادق

مصدق

صدق

و چون بادشاهی بادشاهان و سروری سروران بآنحضرت داده اند چگونه از آنحضرت خلاف صدق بعمل آید سَیِّدُ الْمُرْسَلِیْن

اِمَامُ الْمُتَّقِیْن سرور پیغمبران و پیشوای پرهیزکاران و آنکه سالار انبیا باشد پیشوای اتقیا او را میزیبد زیرا که معنی حقیقی

سیادات آنست که سید تاج بزرگی و سروری از سر نهاده سر بر آستان رب العزت نهد و به نسبت سائر انام صفت

خدا پرستی و حق شناسی در نفس نفیس او زیاده بود و سرفرازی بیشتر چون خاکساری بیشتر و علمای دین تقوی را به پرهیز

بیماران تمثیل داده اند و گفته چنانکه بی رعایت پرهیز دفع مرض ممکن نیست اگر چه معجون شفا دهند همچنان بی صفت تقوی دفع

امراض نفسانی که بیان آن در اخلاق جلالی مذکور است امکان ندارد و ثمره این سیادت و تقوی این است که آنحضرت

قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِیْن از پیش کشنده صلحای است خود بسوی بهشت بدانکه غر بالضم اسپانی را گویند که پیشانی آنها سپید باشد

جمع اغر و محجلین جمع محجل بود بمعنی اسپی که چهار پای او سپید باشد و امت مرحومه آنحضرت را محجلین از آن گویند که در روز قیامت

روی و هر دو دست و هر دو پای آنها بسبب وضو نورانی بود و در حدیث شریف آمده که چون روی خود میشوئید بالای

ناصیه بشوئید و هنگام شستن هر دو دست بالای مرفقین بشوئید و هنگام شستن هر دو پای تا بساق رسید تا فردا غر المحجلین باشید

ان شاء الله تعالی و فایده این حدیث این است که آدمی در باب شستن اعضا کوتاهی نکند و از ادای حق فرض و سنت

محروم نماند آری کسیکه دوست رحمان باشد بر بندگان او نظر لطف و رحمت گمارد تا در روز قیامت معلوم شود که دوستی

رحمان دران روز بسیار نفع می دهد خَلِیْلُ الرَّحْمٰنِ دوست خدا و محبوب الهی که خلت او کم از خلت ابراهیم خلیل الله

نبود بدانکه درجه خلت بالاتر از محبت است لهذا آنحضرت خلت الهی اختیار کرد و یار غار را بر مسند خلت جا نداد که

محبت مولی زیاده از محبت عبد درکار است و دلیل بر کمال خلت آنحضرت اینکه دلهای مومنان را که پای تخت و نظرگاه

سید المرسلین

امام المتقین

قائد الغر المحجلین

خلیل الرحمن

الهی است بخشیده نکردی و با دوستان خدا دوستی و با دشمنان او دشمنی داشتی که با دوست دوست اگرچه مرد بیگانه بود دوستی
و با دشمن دوست اگرچه آشنا بود بیگانگی در قاعده محبت لازم است و این را الحب لله و البغض لله گویند سخن لطیف بدان
ای مرد عاقل که ابراهیم را خلیل الله گفتند و محمد را خلیل الرحمن و درین نکته این است که رحمة للعالمین را خلعت با رحمان در کار است
که فردا او را با رحمت الهی کار است ع دو دل یک شود بشکند کوه را * اکنون نگاه کن که کوه گناه عاصیان برگ کاهی بیش نیست
آیا در صحرا ندیدی که از زور آب سنگهای کلان از جای خود برآمده زور رحمت دریای الهی به چشمه فیض رسالت پناهی فردا
زیاده تر از آن مشاهده خواهی کرد آری نشان خلعت رحمان نیکی با خلق و احسان با بندگان بود و آن خود در ذات
پاک سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم موجود است برٌ مبرٌ هر دو بفتح اول و تشدید رای مهمله بمعنی نیک و نیکی که اول
اسم صفت و ثانی مصدر است بران مصدر فیض بطریق مبالغه اطلاق کردند و برات بمعنی خیرات و ابرار جمع بر باشد بدانکه
علامت ابرار پنج چیز است یکی صبر بر طاعت مولی دوم خوف روز جزا سیوم بخشش و ایثار بفقرا چهارم ترحم بحال اسیران
پنجم شفقت بر یتیمان و چون امیر المومنین علی رضی الله عنه با اهل بیت خود درین صفات کامله ممتاز شدند آیات و این
سورة الانسان در شان ایشان نازل شد ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافورا الی آخرها و سبب نزول این
آیات کرامت آیات در تفسیر عزیزی چنان نوشته اند که وقتی حسنین رضی الله عنهما بیمار شدند سرور عالم برای عیادت
صاحبزادگان با اصحاب رفتند یکی از یاران آنحضرت حضرت امیر را گفت که مرض فرزندان شما شدید است نیت
سه روزه کنید تا حق تعالی زود صحت بخشد پس حضرت علی و فاطمه و حسنین و فضه نیت کردند شافی مطلق شفا بخشید پس ادای
صوم نذر پرداختند روز اول وقت افطار یکی بر در آمد و گفت مرد مسکینم هیچ تن در خانه من گرسنه اند یا اهل بیت

اگر ایشان را نان دهید حق تعالی شما را به نعمات بهشت بهره ور کند اول حضرت امیر نان خود داد و دیگران هم به تبعیت
حضرت امیر سخاوت کردند روز دوم کسی بشکل یتیم آمد و همان معامله روداد روز سیوم اسیر آمد و همان طور سوال کرد
اهل بیت ایثار کردند بر حضرت فاطمه رضی الله عنها کمال ضعف طاری شد چون آنحضرت علیه الصلوة والسلام آمده
حال دختر خود را دیدند از فرط شفقت بگریه درآمدند حق تعالی این آیات را فرستاد پس آنحضرت فرمود ای فرزندان
بشارت باد مر شما را که ببرکت آن سخاوت دولت ابدی حاصل کردید گویند که حضرت امیر ملک دینار را بذوالفقار
گرفت و بستان ملک عجمی را مسخر کرد حق تعالی دران آیات با اهل بیت کبار امان از شر محشر و خرمی از دیدار و
رسیدن به نعمات بهشت و استعمال حریر و دیبا و استبرق و جلوس بر تخت های بلند و کوزهای سیمین و شراب طهور و خادم
شدن کودکان صاحب جمال وعده کرده است و ابرار چون بصفت احسان موصوف چرا به وجاهت و حسن ظاهر
و باطن متصف نشوند و جمیله خوب روی و صاحب جاه به منصب نبوت و درجهٔ رسالت که بالاتر از کل مراتب دین
و دنیاست و بهیچ وجه دران شک نتوان کرد و این وجاهت اگر با حسن و جمال کسی معلوم شود با جناب رسالت بهمان
تکریم پیش آید که شایان آن محبوب رب العلمین باشد ٭ بر زمینی که خرام کف پای تو بود * تا ابد سجده صاحب نظران
خواهد بود * و این خوبی و محبوبی کسی را زیبد که بخیرخواهی عباد الله متصف باشد نصیح ناصح دو صفت کامله است یعنی
خیرخواه و هوادار است هم در دنیا و هم در آخرت در حدیث شریف آمده که فرمود آنحضرت علیه الصلوة والسلام
الدین النصیحة یعنی دین داری خیرخواهی است اصحاب سوال کردند خیرخواهی کدام بر ما لازم است فرمود خیرخواهی
خدا و کتاب او و پیغمبر او و خیرخواهی مسلمانان و امرای اسلام که مراد از ان ایمان بخدا و اطاعت احکام … اطاعت

وجیه

نصیح ناصح

سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم واداء حقوق برادران اسلام وتائید واطاعت بادشاهان وحاکمان اسلام بود واگر کسی تفصیل اینحدیث به بیان واضح نویسد چهار دفتر بزرگ شود واینحدیث از جنس جوامع الکلم است وهر آینه مرد خیرخواه لایق آن است که منصب تمشیت مهام کل خلایق بکف کافی او سپارند وکیل کارساز وکارکذار ثقلین در دارین که درین جهان دقیقه از خدمت آنها فروکذاشت نفرمود ودران جهان بحل مشکل آنها کربسته بکلمهٔ امتی امتی در عالمی که دیکر انبیا نفسی نفسی کویند دریای رحمت الهی را بجوش آرد وآتش غضب الهی را ازان آب فرونشاند آری وکالت این مقدمهٔ عمده

ازکسی بخوبی صورت پذیر شود که او بهمه وجوه خود را بحق سپرده باشد متوکل تکیه کننده بر عنایت مولی در دنیا و آخرت بی آنکه تردد واضطراب را بخاطر راه دهد بزرکان دین کفته اند که توکل عبارت است از ترک تدبیر وپنجه زدن بردامن تقدیر به تیقن اینکه نقصان ومضرت وفایده ومنفعت در دست قدرت باری است جلت کبریاؤه وظاهر است که بحکم آیهٔ یفعل الله مایشاء ویحکم مایرید وفعال لما یرید اگر او تعالی بنده خود را نوازد وآبرو بخشد دیکری نتواند که او را بیندازد وذلیل کند وچون توکل اعلی ذریعهٔ وصول بمنزل مراد است متوکل را اکر وسیلهٔ نجات درماندکان بی بضاعت وضامن عاصیان بی استطاعت سازند بجای خویش بود کفیل ضامن است مشتق از کفالت بمعنی ضمانت وچون آنحضرت در روز محشر کنه کاران را از شکنجهٔ عذاب برهاند باین لقب کرامی ملقب شد وظاهر است که درجهٔ کفالت از وکالت بالاتر است وکفیل کار بندکان آن وقت جهد کلی بکار برد که بر عباد الله بدل مهربان باشد شفیق مهربان بحال امت وبازدارنده وترساننده آنها از آفات دنیا وعذاب آخرت که مقتضای سروری ورافت خداوندی آنست که مالک مملوک خود را بانواع لطف نوازد واو را باختیار خودش نکذارد بلکه از راه دلنوازی او را بر حسن

وقبیح هر کار ببینه سازد که الحسن ما حسنه الشرع والقبیح ما قبحه الشرع در عقاید آمده است و دلیل استوار بر کمال شفقت آنحضرت علیه الصلوة والسلام
این است که بحکم وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی مطابق فرمان الهی برای بندگان او راهی آسان و طریقی بی خلل بنا کرد
که هر رونده که در ان راه برود گمراه نشود و آن راه را سنت گویند مقیم السنة برپا کننده طریقه نیکو و راهی روشن که موجب
خوبی دنیا و سعادت آخرت و عقبی است تا مومنان پاک باطن بی تردد دران راه قدم نهند و از خطرات شیطانی که مانع
و مزاحم این راه است خود را باز دارند و از شیاطین الانس که در بعضی کارها اگر کسی گوید که چون بر سنت رسول کریم صلی الله علیه
وآله وسلم عمل کنیم و رسوم مروجه را ترک نمائیم ابنای روزگار زبان طعن بگشایند و عزت اولاد و احفاد ما باقی نماند جواب
دهیم ای مرد کوتاه فطرت اینکه گفتی محض از بی بصیرتیست تو خوبی سنت را که وحی غیر متلو است کجا یافتی و این سوی بار یک
کجا شکافتی حقتعالی در قرآن مجید در چندین مقام میفرماید که سنت و طریقه رسول الله بهترین راه است و آنکه آن راه را
بگذارد گمراه است یا آنکه بسبب حسد میگوئی که ما ازین دولت گرامی و سعادت سامی محروم مانیم بلی برادران یوسف را محض از
راه حسد در چاه انداختند و سخن ساخته به پدر عرض کردند تو هم بر طریق اخوان یوسف میخواهی که با من معامله کنی و مرا اولا
در غار ضلالت و بعد ازان در هاویه جهنم بیفکنی بی خبر از ینکه باز دارنده این راه را نیز فردا عذاب آخرت است و هم تارک
سنت را که راه انکار و عناد باشد بخلود نار وعید کرده اند ومن یعص الله ورسوله فان له نار جهنم خالدین فیها ابدا فاما
اگر دیگری گوید که بر سنت رسول دل و جان ما قربان است اما چه توان کرد که زمانه مقتضی آن نیست که زنان راضی نمیشوند
و از قاضی نمی ترسند و سخن مردان بالکل نمیشنوند چنانکه گفته اند ع زن شوهر شوهر است و شوهر زن زن در این صورت
با خلاف کنیم رفتن ما در خانه و تمتع با هم خانه و بودن در کاشانه و یافتن آب و دانه ممکن نباشد و در امور معاشرت

معقیم السنة

وگذران خلل عظیم افتد آخر آن آرام جان هم از دست رود زیراکه او میگوید خصم گذارم رسم نگذارم جواب بگو نازم باین (شوهر را)
ریش و فش و دستار بر سر بستن و در زمرهٔ دستاربندان درآمدن و این سخنان بمعنی گفتن جای حیرت و محل تأسف است
؎ دین شد از آن ضعیف که فرمان دهان شرع ٭ عمامه‌ها بخویشتن پر دار بسته‌اند ٭ نشنیده که گفته اند هن ناقصات العقل
والدین یعنی زنان از کمال عقل و دین محروم اند به حکم خداوند عالم مردان در همه حال حاکم اند بر زنان که الرجال قوامون
علی النساء، فرموده خدا تعالی است و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه میفرماید خالفوهن فان فی خلافهن البرکة یعنی مخالفت
کنید با زنان در امور دنیا و دین که در خلاف کردن رای آنها برکت است آنکه عقل ایمانی و دل نورانی ندارد و اکثر از
نماز و روزه و اطاعت سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم غافل میباشد چگونه او را مشیر با تدبیر و خضر راه خود تصور کنی نشنیده
که گفته اند ؎ اگر نیک بودی سرانجام زن ٭ زنان را مزن نام بودی نه زن ٭ اگر تو در روز اول او را از مسائل
دین و احکام خدا و رسول خبردار میکردی از آفات صحبت او فی الجمله نجات متصور بود چون کار از دست رفت
دیگر پشیمانی چه سود اکنون بحکمت عملی او را در مجلس انس و محفل قدس آن مفتی ثقلین و قاضی ملک و ملکوت که گلزار
هدایت و بوستان ارشاد تازه کردهٔ اوست حاضر کن که اوصاف آنحضرت باوصاف رب العزت می ماند

مُقَدَّسٌ رُوْحُ الْقُدُسِ رُوْحُ الْحَقِّ رُوْحُ الْقِسْطِ پاک از هر عیب و نقصان و تقدس آنحضرت بجای
رسیده که خود جان تقدس شده و جسم شریف او را سیر ملکوت دست داده و هم زندگی راستی و صداقت و حیات
اسلام بدو آنحضرت است و در رعایت قانون عدالت چنان کامل شده که خود روح و روان عدالت
شده و میتوان گفت که روح القدس و روح الحق از قبیل روح الله بود که لقب عیسی علیه السلام است و درین صورت

۳۱۰ مقدس
۳۱۱ روح القدس
۳۱۲ روح الحق
۳۱۳ روح القسط

اضافت روح بسوی حق برای تشریف بود چنانکه در آیه نفخت فیه من روحی بیان کرده اند و نیز گفته اند که همه عالم بمنزله
تن است و آنحضرت بمنزله جان و نکته در روح القسط چنان گفته اند که قیام عدل بذات مبارک آنحضرت است سـه
آسمان و زمین به عدل بپاست ها حق ز شاهان بغیر عدل نخواست ها گر نباشد ستون خیمه بجای ها کی بود خیمه بی ستون
برپای ها چون تقدس آنحضرت در دل مومنان قریب به تقدس باری بود چرا در دارین وسیله آن سرور برای حصول
مرادات کفایت نکند کاف مکفی بس کننده و کافی شونده است خود در نشاتین اکتفا کننده بر روزی مقدر
پس اگر ما از ان حضرت شویم وسیله دیگر در کار نیست زیرا که جز آنحضرت کسی نیست که فردا عاصیان را از عذاب آخرت
وارهاند و دلیل روشن بر بس بودن آنحضرت علیه الصلوة والسلام این است که کتابیکه از آسمان بر ان حضرت نازل
شده و آنحضرت بجمیع وجوه تابع آن است در آغاز بای موحده و در آخر سین مهمله دارد و چون آنرا جمع کنند کلمه بس
حاصل آید سـه اول و آخر قرآن ز چه با آمد و سین ها یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس ها و اگر فرقان مجید در نظر عارف
برای کسب سعادات ابدی بس بود هر اینه آنسرور عالی جناب که مبلغ و رساننده این کتاب کافی باشد بدلیلی که مذکور
شد کافی بود لاجرم صدیق اکبر فرمود الله و رسوله یکفی یعنی ما را در دین و دنیا خدا و رسول کفایت میکنند گو که مال و متاع
دنیاوی بدست نباشد و چون آنحضرت در معرفت آلهی کمال داشت چرا صغیر و کبیر بوسیله دلپذیر بمراد دل نرسند بالغ
مبلغ رسنده باوج کمال و رساننده احکام آلهی و وحی آسمانی جن و انس را تا بر خدا و ند عالم ایمان آرند و سید المرسلین را
برسالت و هدایت مسلم دارند که فی الحقیقة مفهوم مومن و مسلم همان است زیرا که آن مسلمانیکه نامی مش نبود و کار
مسلمانان حقیقی از ان صادر نشود چه نفع دهد روایت است که آنحضرت علیه الصلوة والسلام در دم والپسین برای

مکفی ۱۲ / کاف ۱۲

مبلغ ۱۲ / بالغ ۱۲

است بیقرار شد واشک از دیده روان کرد واصحاب خود را طلب داشته در وصیت های بالغه بیان فرمود
و گفت شما اخیارامت من هستید بعد ازین کتاب الله وسنت رسول الله را از دست مدهید پس فرمود اللهم بلغت
یا اعدایا درحیات خود احکام تو رسانیدم و در دم واپسین آنچه واجب بود گفتم اما شفا از امراض جسمانی و نفسانی
موقوف بر عنایت ربانی است شاف شفا دهنده امراض ظاهری و باطنی بدار وی هدایت و تنقیه و تصفیه دل از مواد
فاسده برکت قرآن که فیه شفاء للناس صفت آنست و در سیر شریف آمده که بیماران بدعای آنحضرت و نوشیدن
بقیه آب وضوی آنسرور شفا می یافتند و این شفا بخشی آن حکیم ربانی و طبیب حقانی بعد از نقل از دار فانی هنوز باقی است
زیرا که آنحضرت حیاة النبی است و هر که بصدق ارادت درود خواند یا نامهای مبارک آنحضرت بر خود یا بر دیگری دم
کند از انواع امراض و بلا و چشم زخم و آسیب نجات یابد و حقتعالی که شافی مطلق است او را شفا بخشد اما این تاثیر طهارت
ظاهر و باطن و رزق حلال و صدق مقال درکار است و جائیکه چیزها میسر نشود اثر کمتر بود بای حال از آن سرچشمه فضل و
کمال و محبوب ذوالجلال استمداد توان کرد و چرا امید شفای بیماری و دفع بلا و پریشانی از آن صاحب سبع المثانی
چشم نداریم که آنحضرت بحق پیوسته و از مکروهات تعلقات دنیاوی وارسته است واصل موصول رسنده و
پیوسته بدرگاه حقتعالی و دور شونده از ما سوی که جدای آنحضرت چندی از رب العزت محض از بهر تکمیل دین و هدایت
خلق بود چون ازین مهم اعظم فارغ شد بمقصد اصلی باز رفت و زیاده ازین درین خاکدان ظلمانی توطن پسند نکرد
که حب الوطن من الایمان آمده یعنی محبت وطن اصلی و شوق رجوع بمبدا فیاض از آثار ایمان است ازینجاست که
چون کمال ایمان در دل نباشد آدمی ازین وصال می ترسد خصوصا جائیکه زر و مال و متاع بسیار و باغ و بوستان و

عمارات عالیشان و اسپان و فیلان و ساز و سامان داشته باشد لهذا گفته اند موت الفقراء راحة و موت الاغنیاء حسرة اگر انسان
بفیض کاملان راه دریابد که ؎ هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ؛ ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما ؛ و محبت مولی را
در صمیم دل جای دهد و آرزومند نعمات جنت و حور و قصور و غلمان و شراب طهور و لقای رحمان باشد در سرای فانی برداشته
خاطر بود و منتظر رسولان رب باشد که جز بوسیله مرگ رسیدن بدوست میسر نشود الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب گفته اند
و چون دوستان و خویشان بی صبری کنند نصیحت کند و گوید که اگر ذره با فتاب رسد و قطره بدریا پیوندد جای غم نیست آمّا فی
الواقع اگر آدمی بترک علایق بحکم موتوا قبل ان تموتوا پیش از مردن مرده باشد استقلال او در حالت احتضار دشوار باشد
و در حدیث شریف آمده که اگر کسی خواهد که مردهٔ را که بر روی زمین روان است ببیند ابوبکر صدیق را ببیند که او از
واصلان درگاه و کاملان این راه است و آصلی و موصولی آن محبوب رب العلمین وقتی ذهن نشین گردد که سبقت آنحضرت
سایق
بر کافهٔ موجودات بالیقین دانسته شود سابق اول جمله کائنات یا سابق در مراتب کمال یا سابق بر همه در باب دخول جنت
یا سبقت کننده بر انبیا در بزم و رزم که است آنحضرت از دیگران بیشتر و در میدان حرب قدم او از سائر شجیعان بیشتر است
یا سبقت کننده بر سابقین اولین که آیه انا اول المسلمین بران دال است یا سبقت کننده بر ملک در سیر فلک و چون سبقت آنحضرت
سایق
بچندین وجوه ثابت است سزاوار است که آن دستگیر درماندگان بیکس جماعت خود بسوی دار القرار بود سائق مشتق
از سوق از پیش کشنده است بخلاف قائد که پیش ازین مذکور شد و این کشیدن از فرط ترحم باشد که پدر فرزند را کشیده بسر گاه
می برد یا عصا کش نابینا را راه می نماید و این کشیدن یا بسوی علم و معرفت الهی بود در دنیا یا بسوی روضه رضوان
بود در عقبی که طفیلی را بطفیل این مهمان قدر و منزلت حاصل شود و یا کسی مزاحمت نکند یا حکمت در کشیده بردن این بود

که پیروان خود را پیشوا و امام باشد تا دل آنها قوی گردد و بدانند که چنانکه ما آنحضرت را پیشوا دانسته بودیم همچنان شد و پیروی او ما را
بکار آمد در ابنای زمان کم کسان اند که آدمی را در روز محنت بکار آیند خصوصا آن روز که در صفت آن حقتعالی میفرماید یوم
یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه لکل امرئ منهم یومئذ شان یغنیه حاصل معنی اینکه در قیامت محک امتحان دوستی است که آن روز
آدمی از نزد برادر و زوجه و فرزندان و مادر و پدر بگریزد مبادا از وی چیزی خواهند یا خود را گرفتار بند محنت و بلا سازند
و هر یکی را دران فکری باشد عظیم که او را از توجه و التفات بسوی دوستان باز دارد پس یاری آنحضرت را خیال باید کرد و براه نامی
آن سرور دل باید نهاد که هدایت از آثار رحمت آنحضرت است هادِ هدایت کننده خلق بسوی معرفت خالق و طریقه
پسندیده خود که آنرا شریعت حقه و سنت مصطفی گویند صلی الله علیه و آله و سلم بدانکه هدایت بر سه قسم است یکی هدایت بقول و آن عبارت
از مواعظ حسنه باشد بذکر آیات قرآنی و احادیث نبوی و اقوال ائمه مجتهدین و حکایات صالحین دوم هدایت بفعل بود که هادی خود اول
دران راه قدم نهد پس دیگران را دعوت کند و این هدایت را ثواب بیشتر است سیوم بقلب باشد و آنرا توجه و تصرف گویند و این
هدایت از قبیل اعجاز و کرامت باشد و جز کسیکه براه نبوت قدم نهد این هدایت صورت نه بندد و ظاهر است که درین اقسام
ثلثه خواجه عالم را کمال بود چندانکه مزید آن متصور نبود و نزد یک اهل التحقیق هدایت نوریست آسمانی که بسبب آن تاریکی کفر و ظلمت و
ضلالت از دل زمینیان زائل شود و این را کسی دریابد که خدایتعالی او را بسوی معرفت خود راه نموده باشد چنانکه آیه یهدی الله
لنوره من یشاء اشاره بهمین نکته است و بزرگان گفته اند که نسبت هادی بمهتدی مثل عصاکش بود بنسبت نابینا که این بسبب
فقدان بصارت چاه از راه نشناسد و آن بسبب علام بصیرت در سپید و سیاه و خیر و شر تمیز نکند و این هادی زمان در
هدایت عالم چگونه کوتاهی کند که فی الواقع هدیه ایست فرستاده از بارگاه رحمان بسوی امت مرحومه مُهتدی بضم اول و فتح دال

هاد

اسم مفعول از اهدا یعنی هدیه فرستاده شده از درگاه رب العزت بطرف امت تا قدر آنحضرت بشناسند و بدانند که محض از
حسن طالع ماست که این سراج منیر بر آسمان هدایت طلوع فرموده و برای نجات امت مرحومه این رحمت مجسم جلوه افروز
گشته و در حدیث شریف آمده که فرمود آنحضرت انما انا رحمة مهداة یعنی من رحمتی ام بطور هدیه از طرف خداوند عالم و ممکن دارد
یعنی مُهدِی یعنی هَدْی برنده با فرستنده آن بسوی مکه معظمه نیز توان گفت یا این هدیه نیاز باید بدرگاه بی نیاز که دران درگاه
خاک عجز از برخ اکسیر میخرند و یک سجده را که بکمال خشوع کرده شود درجات جنت و حور و قصور میدهند چنانکه حدیث من تواضع
لله رفعه الله بران دال است و ظاهر است که الحکم الحق للاول از جمله هدایا که از خواص بندگان الهی دران درگاه گذرانیده اند
هدیه کسی والا بذروه قبول رسد که نام او مُقَدَّم بود تقدیم کرده شده و پیشیدست که هم در عالم ارواح و هم در عالم اجسام
تقدم آنحضرت مسلم است که دران جا ابو الارواح بود و درینجا سید اولاد آدم شد بلی هر کرا حق عزت و قدر بخشد هم
مردم پای او بر سر و چشم خود نهند و در دل و جان جای دهند عزیز کم یاب قادر و غالب و عزیز نامی است از نامهای
الهی اگر آنحضرت را عزیز مصر جان دانیم بجا باشد که او جان جهان و جان عالمیان است ای برادر چون سعادت سرنوشت تو
بود یکی از پیروان آنحضرت شدی و بر آستان رسالت سر نهادی و پیروی شرع را موجب سعادت ابدی دانستی و در
زمره اهل سنت و جماعت در آمدی و کسانیکه از دیار دوری تافتند در دنیا گرفتار ورطه ضلالت و در روز قیامت
پامال اندوه و حسرت باشند یالیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا مقوله آنها خواهد بود دولت و مکنت که درین جهان دارند
هرگز در انجا بکار نیاید بجای الوان نعمت در دوزخ غسلین و زقوم و ضریع خورند و بجای آب خنک با حمیم بنوشند از گرمی آن آب
رودهای ایشان بریده شود فقطع امعاءهم اشاره بآن است و چون آن رسول مبشر را که برای بشارت قدوم محمد رسول آخر زمان

فرستاده شد پیروان او بدنام کردند و این آنه گفت حق تعالی پرسد ءانت قلت للناس اتخذونی وامی الهین من دون الله بکمال تضرع
وزاری عرض کند ان کنت قلته فقد علمته تعلم ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسک یعنی بارخدایا اگر من این کلمه گستاخانه گفته ام البته
ترا علم آن باشد که داننده نهان و آشکارا هستی و من بنده که پرورده عنایت توام و یتیم مادرزادم از کنه ذات تو واقف
نیستم و چه زیبا گفته اند سه نسبت خفاش با عیسی چو عیسی با خداست همیشه و عیسی خدا خفاش اگر عیسی شود ای برادر
چون حال اهل کتاب بدین منوال بود حال اهل ادیان باطله بی اصل که مخلوقات الهی قبله همت ایشان بوده است اگر بگویم
که از آنان یکی ستاره و دیگری سنگ خارا و دیگری مار و دیگری آتش و دیگری سبزه چمن و دیگری آب گنگ و جمن و دیگری
زغن و دیگری گاو ماده و دیگری اشکال فلزات ساده و دیگری سیم و زر و دیگری فرج و ذکر می پرستند بحیرت نقش
دیوار شوی و گوئی تعالی الله عما یشرکون و تعالی الله عما یصفون یعنی آنچه مشرکان بیخرد تاویلات بیجا میکنند که این چیزها مظاهر
الهی اند ذات باری از آن منزه است بلکه مظهر خاص الهی کسی است که او را فاضل مفضل گویند صاحب فضیلت و بزرگی و فاضل
بزرگی داده شده بر کافه انبیای مرسلین و اولین و آخرین و فضیلت آنحضرت را اسباب بسیار است یکی آنکه مقصود از تکوین و ایجاد ذات مفضل
پاک آنحضرت است که صانع ازل بکمال لطف و خوبی صورت او را پرداخته و انواع حکمت در صنعت ترکیب او بکار برده و با وجود وسعت
دائره قدرت خویش نخواسته که مثل او در عالم یافته شود چه در میان عاشق و معشوق نسبتی بر وجه تناسب و توافق در کار است و خوبی
نقاش همین است که در نقش چهره محبوب دقیقه از هنر و صنعت خود فرو نگذارد و بصاف بزبان حال گوید که ازین بهتر نگارم
چه از دیگری کار ندارم دوم اینکه حسن ادب آن حضرت تفضیل را سبب گشته سیوم آنکه طهارت ظاهر و باطن موجب چندین فضیلت
شد و فضیلت آنحضرت و یاران او در دل کسی بمنظر استحسان جلوه دهد که او از دل خود خباثت برآرد و غبار کینه از سینه دور

کنند لاجرم علامت سنت و جماعت را بزرگان دین در تفضیل ابوبکر و عمر رضی الله عنهما قرار داده اند و گفته تفضیل الشیخین و حب
الختنین و المسح علی الخفین نشان سنیت باشد و چرا مرد عارف ازین تفضیل شاد نگردد که قطع نظر از درجهٔ صحبت و کسب فیض از بارگاه رسالت
این هر دو بزرگواران دختران خود را بحبالهٔ نکاح سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم در آوردند و از شرف حدیثی که ذکر بدران ثلثه
دران مذکور است و مثل ازین درین رساله مبین شده مشرف شدند و حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه منافی این
تفضیل نیست که اگر مرد مومن بزرگی این خسر و داماد را قائل باشد بهمین نظر بسوی ابوبکر صدیق و عمر نگاه کند و من الله التوفیق

۱۰۵ فاتح ۱۰۶ مفتاح ۱۰۷ مفتاح الرحمة ۱۰۸ مفتاح الجنة

زهی فاتح ابواب الجنان و کشاینده کار عاصیان که اسم مبارک او فاتح مفتاح مفتاح الرحمة مفتاح الجنة
آمده یعنی کشاینده و کلید و کلید رحمت و کلید بهشت که در گنج مخفی بسبب آنحضرت بکشاد و آغاز آفرینش بذات قدسی صفات
اوست و فتوحات که آنحضرت و اصحاب او را در دیار عرب و عجم بمدد و نصرت الهی دست داد از ملاحظهٔ وقایع و غزوات
آن سید کون و مکان مبرهن گردد اگر گوشه ابروی آنحضرت را مفتاح ابواب غوامض معرفت دانند بجا باشد و مفتاح
الرحمة ازان گفتند که بواسطهٔ آنحضرت رحمت رحمان الدنیا و الآخرة بکافهٔ موجودات رسید و مفتاح بهشت ازان گویند که اول
کسیکه در بهشت در آید آنحضرت باشد یا آنکه کلید جنت خود ذات بابرکات اوست که هرکه بر فرمان آنحضرت عمل کند در جنت بروی
کشاده شود چنانکه فرموده اند الوضوء مفتاح الصلوة و الصلوة مفتاح الجنة یعنی طهارت کلید نماز و نماز کلید بهشت است

۱۰۹ علم الایمان ۱۱۰ علم الیقین

و این کشایش کار ازان مختار و سید ابرار چون بنا بد که آنحضرت علم الایمان علم الیقین است نشان ایمان و نشان یقین

بیان ایمان

بدانکه ایمان گرویدن را گویند و آن بر دو قسم بود مجمل و مفصل ایمان مجمل گرویدن بخدا و رسول او صلی الله علیه و آله و سلم که کلمه
لا اله الا الله اقراراً و تصدیقاً عبارت ازان است و ایمان مفصل گرویدن باشد بخدا و ملائکه و کتب سماوی و پیغمبران مرسل

اقسام یقین

و تقدیر خیر و شر و غیر ذلک و یقین بمعنی جزم و رفع شک بود و فی الواقع یقین ثمر شجر ایمان است و نزدیک عارفان یقین بر سه قسم بود علم الیقین
و عین الیقین و حق الیقین بدانکه علم الیقین عبارت از معرفت الٰهی بود به صفت جلال که اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا بیان آن است
یعنی چون خوانده شود بر ایشان آیات ما زیاده شود ایمان ایشان و وجلت قلوبهم و بترسد دلهای ایشان اولئک هم المؤمنون حقاً
اینها اند مومنان برحق و این صفت علم الیقین است و عین الیقین عبارت از مشاهده و کشف و شهود باشد که سالک مظاهر را
بچشم یقین نگرد و در اشیای موجودات مشاهده جمال باری کند برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفتری است
معرفت کردگار اشارتست است بهمین دیدن و حق الیقین عبارت ازان است که عارف را دیقین درجه ما فوق آن متصور
نباشد چنانکه امیر المومنین کرم الله وجهه میفرماید لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا یعنی اگر برداشته شود پرده یقین من زیاده
نگردد مطلب اینکه به حقیقت یقین چنان رسیده ام که دیگر ترقی ازان ممکن نیست و نیز آنچه در باب حضرت امیر منقول است
که آنحضرت برای نماز طهارت میکرد رنگ چهره او متغیر میشد و لرزه در اندام او می افتاد چون سبب آن پرسیدند فرمود
که برای حمل امانتی که آسمان و زمین و کوه ها ازان ترسیدند و پهلوتهی کردند مهیا شده ام لهذا خوف جلال الٰهی بر من اثر کرده
است اشاره بسوی حق الیقین بود که بنور یقین حجاب و جلباب حائل نشده و حدیث اعبد ربک کانک تراه یقینا جلوه
ظهور یافته و ظاهر است که نور ایمان بصفت کمال بوسیله خیر البشر بر دلهای مومنان تافته زیرا که آنحضرت علیه الصلوة والسلام

دلیل الخیرات

دلیل الخیرات است یعنی راه نماینده بسوی نیکی ها در دنیا و آخرت و این دلالت بر مزید ثواب آن سرور عالیجناب دلالت
میکند که الدال علی الخیر کفاعله واقع است یعنی آنکه دیگری را بسوی خیر و نیکی راه نماید حکم فاعل و کننده آن دارد که در جریده
اعمال او نیز چون عامل این نیکی را ثبت کنند بی نقصان ثواب عامل و بیان خیرات را دفتری درکار است ما قول مجمل

آنست که خیرات از جمله مکارم اخلاق است و بحکم خیر الامور اوسطها توسط در هر کار مدار کار و برگزیده سید الابرار است قطع نظر از طرفین
که افراط و تفریط دارد و لازم است میانه طرفین از صفات چندانی تفاوت است که از آفتاب تا بسها پس اختیار وسط راست
در جمیع امور و بدان دلیل که خیر الامور اوسطها و بحکم خیر الناس من ینفع الناس این دلالت و هدایت برهان ستوار است بر خیریت
حضرت خیر البشر صلوة الله و سلامه علیه پس اول مفهوم آن خیرات مسئله توحید و معرفت مولی بود پس شناخت فضائل و صفات
سید عالم و دریافت خوبی طریق آنحضرت بکتاب و سنت که آیه کریمه و آمنوا بما نزل علی محمد و هو الحق من ربهم کفر عنهم سیاتهم و اصلح
بالهم بلسان فصیح بدان ناطق است و اگر ره نمای نیکیها بود البته تصحیح آن نیز بر ذات فیض آیات او موقوف باشد ۱۵۸
مصحح الحسنات تصحیح کننده همه نیکیها یعنی جریده اعمال بندگان جز بتبلیغ آنصاحب تبلیغ بدرجه اجابت خداوند عالم نرسد و
چون سند آن حسنات منظور نظر فیض اثر گردد فرد باطل باشد روایت است از حکیم ابن حزام رضی الله عنه پرسیدم از
رسول صلی الله علیه و آله و سلم یا رسول الله خبر ده مرا از امور نیک که کردم آنرا در ایام جاهلیت از صدقات و برات و
صله رحم که آیا مرا دران ثوابی در دار آخرت حاصل شود فرمود آنحضرت اسلمت علی ما اسلفت من خیر یعنی اسلام آوردی
بر چیزی که نکوئی کردی در ایام پیشین مراد اینکه از ثواب آن ان شاء الله تعالی محروم نباشی و چون حسنات با انواع
آن سبب وصول بدرجات بهشت و فایز شدن به نعمات ان است در وصف آن فیهن خیرات حسان گفته اند
یعنی دران باغها زنان نیکو روی فرشته خو موجود اند و حور مقصورات فی الخیام نیز فرموده اند یعنی حوران اند پرده نشین
در خیمهها باید که آدمی در اکثر اوقات این مناجات بدرگاه قاضی الحاجات کرده باشد ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة
وقنا عذاب النار که از جمله ادعیه ماثوره است و شیخ عبد الحق در آداب الصالحین آورده که درین آیه مراد از حسنه دنیا

نیک است و آنحضرت علیه الصلوة والسلام فرمود که فضیلت من بر آدم علیه السلام بدو وجه است یکی آنکه زن او سبب معصیت
او شد و زنان من مرا بر عبادت و طاعت الهی ممد و معاون من اند دوم آنکه شیطان آدم کافر بود و شیطان من مسلمان شد

و تصحیح حسنات مومنین بحسن اهتمام سید المرسلین چرا سرانجام نیابد که آنحضرت مُقِیلُ الْعَثَرَاتِ صَفُوحٌ عَنِ الزَّلَّاتِ — ۵۸ مقیل العثرات / ۵۹ صفوح عن الزلات
یعنی درگذرنده از لغزشهای بندگان و اعراض کننده از خطیئات آنها و کمال آنحضرت درین صفات عظمی در لفظ عفو مذکور شده چون

آنحضرت در پی بخشایش عاصیان است چرا خود عفو نفرماید صَاحِبُ الشَّفَاعَةِ صَاحِبُ الْمَقَامِ — ۶۰ صاحب الشفاعة / ۶۱ صاحب المقام
بخشاینده عاصیان در روز قیامت و صاحب مقام محمود که محل شفاعت است عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا بهمین مقام دلالت
میفرماید و در نام صاحب الشفاعت باشارت است باینکه آنحضرت بلطف الهی مالک شفاعت است و در وقوع آن هیچ شک و شبهه
نیست و شفاعتی که وابسته اذن است محل نظر است آن شفاعت است که بت پرستان از بتان خود دانند و هولاء
شفعاءنا عند الله گویند و چون آیه ولسوف یعطیک ربک فترضی نازل شد فرمود آنحضرت که راضی نشوم تا یک یک از امت
من بخشیده نشود و این نازیست که بدرگاه بی نیاز مقبول گشته و نزد محققین شفاعت عبارت است از اینکه نوری از انوار
رحمت الهی آنحضرت را فرا گیرد و به پرتو آن ظلمت گناه عاصیان زائل گردد و اول کسیکه در قیامت فتح باب شفاعت کند
آنحضرت باشند من بعد نوبت بدیگر شفیعان که انبیا و اولیا و قرآن و نماز و روزه باشد رسد و کفار نابکار از شفاعت
محروم باشند و آنحضرت علیه الصلوة والسلام در یوم القیام در اهتمام و انتظام مهام پیروان خود قایم و ثابت باشند — ۶۲ صاحب القدم

صَاحِبُ الْقَدَمِ ثابت و مستقل در راه سولی که قال را با حال درست کرده و دم آنحضرت بی قدم نبود چنانکه گفته اند
ع قدم باید اندر طریقت نه دم × که اصلی ندارد دم بی قدم × و آنحضرت علیه الصلوة والسلام مثل آن لاف زنان

تن پرور نبود که سخنی چند در باب تصوف چون موی باریک بافند و جامه ژنده برای ریا پوشند و از جادهٔ شریعت حقه قدم بدر نهند و گویند که
عارفان را از تکالیف شرع چه کار و نماز بدل باید کرد و جوارح و اعضا را در آرام باید داشت بیخبر از قول سید البشر که فرمود لو خشع قلبه لخشعت
جوارحه یعنی اگر در دل او تواضع بودی در سر و دست و پای او این صفت تواضع یافته میشد و چرا سر در انبیا در بندگی مولی خاشع نباشد
که از اسمای شریفهٔ او مخصوص بالعز مخصوص بالمجد مخصوص بالشرف آمده است یعنی مختص بکمال عزت و بزرگی و
شرف که کسی را از نبی مرسل و فرشته مقرب باشد در مقام فضیلت آنحضرت دخل نباشد و کمال عز و شرف آنحضرت را چرا نه نهند که او بتائید
الهی کارها کرد که موجب این سرفرازی شد مثلا چون از شکم مادر پیدا شد سجده کنان بر زمین افتاد و انگشت شهادت بسوی آسمان برداشت
و در ایام شیرخوارگی بر حق برادر رضاعی دست انداز نشد و پستان راست را اختیار فرمود و در ماه رمضان همه روز شیر نمیخورد و احتیاط
ستر در عالم طفلی این قدر داشت که اگر پارچه احیانا از شرمگاه جدا شدی ملک آنرا درست کردی یا آنحضرت بانگ بر زدی تا حلیمه خاتون که مرضعه
آنحضرت بود آنرا درست کند و در طهارت بغایت احتیاط کردی و مثل کودکان نانه بستر و جامه ملوث نساختی و با کودکان بازی نکردی
و فرمودی که ما را برای لهو و لعب نیافریده اند چون حال طفلی این باشد با احوال سن تمیز و شباب آنحضرت را چه توان گفت که زبان قاصر است
چون شان مجد و اعتلای آنحضرت در رفعت با پایه عرش برابری میکند سزاوار است که بندگان بان حضرت توسل کنند صاحب الوسیله ندا و مدد
که بشر جسمانی هیچ وسیله بوسیله آنحضرت نرسد پس باید که ما بندگان ضعیف چنین وسیله شریف از دست ندهیم و در درود بدرگاه او نیاز کنیم و بعد شنیدن
اذان او فاتحه کامه دعا وسیله بدرگاه مجیب الدعوات عرض کنیم اللهم آت محمدن الوسیلة والفضیلة والدرجة الرفیعة وابعثه مقاما محمودا الذی
وعدته وارزقنا شفاعته و چرا وسیله جمیله آنحضرت مسلمانان را قوی دل و مطمئن از جور کفار نابکار ندارد که آنحضرت علیه الصلوة والسلام
صاحب السیف است که بزور بازو و برش تیغ اعلای کلمة الله نموده و در غزوات متعدده داد شجاعت داده [illegible]

مخصوص بالعز
مخصوص بالمجد
مخصوص بالشرف
صاحب الوسیله [illegible]

شمشیر را ذوالفقار نام بود که بعد وفات آنحضرت بشاه مردان رسید و شجاعت علی از شمشیر بی قوت دیگر گرفت چنانکه گویند لا فتی الا علی
لا سیف الا ذوالفقار و این شهرت و ناموس آنحضرت در معرکه نبرد و سرور آن سرور بر جنگ آوران دلاور چرا سلم بناء که آنحضرت
صاحب الفضیلة یعنی صاحب بزرگیست در کارزار که کسی از قلعه کشایان روزگار را در آئین جنگ و جدال و حرب و قتال این فضیلت و کمال صاحب الفضیلة
حاصل نبود و ملائک هفت آسمان بحکم الهی تائید آنحضرت میکردند و چون وقتی مشتی خاک از بالای مرکب خود از زمین برداشته بر لشکر کفار
نابکار انداخت هیبت در دل آنها افتاد و دیده آنها کور شد و کسانیکه سعادت سرنوشت آنها بود این خاک در چشم آنها حکم کحل الجواهر رساند
و ازین معجزه بران حضرت ایمان آوردند حقتعالی در قرآن مجید ازین معجزه که فی الواقع تاثیر آن از مدد الهی است خبر میدهد و ما رمیت
اذ رمیت ولکن الله رمی و چندین فضیلت را لایق کسی باشد که سرچشمه شرم و حیا باشد صاحب الازار خداوند لنگ که آنحضرت صاحب الازار
اکثر بدین جامه ستر عورت میکرد و یاران او نیز همین ازار اختیار کردند و این نعت آنحضرت در توریت هم مذکور است ملکه بالشام یا تزر علی وسطه
یعنی پادشاهی او در ملک شام است لنگ بر میان می بندد بر کمرگاه بستن لنگ پس این از خصایص آنحضرت خواهد بود که خدایتعالی آنرا در کتاب آسمانی ذکر
کرده لاجرم پیروان سنت و مشایخ طریقت و درویشان تارک دنیا اکثر لنگ بر کمر می بندند روایت است که آنحضرت وقتی پایجامه دوخته
هم پوشیده فرمودند که این لباس برای ستر بدن خوب است پس پایجامه نیز مسنون باشد اما باید که آن پایجامه بقاعده شرع باشد پاهای شتالنگ
و بسیار تنگ نبود و در وقت نماز و قعده و سجود آدمی را مزاحمت نکند و لنگ آنحضرت در درازی چهار و نیم گز و در عرض دو نیم گز بود و قد
بنصف ساق میبود و درازی بسیار موجب خواری است و در قبا و پیراهن و آستین و دامن جامه نیز همین احتیاط در کار است که از قدر حاجت زیاده نباشد
و درین زمانه اکثر اهل عرب آستین دراز اختیار کرده اند خلاف سنت است والله الموفق والمعین و از اهتمام آنحضرت در باب ستر عورت و
دیگر احکام شرعی معلوم توان کرد که طریق آنحضرت در باب مسلمانان حجت استوار است صاحب الحجة خداوند برهان و دلیل روشن که بانواع صاحب الحجة

معجزات رسالت خود را قوت داده و دشمنان دین را عاجز کرده و خرق عادات آنحضرت از فرش تا بعرش مشهور شده و تصرف آنحضرت در ارکان و عناصر
و نجوم و مهر و ماه جاری گشته چنانکه معجزهٔ شق القمر و رد الشمس است و نیز وقتی چون آنحضرت در آغوش امیر المومنین علی سر نهاده بعد نماز عصر استراحت فرموده بود
آفتاب غروب کرده و هنوز حضرت امیر عصر ادا نکرده بود پس بدعای آنحضرت آفتاب برگشت و امیر المومنین از عبادت الهی فراغت یافت این گونه
صاحب السلطان
خرق عادات از خداوندیکه بادشاهی در ملک و ملکوت بود چه عجب **صاحب السلطان** خداوند قدرت و سلطنت که سلاطین
روی زمین غاشیهٔ طاعت او بر دوش جان گرفتند و از جادهٔ اطاعت او بدر نرفتند زیرا که بادشاهی او را از مالک الملک تائید رسیده و بهیبت
صاحب الرداء
آنحضرت در دلها گردنکشان غالب میشد و طرفه اینکه این بادشاه دین را از کر و فر دنیاوی و لشکر بسیار و اسپان و فیلان و خیمه و قلعه و بامهای مرتب و سراپردات
مرصع و کرسی زرین و تخت طاوسی و عمارات عالیشان و نقیب و دربان کار نبود بلکه این سلطان انبیا تاج فقر بر سر داشتی و چادر بر تن پوشیدی **صاحب الرداء**
خداوند چادر و در حقیقت ردا چیزیست مثل طیلسان که بادشاهان نامور آنرا بر سر کنند ازینجاست که این لفظ را در حدیث قدسی فرموده اند
الکبریاء ردائی والعظمة ازاری فمن نازعنی فیهما ادخلته ناری میفرماید حقتعالی که تکبر چادر من است و بزرگی ازار من پس کسیکه در ین صفات با من همسری و برابری
صاحب الدرجة الرفیعة
کند او را در آتش خود در آرم یعنی قهر و غضب من برو فرود آید در شرح سفر السعادة آورده که درازی چادر آنحضرت شش گز بود و عرض آن
سه گز و یک بالشت بود و چون آنحضرت چادر شرم و حیا بر سر کرد او را درجهٔ بلند ارزانی داشتند **صاحب الدرجة الرفیعة** خداوند مرتبهٔ بلند که
صاحب التاج
رفعت مکان و علو شان آنحضرت در خیال نگنجد سیمرغ روح پیکش از انبیا رفت آنجا که تو با بال کرامت پریدهٔ و چون سیر آن صاحب البراق تا لامکان واقع شد
مکانی رفیعتر از آن کجا باشد و این همه سروری را می باید که تاج لولاک بر سر مبارک او باشد **صاحب التاج** خداوند افسر تاج فقر بر سر نهاده و بحکم القناعة
کنز لایفنی بدولت سریع الزوال دنیا قصد آمیل نفرموده و مفاتیح کنوز آسمان و زمین که جبرئیل امین آورده بود مسترد کرده و بعقل نورانی و حدس
صائب دانسته که محبت زر و مال آدمی را پایمال میکند زیرا که غرور و غفلت ثمرهٔ آن باشد لاجرم آنحضرت بجمع مال و منال میل نکرده و چون مال غنیمت

صاحب المغفر
رسید تا آن امر فنکوی بدیشان نمادی بدولت خانه نرفتی و مردان راه الهی را اسباب و سلاح حرب یا کسب دولت عقبی بر سر کنند صاحب المغفر
خداوند خود که آزاد لاوران معرکه نبرد بر سر گذارند تا بحکم آیه کریمه ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکه ظاهر است و وقایه باشد هم عمل مطابق بحکم الهی بود که بی

صاحب اللواء
سلاح و جوشن و مغفر بر دشمن زدن نشان تهور باشد و تهور از دایره شجاعت بطرف افراط واقع باشد چنانکه جبن بطرف تفریط صاحب اللواء یعنی خداوند
علم و رایت در دنیا و در دین و در بهشت آمده که رایت آنحضرت سیاه بود و لوای آنحضرت سپید بود و بالای آن نوشته لا اله الا الله محمد رسول الله و لوا علم بزرگ را گویند در
روز قیامت آنحضرت را لواء الحمد دهند فرمود آنحضرت علیه الصلوة والسلام آدم و من دونه تحت لوائی یعنی آدم علیه السلام و دیگر

صاحب المعراج
انبیاء در زیر سایه نشان من باشند صاحب المعراج خداوند معراج که با حق تعالی ملاقات کرد و او را بچشم سر دید چون آنحضرت ازین قصه خبر داد
کفار عرب انکار کردند و در میان مسلمانان صدیق را کمال تصدیق حاصل شد و بهمین سبب بصدیق ملقب شد و قصه معراج در کتب سیر بتفصیل مذکور

صاحب القضیب
است صاحب القضیب صاحب عصا یا صاحب شمشیر و عصا در دست داشتن از عادت پیغمبران است که با سابقین را از چوب دست چاره نیست
و درین زمان اکثری از ابنای روزگار چوب مسنون را ترک کرده الوان چوبها که در آن فایده شرعی نباشد اختیار کردند در صفت عصای موسی است
علیه السلام که گفت هی عصای اتوکؤا علیها و اهش بها علی غنمی ولی فیها مآرب اخری یعنی این چوب دستی عصای منست بر آن تکیه میکنم و بدان
گوسفند می رانم و دادم و دیگر مطالب است در بیضاوی آورده که مراد از مآرب خرق عادات آن عصاست که هر دو جانب آن در وقت
تاریکی شب چون شمع روشن شدی و در وقت آب خواستن دلو شدی و بقدر عمق و درازی چاه دراز شدی و اگر بر زمین
می زدند آب از آن بر می آمد و چون خواهش فواکه در دل موسی پیدا شدی آنرا در زمین می نشاندند برگ و ثمر از آن بحکم الهی پیدا

صاحب البراق
می شد و در حقیقت این از خواص عصا نبود بلکه از طرف خداوند عالم بود صاحب البراق خداوند براق در اخبار آمده
که روی براق همچو روی انسان بود و تنش همچو بدن اسپ دم او مانند دم آهو و پایهای او مثل پایهای اشتر بود و سینهٔ او از یاقوت سرخ بود

وپشت او از مروارید بود و بازو داشت مثل بازوی مرغ که ازان در هوا پرواز میکرد و آنحضرت در روز قیامت بر براق سوار آیند و هفتاد هزار
فرشته در رکاب آنحضرت باشند صاحب الخاتم صاحب العلامة صاحب مهر و نشان تام و نشان و این مهر مهر نبوت است که در میان دو شانه
مبارک پاره گوشتی بود بقدر بیضه کبوتر و بران بقلم قدرت نوشته محمد رسول الله و نوری ازان می درخشید و مراد از علامت اینکه
نشان آنحضرت و نعت او در توریت و انجیل مذکور بود صاحب البرهان خداوند دلیل روشن که قرآن مجید بر صدق رسالت آنحضرت است
گواهی میدهد صاحب البیان مفسر کلام الهی و کشاینده غوامض حکمت و بیان کننده مسائل دین فصیح اللسان زبان آور در سخن
که در فصاحت از فصحای عرب و عجم گوی سبقت ربوده بحدیث انا افصح العرب و العجم شوری در چارسوی عالم افکند و چون آنحضرت قصد
سخن کردی معانی شریفه و مضامین لطیفه دست بسته پیش او ایستاده میشد ایجاز آنحضرت از جمله اعجاز بود و جوامع الکلم از خصایص
آنحضرت است و این مراد از کلمات طیبات بود که با وجود اختصار حاوی مطالب بسیار بود فرمود آنحضرت علیه الصلوة و السلام اوتیت
جوامع الکلم یعنی داده شدم من جوامع الکلم مطهر الجنان پاک دل و پاکیزه باطن جنان بفتح اول بمعنی دل باشد و مراد از پاکی آن ترک
ماسوی الله باشد و چنین قلب را در قرآن مجید قلب سلیم گفته است و دلیل بر طهارت قلب آنحضرت اینکه جبرئیل علیه السلام در عالم طفلی سینه
مبارک چاک کرده آلایش علاقه شیطانی ازان پاک کردند چنانکه در سیر حلبی و دیگر کتب مذکور است رؤف رحیم مهربان
براست و ترحم کننده بر پیروان شریعت و این دو صفت از جمله اسمای حسنی است باَنحضرت عطا فرموده اند و ازین دو صفات کامله
رحمت الهی و رافت جناب رسالتپناهی جوش میزند اذن خیر گوش خیر یعنی شنونده خیر حقیقتها در سورة التوبة [illegible]
الذین یؤذون النبی و یقولون هو اذن قل اذن خیر لکم یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین و رحمة للذین آمنوا منکم حاصل معنی اینکه بعضی
ازان منافقان آزار میدهند نبی را و میگویند که این گوش است و اگر ما بدروغ سوگند خوریم او باور میکند تو بگو یا محمد گوش

است برای خوبی شما یقین آورده بخدا و مومنان یعنی سخن مسلمانان باور میکند و رحمت است از بهر کسانیکه ایمان آرند از شما بدانکه عادت آنحضرت
چنان بود که اقوال باطله منافقان را تغافل میکرد کفار نابکار از خامی عقل خود دانستند که محمد فهم سخن نمیکند حق تعالی در رد ایشان میگوید که اینخوی
حضرت علیه الصلوة والسلام در حق شما بهتر است که نفاق شما ظاهر گردد و شما را سیاست رسید بدان ای برادر که در صفت اذن خیر طالب را
فایدهاست یکی آنکه آدمی در سخن شنود و یکی گوید دوم آنکه هرچه شنود نیک شنود و از بد عذر کند سوم اینکه چون با جاهلان بدگو کار افتد خود را کر سازد
و این صفت پیغمبر است چهارم شکر عطیه قوت سماعت بجا آرد بشنیدن کلام الهی و حدیث رسالت پناهی و وعظ علمای دین که نیت آنها
محض خیر باشد پنجم آنکه چنانکه خود کلمه خیر می شنود دیگران را جز کلمه خیر نگوید و از غمازی و غیبت اجتناب کند صحیح الاسلام صاحب ششم صحیح الاسلام
اسلام صحیح یا اسلام صحیح ذات شریف اوست بدانکه اسلام عبارت است از بجا آوردن صلوة و صوم و حج و زکوة که خانه مسلمانی
برین چهار رکن قایم است و علمای اسرار دین گویند که نماز حکم حصار دارد که رهزنان دین و شیطان لعین را از حمله باز دارد و روزه بمنزله بنیاد باشد هفتم حسن اخلاق و زیور خلق
و زکوة مال بجای آب بود برای اطفای آتش غضب الهی و زیارت حرمین شریفین بجای مرمت و تزیین خانه اسلام باشد امام غزالی در احیاء العلوم
آورده از معاذ رضی الله عنه که فرمود آنحضرت علیه الصلوة والسلام که اسلام مکارم اخلاق را احاطه کرده است از انجمله حسن معاشرت بود با یاران
و عمل نیک و بد خوی و نرمی در هر کار و احسان و اطعام طعام و رواج سلام و عیادت بیمار نیک بود یا فاجر مسلم بود یا کافر و رفتن با جنازه مسلمانان
و نیکی با همسایه مسلم باشد یا کافر و توقیر و تعظیم پیر مرد و قبول کردن دعوت و نیز کسی را دعوت کردن بطعام و گناه عفو کردن و صلح کردن میان
دو کس و سخاوت و کرم و همت عالی و ابتدا کردن بسلام و فرو خوردن خشم و فرمود آنحضرت باطل کرد دین مسلمانی لهو و بازی و سرود
و سازها و هرگونه مکر و فساد و دروغ و غیبت و بخل و تنگدلی و ستم و فریب و دغا و غمازی و فتنه کردن میان مرد و زن و ترک مروت
با ذوی الارحام و بدخلقی و تکبر و فخر و غلو کردن در مدح و فحش گفتن و دشنام راندن و کینه و حسد و طیش و بغاوت و عدول حکم

ستم بر بندگان خدای برد اگر بغور نگاه کنی دریابی که گویا فهرست دفتر سیئات و مهلکات است که تفصیل آن در کیمیای سعادت نوشته اند خداوند

۱۹۱ سید الکونین — کرخانه اسلام را چنین آباد کرده بیشک سید عالم باشد سید الکونین بادشاهان دو جهان که بنای دولت برخلاف بادشاهان روی زمین که

انعزو رد دولت از خداوند عالم غافل می باشند بنا ده و باندیشه رعونت نفس فقر را عمدا اختیار کرده بشاهی کونین رسید اگر در محبت دنیا چون

مگس در شهد درماندی باین اوج سعادت نرسیدی روایت است که روزی صدیق اکبر آب نوشیدنی طلب کرد تا بنوشد ما العسل حاضر کردند چون

جام در دست خود گرفت گریه آغاز کرد یکی از حاضران پرسید یا امیر المؤمنین چرا گریه میکنی فرمود سید الکونین را یاد کردم که وقتی من نزدیک

آنحضرت حاضر بودم پیراهن خود از دست رد اشاره میکرد پرسیدم یا رسول الله چه میکنی فرمود دنیا از چهار طرف قصد من میکرد

۱۹۲ عین النعیم — من او را دفع کردم پس گفت ابو بکر ای یاران اما العسل از لذائذ دنیاست زهد سید عالم مرا بیاد آمد ناچار گریه کردم و آنسرور را از نعمات

دنیاوی چه کار که خود او عین النعیم است یعنی سرچشمه نعمت دینی که نعمت بهشت برین و نعمت دیدار رب العلمین بوسیله آنحضرت

۱۹۳ عین الغر — مومنین را دست داده و در اسم نعمة الله که بالا مذکور شد فضیلت این اسم مبارک بیان کرده شد عین الغر بضم غین معجمه است

۱۹۴ سعد الله ۱۹۵ سعد الخلق — درین ترکیب بمعنی سفید است باد و بیان این صفت همچو قاید الغر المحجلین بود که بالا مذکور شد سعد الله سعد الخلق برکت الهی و سعادت
یا انبیا و فرشتگان

مخلوقات او یعنی کائنات موجودات بطفیل آنحضرت موجود شدند و در روز قیامت باز زنده شوند و مومنان بشفاعت آنسرور از عذاب آخرت

۱۹۶ خطیب الامم — نجات یافته سعادت ابدی حاصل کنند و در بهشت با انواع نعمات آنجا حور و قصور و غلمان محظوظ باشند خطیب الامم یعنی خطبه خوان بر امت های پیشین

۱۹۷ علم الهدی — و این اشارت است بسوی فتح باب شفاعت که از آن حضرت ظاهر شود که انبیاء اولو العزم نفسی نفسی گویند و آنحضرت بفریاد بندگان رسیده در

مقام محمود ایستاده حل مشکل عاصیان کنند و همه واماندگان صحرای قیامت جز کفار از تایید آنحضرت بمراد دل رسند علم الهدی نشان و علامت

۱۹۸ کاشف الکرب — هدایت که هر که اقتدای آنحضرت کرد و اتباع سنن هدی بجا آورد سعادت دارین یافته باشد کاشف الکرب دفع کننده انواع درد و غم و محنت

به مصیبت و کربت و حزن است هم در دنیا و هم در عقبی که اینجا ذکر یافتها آنحضرت آدمی را از انواع بلیات و آفات و فقر و فاقه و عسرت روزی و تشویش و فکر هرگونه و گرفتاری در بند بلا و خوف تسلط دشمن و آسیب جن و پری و چشم بد و امراض صعب که هیچ دوا به نشود پناه می بخشد و در آن جهان از سختی هول محشر و عذاب دوزخ نجات دست دهد و نیز تجربه بزرگان دین و مشایخ طریقت معلوم شده که تلاوت دلایل الخیرات بعد تلاوت قرآن موجب انواع برکات است رَافِعُ الكُرَبِ بلند کننده مراتب و مدارج نمازیان و درود خوانان بشرط آنکه این عبادت خالصا لوجه الله بود و ریا و غرض را در آن ۱۹۸ رافع الکرب

دخل نباشد عَلَمُ العَرَبِ بزرگی ده دیار عرب یا قوم عرب و عرب مردم تازی را گویند کذا فی المنتخب و الصراح پس آنحضرت بلا عین که مشهور است از زدی ۲۰۰ علم العرب

لغت عرب مشتمل است اما باعتبار ... معنی آن را نمازگزار اشارتی رفته و چرا باین کلمات باید برد که آنحضرت علیه الصلوة والسلام بعد ذاتی حل کننده مشکلات دین و دنیاست صَاحِبُ الفَرَجِ خداوند گشایش گره کار بندگان بناخن تدبیر بابهای از کرامت بگشاید. و از انواع محنت و مشقت ۲۰۱ صاحب الفرج

نجات دهد در روز محشر کسی جز آنحضرت حلال مشکل نیست و آنچه در کاشف الکرب گفته شد همان مطلب درینجا مراد باد و آنحضرت از بهر این گشایش است را السبوی ... صبر دعوت کرده و فرموده الصبر مفتاح الفرج یعنی شکیبائی کلید گشایش کارهاست و حق تعالی میفرماید و استعینوا بالصبر والصلوة یعنی استعانت جوئید در کارهای دین و دنیا بصبر و نماز مراد اینکه آدمی هنگام حدوث حوادث زمانه صبر اختیار کند و در نماز مشغول شود و در سیر شریف آمده که چون آنحضرت را مشکلی در پیش می آید یا فکری لاحق می شد بنماز نفل می پرداختند و خود را بحق تعالی می سپردند و در بعضی نسخهای بجای صاحب الفرج کریم المخرج آمده بمعنی کریم الحسب شریف النسب یا بمعنی اینکه هجرت آنحضرت از مکه که جای مولد است بسوی مدینه منوره واقع شد

اللهم صل علی نبیک محمد شفیع المذنبین و امام المتقین و علی آله و اصحابه اجمعین

تمت

کتبه العبد ابراهیم سعید عفی عنه

فهرست کتاب ذخیرة العقبی فی شرح اسماء الحسنی

تمت

وَلِلّٰهِ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی فَادْعُوْهُ بِهَا

اِنَّ لِلّٰهِ تِسْعَةً وَتِسْعِیْنَ اِسْمًا مَنْ اَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ

هذا تالیف مولوی محمد سعید صاحب اصف بری حفظه الله عن آفات و بلاد از بار ثمرت طالب مسمی

ذخیرة العقبی فی شرح الاسماء الحسنی

۱۲۷۵

در مطبع مظهر العجائب باهتمام حافظ سید علی صاحب در ماه ذیقعده سنه ۱۲۷۵ هجری حلیه طبع پوشید

نود و نه نام باری را صفات عالیست

هر دلی کان این نداند از کرامت خالیست

یا فتاح

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العلمین والصلوة والسلام علی حبیبه ورسوله محمد سید المرسلین وعلی آله وصحبه اجمعین اما بعد بر زمرهٔ مومنین صالحین مخفی نماند که بعد تالیف رساله وسیلة النجاة که در شرح اسمای رسول کریم صلی الله علیه وآله وسلم پیش ازین بیکسال از خامهٔ عجز نگار حسن اختتام یافت بعضی از مخلصان صادق الاعتقاد التماس کردند که شرح اسمای حسنی نیز اگر بطرز ایجاز واختصار نوشته شود موجب بخشایش عقبی بود و چون در شرح مشکوة مولانا شیخ عبد الحق دهلوی رحمة الله شرح این اسمای متبرکه بخوبی نوشته اند بنده وصف بسوی این امر خطیر مدتی جرات نمیکردم اما درین ایام که تاریخ استیلای شکوه مرض دوران است و سرا خیلی بی آرام دارد خواستم که برای درمان طبع درد مند سطری چند درین باب برنگارم بهزار زبان معترفم که این تالیف را از آن تالیف نسبتی نخواهد بود که شیخ ستوده صفات آفتاب اوج علم و فضل است و من بنده در برابر ذره بی مقدارم و نزد بنده بالفعل کتاب شیخ هم موجود نیست تا از آن استفاده نمایم پس محض بنیت تفریح خاطر و کسب ثواب آخرت که هر کاتب را اجری کرامت می فرمایند با وجود غلبهٔ مرض بسوی ذکر و فکر درین اسمای متبرکه پرداختم و این رساله را به ذخیرة العقبی شرح اسماء الحسنی مسمی

آوردم بتاریخ ۵ ربیع الثانی [illegible] هجری این رساله به حیز تحریر در آمد امید از فضلای روزگار اینکه این بنده

بی بضاعت را بدعای خیر یاد آرند و اگر سهوی و خطائی رفته باشد قلم اصلاح بر آن جاری دارند که المؤمن

مرآة المؤمن واقع است والله الموفق والمعین وبه نستعین باید دانست که حق تعالی

در قرآن مجید میفرماید ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها یعنی حق تعالی را نامهای نیک است پس بخوانید او را بدان

و در حدیث شریف آمده ان لله تعالی تسعة وتسعین اسما من احصاها دخل الجنة

وفی روایة من حفظها دخل الجنة یعنی حق تعالی را نود و نه نام اند کسیکه آنرا بخواند در بهشت

داخل شود و در روایت دیگر آمده و کسیکه آنرا حفظ کند و یاد گیرد در بهشت برین داخل شود و خوبی این

اسما چند وجوه باشد یکی آنکه ذات پاک مسمی [illegible] حسن و جمال کمال دارد که در حدیث شریف آمده ان الله

جمیل و یحب الجمال یعنی حق تعالی صاحب حسن و جمال است و جمال و نیکی را دوست دارد دوم آنکه

هر اسمی در حد ذات خودش کمال معنی و جمال صورت یعنی صنعت دارد سوم آنکه این اسما جواهر گنج مخفی اند

هر جوهر در چشم بصیرت جوهر شناسان معنی رس نغز و زیبائی دارد چهارم اینکه این حسنت یعنی خوبیت و

افادت باشد که خوانندگان را بسوی جنت راه می نمایند و از دوزخ و عذاب الیم نگاه میدارند پنجم آنکه

لفظ و معنی [illegible] این نامها موجب تحسین اخلاق می گردد که مضمون حدیث تخلقوا باخلاق الله

یعنی اخلاق پسندیده اخلاق الهی [illegible] این نامها طالبان الهی [illegible] دست میدهد و اسماء

الله بر چهار قسم اند بعضی از آن جلالی اند مثل جبار و قهار و متکبر و بعضی جمالی مثل کریم و رحیم

غفور و بعضی الهی اند مثل قدوس و صمد و بعضی کونی اند متوجه پرورش مخلوقات مثل خالق و رزاق

آغاز اسمای حسنی

هو الله الذی لا اله الا هو [illegible]

که نیست هیچ معبود مگر او باید دانست که هو ضمیر واحد غائب است و اطلاق آن بر حق تعالی که حاضر و
ناظر است باعتبار غفلت بندگان از وی است یا بآنکه او تعالی در حجاب عزت بهزار پرده نور مستور است و باوصف
این مستوری از بندگان خود دور نیست و در حدیث شریف آمده که ایزد تعالی جل شانه در پردهای
نور مستور است اگر آن پردها مرتفع شود تجلی روی او کائنات را بسوزد و الله اسم ذات است مستجمع
جمیع صفات کمال و مستحق اینکه بندگان پرستاری او کنند و سر تذلل بر زمین خاکساری پیش او نهند و
بامعان نظر چنان واضح می شود که بنای زندگی سائر حیوانات باین اسم بابرکات است و آمد و شد
نفس هم بسوی این ذکر ایمای می کند ؎ الله الله چه طرفه نام است این ذوق در دل حرز جان تمام است
این ذوق از یاد الله بجه اند این هیچ ز آن گرانمایه گنج گوهر سنج ز دیدار کو بالش تو شتافت ز جز بدین
هیچ بیچه نتوان یافت ز لا الٰه نیست هیچ معبود یا موجود یا مقصود بحق الا هو مگر او یعنی سزاوار
پرستش اوست و موجود اوست و مقصود اوست و پرستاران اصنام هم باراده او بتان را مظهر عبادت
ساخته اند و چون اتحاد و حلول و مانند آن در عقیده باطل ایشان است این پرستش موجب شرک و کفر شده
و توجه مومنان بسوی در و دیوار و بنای کعبه چون بمحض امتثال است ازین باب نخواهد بود ؎
در راه خدا دو کعبه آمد منزل یک کعبه گل است و یک کعبه دل تو موجود اوست ازان گفته شد
که وجود سائر موجودات بفیضان اوست که فی الحقیقت در چشم اهل نظر در مرآت وجود هر موجود
صورت واجب جلوه گر است و هویت ممکنات را قیام نیست سند ؎ پناه بلندی و پستی توئی ز
ندانم چه هر چه هستی توئی ز و کلمه طیب که گویند و [illegible] آنرا بشارت جنت داده اند از همین
[illegible] ضمیر [illegible] لا اله الا الله و حقیقت این کلمه

مفتاح درهای بهشت و کلید ابواب الجنان است و سالکان طریقت ذکر این کلمه را برای تصفیه قلب مجرب دانند
و ذکر آن اولاً بلسان ظاهر بود پس بلسان قلب و این کلمه از روی اقرار و تصدیق نشان ایمان و اسلام باشد
و محمد رسول الله هم جزو متمم این کلمه است محض برای تصدیق رسالت و اذعان احکام شرعی ست محال است
سعدی که راه صفا توان رفت جز در پی مصطفی و بعد تصدیق رسالت که تعلق بعمل دارد در حق مرید
سالک برای ذکر شبانروزی او مجرد لا اله الا الله اختیار مشایخ شده که درین هم تبعیت آن سرور دوام توجه
الی الله که مرتبه ولایت است متصور باشد چنانچه آن حضرت علیه الصلوة والسلام فرموده اند من
قال لا اله الا الله دخل الجنة معنی اینکه هر که بخدا و رسول آخر زمان ایمان آرد از اهل جنت باشد بلاشک
اگرچه در صورت کوتاهی عمل و ارتکاب فسق چندی در مواخذه آخرت گرفتار آید و این مسئله وقتی
ظاهر شود که بدانی که امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله می فرماید که الایمان اقرار باللسان وتصدیق بالقلب
و امام شافعی رحمة الله بر این تعریف عمل بالارکان را استزاد و ضم کرده و دیگر ائمه دین نیز در نفس الامر
قائل اند که ایمان ناقص در برابر ایمان کامل منزلتی ندارد زیرا که صاحب ایمان کامل را چنانکه عمل بر تکالیف
شرعیه واجب است اتباع سنت آنحضرت علیه الصلوة والسلام نیز بر ذمت همت او لازم و متحتم بود و درین
باب بآیات قرآنی و هم از احادیث نبوی استدلال نموده اند قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا
اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم یعنی ای مومنان اطاعت کنید خدا را و رسول او را و حاکمان
اسلام را و اطاعت حکام اسلام در جا واجب شود که حکم ایشان خلاف حکم خدا و رسول نبود چنانکه
فرموده اند لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق یعنی طاعت مخلوق لازم نشود برآدمی در محل معصیت
خالق و نیز حق تعالی میفرماید من یطع الرسول فقد اطاع الله یعنی کسی که اطاعت رسول خدا کرد اطاعت

ید تعالی کرده فضیلت این توحید با وجود آنکه آنحضرت فرستاده الهی است از آن باست که حقتعالی تا خود را

و اکرام در بجا آوردن شرف و منزلت کرامت فرموده چنانکه آیه ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله

ید الله فوق ایدیهم و آیه و ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی وغیره ذلک این مطلب عالی دلالت کلی دارد

و در احادیث متعدده در باب اتباع سنت تاکیدات بلیغه وارد شده حتی که روزی چند اصحاب کرام در

مطالعه رسائل انبیا و کتب پیشین مشغول بودند آنحضرت ارشاد کردند لو کان موسی حیا لا تبعنی یعنی اگر موسی

کلیم الله در عهد من زنده بودی البته از مذهب و ملت خود رو گردان شده پیروی سنت سنیه من کردی

و علمای راسخ فی العلم سنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را وحی غیر متلو السنه اند بدلیل آنکه حقتعالی

در کتاب خود میفرماید و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی محمد علیه الصلوة والسلام در مسائل دینی

از هوای نفسانی تکلم نمی فرمایند بلکه آن تقریر قولا یا فعلا وحی است که از آسمان بسوی او صلی الله علیه

و آله وسلم فرود آمد والله الموفق لاجرم بر تارک سنت وعید لعنت در حدیث وارد شده و بجا آرنده

سنت را بشارت ثواب صد شهید داده اند قال علیه الصلوة والسلام من تمسک بسنتی عند فساد امتی

فله اجر مائة شهید یعنی آنکه چنگ در زند بر سنت و طریق من هنگام ضلالت امت من پس باشد او را

ثواب صد شهید که در راه الهی کشته شده اند ای برادر این فضیلت را در باب اتباع سنت آنسرور

هیچ وقت فراموش مکن و بدعت را در مقابله سنت مبارکه که سنت رسول کریم سرمایه سعادت دارین

است و از بدعات آنچه بدعت ضلالت باشد ثمره آن عذاب الیم است و حرمان از درگاه رسول

کریم باشد بلکه از این آیت قرآنی اندیشه خلود فی النار در خاطر اهل بدعت راه می یابد کما قال الله

تعالی و من یعص الله و رسوله فان له نار جهنم خالدین فیها ابدا یعنی کسیکه نافرمانی کند خدا را و فرمانی

رسول او را الیس که ای دوست آتش دوزخ بمانند در آن دایما که خلود نار بکفار یکی مخصوص است برای کسی
سنت هم این خلود بود چه ترک سنت او باشد از ره توهین است میان نار سزای او وقود بود که آمدم بر سر
مطلب باید دانست که مرشدان طریقت از نفی که در کلمه طیبه است سالک را بسوی نفی ماسوی ترغیب
و تحریص میکنند و می فرمایند که نفی تشخص و هستی موهوم خود کند و این هستی خود را کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء
معدوم و موهوم شناسد تا بدین وسیله او را آن سعادت که قطره ناچیز را که در جنب دریا حاصل شد
و بنظر رحمت آن دریتیم گشت دست دهد و نیز در این تعلیم و تلقین مسئله من عرف نفسه فقد عرف ربه پنهان
می فرمایند که چون خود را و ماسوی را معدوم دانست بمعرفت هویت ذات مستجمع الکمالات قادر تواند
شد و نیز از ناچیزی و بیدست و پای خود بصفت تواضع و خاکساری که طریقه کاملان راه و واصلان
درگاه است بهره ور می تواند گشت که حقتعالی از قدرت کامله خود این صفت در چنین یعنی بچه نوزاد
نهاده که او را حکم شد که سجده کنان بر زمین نهد آیه انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا برین مطلب
جلیل دلیل صریح است و در سیر شریف آمده که سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم سجده کنان بر زمین
افتادند و انگشت شهادت بالای آسمان برداشتند مصراع سالی که نکوست از بهارش پیداست
کسیکه خود را از پیروان چنین سرور و از امت خیر البشر داند و از حقیقت تواضع و عبادت آگاه نشود
عمر عزیز را در بطالت گذرانیده باشد والله الموفق و نیز کاملان راه می فرمایند که معنی لا اله الا الله
چنان بود که نیست هیچ مشهودی بجز ذات معبود بحق و نتیجه این تصور که با تمدید بود تحمل سعادت ابدی
تواند بود که ناظر هر منظور را بنظر توحید نگرد و ذرات کائنات را [illegible] از حقائق
مصنوعات بصانع حکیم پی برد که بسکه در جان فگار و چشم بیدارم توئی هر چه پیدا می شود از دور [illegible]

توئی از وکلام اعجاز نظام سید الانام علیه افضل التحیة والسلام که النظر الی امعبة عبادة والنظر الی القرآن
عبادة والنظر الی وجه علی عبادة بهمین مقدمه بزرگ ومقصد سترگ بشارت می فرماید که از خانه دل [جب]
خانه واز مکتوب نقش [illegible] واز مخلوق جلیل القدر خالق را اراده فرموده اند و تکلم ادبنی ربی فاحسن تادیبی
انتها این چیزها بر حسن تادیب آن سرور دلالت می کند والله اعلم الرحمن الرحیم بمعنی بسیار مهربان الرحمن
دو اسم اند از رحمت ورحمت در لغت رقت قلب وعطوفت را گویند ونرمی دل موجب تفضل واحسان می باشد الرحیم
ودر رحمان مبالغه زیادت رحمت است ومخصوص است بذات وی تعالی وتقدس یعنی معنیش بسیار مهربان
باشد ورحیم نیز بمعنی رحمت کننده باشد وحقتعالی را ارحم الراحمین گویند که رحمت او سراپا عالم را احاطه [illegible]
واسم رحمان متوجه است بسوی انتظام کارخانه معاش در باب آفریدن وروزی دادن ونگاهداشتن [illegible]
از انواع حوادث وبقول بعضی علما رحمان بسبب مبالغه مشتمل بر رحمت دنیا ودین است واسم رحیم
متوجه است بسوی نظم امور معاد در باب آمرزیدن وثواب آخرت عطا کردن که هر حسنه را ده برابر آن
جزا مقرر شده ولکل حسنة عشر امثالها وارد است وخلود مومنین در جنت در انواع ناز ونعمت از
آثار این رحمت باشد پس فی الحقیقت این دو صفت جلیه مدار بند وبست کارخانه معاش ومعاد بود
ودر آیه بسم الله الرحمن الرحیم که عنوان صحیفه کتاب الله است انواع برکات مندرج بود وباسم ذات خاصیت تسمیه
این دو صفت جلیه ضم شده کفیل مهمات خلق گشته ومعدن برکات شده چنانکه در روایت آمده
که چون آدم علیه السلام مورد خطاب وعتاب الهی شده از اوج جنت بر کوه سراندیب افتاد هنگام
برآمدن از آن نشیمن دلکش کلمه بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان آورد پس ببرکت ویمنت این کلمات
آدم علیه السلام واولاد صالح آدم را باز در بهشت بریں جا دهند واز آیه کریمه الرحمن علم القرآن خلق

الانسان علمه البیان است که مذکور در سوره رحمن است تعلیم قرآن و لا محمد علیه الصلوة والسلام شد و آفرینش آدمی و تعلیم او حرف
و سخن را از آثار رحمت رحمانی است و ارسال رسل برای هدایت بنی آدم خصوصا ارسال رسول آخر زمان از
آثار جلیله این رحمت عامه است چنانچه میفرماید انا ارسلناک رحمة للعالمین و این رسول کریم را صلی الله علیه و آله و سلم
که فی الواقع رحمت مجسم الهی است در جلدوی خدمت نمایان آن حضرت دو صفت از صفات خاصه خود رحمت
و کرامت فرموده اند لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم پس این رحیم هما
که در الرحمان الرحیم مشار به بمعنی وی این رحیم هم بلحاظ ایمان و سعادت آن بعالم معاد و آخرت تعلق
دارد اگرچه ظهور آن در مزرعه آخرت یعنی عالم دنیا باشد و شفاعت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم
و دیگر اولیای امت هم از آثار رحمت رحیمی است و نومیدی ازین رحمت کفر است چنانکه فرموده اند
لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا ارشاد می فرماید بامت مرحومه رسول آخر زمان
که نومید مشوید از رحمت الهی بدرستیکه حق تعالی می بخشد همه گناهان صغیره و کبیره اهل تفسیر نوشته اند
این گونه بخشایش و آمرزش مخصوص بامت مرحومه آنحضرت است و در حق امتی از امم سابقه لفظ جمیعا
ارشاد نشده چون مهمان گرامی است طفیلی او هم روی احترام و اکرام میبیند ه رحمت حق بهانه می جوید
رحمت حق بها نمیجوید و در سوره فاتحه نیز در ذکر حمد و سپاس ربوبیت خود این دو صفات جلیله ذکر
فرموده اند تا ارباب بصیرت دریابند که در جمیع ادعیه العظام الرحمان الرحیم برای تمشیت مهام کافی و وافی
خواهد بود چنانکه در حکایت آدم علیه السلام بالا مذکور شد و در آیه ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین
آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما گفته اند که صلوة نسبت بخداوند عالم بمعنی رحمت کامله اوست و نسبت بملائکه
دعا بود و نسبت به بنی آدم خواندن درود با اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و بارک و سلم و بدلیل حدیث سید عالم

صلی الله علیه وآله وسلم یعنی من لا یرحم لا یرحم کسیکه رحم نکند رحم کرده نشود وحدیث ارحموا من فی الارض

یرحمکم من فی السماء یعنی رحم کنید بر اهل زمین رحمت کند بر شما آنکه عرش او بالای آسمان است توان دانست

که مورد رحمت های الهی کسی باشد که بر خلق وعباد الله اعم از اغنیا وفقرا ومساکین واطفال وایتام پریشان

حال بنظر رحمت نگرد یعنی بهر توانگران توفیق طاعت خواهد وفقرا را در همه حال مدد کند واطفال و

فرزندان بی پدر را بدل دوست دارد که فاما الیتیم فلا تقهر واما السائل فلا تنهر فرموده اند وچون رحمان

سلطانی آسمان وزمین مسلم است وبحکم الرحمن علی العرش استوی تخت او عرش وکرسی است زمین بوس

درگاه او وسجده عبودیت پیش او بجا آوردن نشان ایمان وایقان باشد وچون مشرکان را حکم کردند بسجده کنید

ابا وانکار کردند وگفتند که رحمان را ماندانیم پس مسلمانان سجده تلاوت بجا آورند وبجای تسبیح هر یکی

این دعا خواندند سجدت للرحمان وآمنت بالقرآن وبا عرش اعظم صفت رحمانیت ازان اختیار افتاد

که ظل رحمت او بر سر کافه مخلوقات افتد ومانند آفتاب که چون بر سمت الراس رسد نور بهمه کائنات برابر

می رسد از نور هدایت همه بندگان مهتدی بهره ور شوند کسانیکه در عبادت وسجده عبودیت

کوتاهی می کنند شاید تصور آنها این باشد که این بندگی را در دنیا وآخرت جزای حاصل نخواهد شد واین

گونه خیال ناشی از اضلال شیطان که همنشین بد است واغوای نفس اماره بود چه هر سریکه بدرگاه الهی

بر زمین مذلت وخاکساری نهاده شود واورا در نشاتین وکونین سرفرازی وبزرگی وعزت ومنزلت

دهند وایمان در نفس الامر دولت ابدی وسعادت سرمدی است چنانکه در قرآن مجید می فرماید

ماکان الله ان یضیع ایمانکم ان الله بالناس لرؤف رحیم یعنی نزیبد خدایتعالی را که ضائع کند ایمان

شما تحقیق که او تعالی در حق عباد کریم ومهربان است وچنانکه مردوفی مروت اجیر را بعد گرفتن محنت

اندوهی که دوستان را جزیت ... روانه نمی‌کند و شرم کرم و تلافی عمل او فی الحال می‌پردازد همچنان خداوند عالم که در
صفت احسان و کرم یگانه است در برابر هر دوگانه که مخلصانه ادا کرده شود در دنیا سلامت جسم و روح
و در آخرت انواع فوز و فتوح ارزانی می‌دارد بلکه برخلاف حکام دنیا عمل اندک را جزای بسیار می‌دهد
بحکم من خدم خدم این بندگی و عبادت که بخلوص دل چون بی‌غرض سمعت و ریا بجا آورده شود در
ازای آن جنات عدن و حور و قصور و غلمان و اقسام نعمات در دار آخرت کرامت فرماید با آنکه منتهی
نعمت جهانکه فرماید ان هذا کان لکم جزاء و کان سعیکم مشکورا یعنی این عنایات بی‌غایات محض جزای
عمل شما و سعی تمام شماست و ذلک لله بن حمید فانه ارحم الراحمین و از ادعیه ماثوره این دعا مختار رسول
خدا بود رب اغفر وارحم وانت خیر الراحمین اللهم فارج الهم کاشف الغم مجیب دعوة المضطرین رحمن الدنیا
والآخرة ورحیمهما انت ترحمنی فارحمنی برحمة تغنینی بها عن رحمة من سواک الملک پادشاهی که ملک

الملک

و شاهی دو عالم در قبضه تصرف اوست پادشاهان روی زمین ظل او و نواخته و پرداخته او اند و چنانکه
پادشاه مجازی را دار الخلافه می‌باشد پای تخت این پادشاه حقیقی عرش اعظم است و این تخت را
... بر کرسی جای گرفته فرشتگان بر دوش برداشته اند و این ملایکه را حاملان عرش گویند و حکم این پادشاه
بواسطه قضا و قدر از عرش تا بفرش نافذ است از بعضی ملک و سلطنت باز می‌گیرد و بعضی را منصب شاهی
می‌بخشد آیه مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء بر اقبال و ادبار ملوک روی
زمین دلالت می‌کند و وزرای این پادشاه انبیا و اصفیا و رسولان اند که عدد آنها یک لک
و بست و چهار هزار مشهور است و کتب و صحف و الواح فرامین این سلطان ذی عزت و شان اند
سبحان الله زهی جاه و زهی شان و زهی فر تعالی شانه الله اکبر آداب گاه این پادشاه بر روی زمین

مساجد اند که در نماز پنجگانه بقاعده مقرری صف‌ها آراسته در مشابهت لختی قیام کنند و لختی چون
حیوانی که بار بر داشته باشد برای حمل بار امانت رکوع کنند و بعد از آن شکرانه زمین بوس بجا آرند و در
لسان شرع این را سجده نامند و برای اقرار علو شان این معبود این تسبیح مقرر شده سبحان ربی العظیم
و سبحان ربی الاعلی و چون از سجدتین فارغ می شوند لختی در قعده نشسته سلام می دهند حفظه و مومنین
را باراده اینکه ما ازین عالم بعالم دیگر پرداخته بودیم چون مهم ما تمام شد و بار امانت چنانکه حق آنست
برداشته شد فرشتگان نگهبان و برادران دین را که درین مهم سترگ اعانت ما نمودند برای شکر و
سپاس سلام می کنیم و چنانکه سلاطین روزگار را کوشک های بلند می باشد این پادشاه حقیقی را نیز قصور عالیه
و بروج رسیده هست و آن از سموات و افلاک و فلک البروج و جرم اطلس و عرش و کرسی نامند و قنادیل این
قصور مرتفعه ستارگان ثوابت و سیاره اند که هم اسباب روشنی آماده شود و هم عباد الله را از آن
از جهت انارت و افادت منفعت رسد و چون سبعه سیاره در بروج دوازده گانه سیر کنند فصول اربعه
که خریف و صیف و شتا و ربیع باشد از آن صورت پذیرد و شمس و قمر را بر سایر نجوم سروری داده اند و
سراج وهاج او را از آن نام کرده اند که روشنی ماه فی الواقع از وست و پرورش نباتات و حیوانات
و جمادات بواسطه او و این پادشاه را بر همه سلاطین روزگار تسلط و چیره دستی است جبابره و اکاسره
و فراعنه از بدکرداری و ناهنجاری که عبارت از غرور و تکبر و نخوت باشد از قهر و غضب و بیاد افراه
و انتقام رسیده اند قصه فرعون و شداد و نمرود نیکو معروف و مشهور است و در روز قیامت برای
الزام مدعیان سلطنت که خود را در دنیا پادشاه مستقل می دانستند و بندگان خدا را تکلیف
سجود می دادند و دعوی خدائی بر زبان صاف می آوردند فرمان شود لمن الملک الیوم یعنی

ارست امروز بادشاهی و سروری به تمام روی زمین از فرط ندامت و شرمندگی سرنگون شوند و جواب این سوال
نگویند لاجرم خود جواب می فرماید لله الواحد القهار یعنی امروز سروری و بادشاهی خداوند یگانه زبردست راست
و در سورة الملک می فرماید تبارک الذی بیده الملک و هو علی کل شیء قدیر یعنی صاحب برکت است آنکه بدست
او شاهی دو عالم است و او بر هر شیء توانا است و چون این بادشاه از جسم و عوارض جسمانی مبرا است همه مال و منال
بندگان را می بخشد و میخوراند و خود نمیخورد و هو یطعم و لا یطعم صفت خاصه او است اگرچه اهل زهد و ورع در باب بنی نوع
ایثار می کنند و بوسیله این بذل و عطا درجه بلند و تقرب بدرگاه باری حاصل می سازند اما ایشان را
از ماکول و مشروب چاره نیست و عادت سرکار این بادشاه عالی مقدار این است که مساکین و غربا و
درویشان را دوست می دارد و بنظر ترحم بر ایشان می نگرد و در دلهای ایشان جای می گیرد بنحوی که
آنرا الهام و القا و وحی نامند و از اهل تکبر و نخوت و غرور دوری گزیده نفور می باشد و فی الحقیقت این
دوری ابعاد عن الرحمة است و همواره بچشم غضب بانها می نگرد و بعضی را بزودی سیاست کند و بعضی را
مهلت دهد که خوب غرق گناه شوند و مرتکب انواع گناهای و فسق و فجور و شرک و بدعت گشته خود را سزاوار احکام
در اسفل السافلین دریابند و در جهنم این کلمات تاسف و تحسر بر زبان آنها جاری شود که لم نک من المصلین
و لم نک نطعم المسکین و کنا نخوض مع الخائضین و کنا نکذب بیوم الدین حتی اتانا الیقین یعنی ما از جمله نمازیان
نبودیم و درویش را طعام نمی دادیم و خوض می کردیم با خوض کنندگان در کارهای بیهوده مثل جنگ
صحابه وغیره غور و فکر می کردیم و ایمان بروز قیامت نیاوردیم تا هنگام مرگ همین حال بود و لیس حق تعالی
می فرماید فما تنفعهم شفاعة الشافعین یعنی نفع نمی دهد برای ایشان شفاعت شفاعت کنندگان یعنی اینکه هیچ شفیع
از شفعا از انبیا و اولیا و نماز و قرآن و روزه باشند کسی برای ایشان دم نزند که عمل ایشان بر اسر

بخلاف کتاب الله وسنت رسول الله بود و سید المرسلین که شفیع المذنبین اند هم از ین گنه گاران بی ادب
که نه خدا را دانستند و نه مرتبه رسول را شناختند و نه صحابه عظام و ائمه کرام را تعظیم واحترام بجا آوردند و
در دین اسلام کارها ایجاد کردند بپیلو تهی کنند و گویند سحقا سحقا لمن غیر بعدی یعنی خرابی باد جماعتی را که بعد از
وفات من دین اسلام را تغیر دادند و سنت را با نواع بدعت وضلالت بدل کردند و هم از مکارم اخلاق
این بادشاه است که چون بنده او را یکبار یاد کند او بنده خود را ده بار یاد کند و چون بنده یک قدم
بسوی درگاه او روان شود او ده قدم برای استقبال او پیش آید و بعد ادای فرایض چون بنده بسنن
و نوافل پردازد این بادشاه بر سمع و بصر و دست او توجه نماید که شنیدن و دیدن و گرفتن او مانند
صفات الهی بود حتی که در پای او توجه کند که بنده بدان روان شود این خلاصه مضمون حدیثی است
که در مشکوة شریف ذکر کرده اند و این بادشاه باوجود بادشاهی و عالم جهان کریم و رحیم است که چون
بنده گنه کار پریشان روزگار یکبار او را بخواند از وی اعراض کند باز ش بخواند باز اعراض کند و چون
باز به تضرع بخواند حقتعالی گوید اشهدوا یا ملائکتی لقد استحییت من عبدی ولیس له غیری فقد غفرت له
یعنی گواه باشید ای فرشتگان من که من حجاب و شرم دارم از بنده خود و نیست او را بخشنده بجز
من پس تحقیق که گناهان او بخشیدم ؎ کرم بین و لطف خداوندگار گنه بنده کرده است او
شرمسار و بادشاهان روی زمین از کمال نخوت از رعایا دوری می گزینند و بذات خود خدمت
رعایا نمی کنند و این بادشاه هم نزدیکی دارد و هم بذات پاک خود کارسازی و نمشیت امور بندگان
می کند و رزق و روزی آنها بر ذمت همت خود گرفته است چنانکه می فرماید و نحن اقرب الیه من حبل
الورید نیز میفرماید و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و طرفه اینکه این بادشاه بر خلاف اهل دول

فاما مکارم اخلاق

نسب

از سوال سائل خوشنود و از ترک سوال ناخوشنود می شود و این مضمون حدیث است و برای رفع شک و
استمالت دل های سائلان و محتاجان بگو اجیب دعوة الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی ولیؤمنوا بی لعلهم
یرشدون یعنی قبول می کنم دعای داعی را وقتی که دعا کند پس بگویید که از من سوال کنند و بر من ایمان
آرند باشد که ایشان راه راست یابند و کسانیکه از فرط دانش و معرفت و کمال توکل از خواص عباد چیزی
نخواسته بلکه از خداوند قاضی الحاجات هم خواستن را بی ادبی دانسته مهر سکوت بر لب می نهند حقتعالی
بذات پاک خود مباشر انجاح مرام آنها می باشد چنانکه قصه ابراهیم علیه السلام که او با جبرئیل در وقت نزول [illegible]
نداشت و در یاد خدا چندان محو بود که خود بدرگاه الهی لب سوال نکشاد شاهد این مطلب است که چون
جبرئیل او را گفت که از خدا حل این مشکل را درخواه در جواب گفت حسبی من سوالی علمه بحالی یعنی حاجت سوال
نیست او تعالی از حال من خبردار است پس حقتعالی کار خلیل را بذات خود ساخت و آتش را فرمود یا نار کونی
بردا و سلاما علی ابراهیم ای آتش سرد شو باسلامت بر ابراهیم که خلیل و دوست ماست و در حدیث شریف
آمده که اذا سالت شیا فاسئل الله واذا استعنت فاستعن بالله یعنی چون سوال چیزی می کنی از خدا طلب
کن و چون اراده استعانت داری از خدا استعانت و استمداد کن اگرچه اولیای کرام بطفیل آن جاه و مقام
که بدرگاه رب علام یافته اند در امور معاش و معاد یاری بندگان می توانند کرد اما آنکه بجوارح و بقلب
بسوی خداوند تعالی متوجه بود لب سوال پیش مخلوق نکشاید زیرا که سوال کردن از خدا هم سیرت
انبیا و سنت خیرالوری و هم شعار صلحاست و هم این سوال را در عبادت شمار کرده اند مصرع
چه خوش بود که برآید بیک کرشمه دو کار ؛ و از ینجاست که در حدیث آمده که هر چه خواهی از خدا طلب
کن اگر شراک نعلین تو بگسلد آنرا نیز از خدا طلب کن ع کارسازا بفکر کار ما ؛ فکر ما در کار ما آزار ما

واین بادشاه بخلاف تن پروران روی زمین از خواب استراحت وآسایش وآرامش کار ندارد الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة ولا نوم صفت اوست وازین خوی آن ملک نیک خو بیقین توان دانست که از بندگان او کسانیکه برای ونوش وخورش وپوشش وعیش وعشرت وخواب وغفلت دل نهند وتن پرور شعار خود سازند درجه تقرب نیابند ودر زمره غافلان وناسیان محسوب شوند ازینجاست که کم خوردن وکم خفتن وکم گفتن شیوه ابدال است که بسیار خوار بسیار خوار بسیار خواب کننده تن پرور ولب بیاگو هرزه گو می باشد والله الموفق والمعین وافواج قاهره این بادشاه که سلطنت او را بدایت ونهایت نیست بحسب ظاهر بر پنج قسم اند **قسم اول** ملائکه که تفصیل شمار آنها جز او تعالی نداند وما یعلم جنود ربک الا هو فرموده است ودر حدیث شریف مجملا این قدر ارشاد شده که جمله مخلوقات صد حصه باشند نود ونه جز ازان ملایک اند وباقی یک جز جمله خلایق که هژده هزار عالم باشند وازمیان ملائکه بعضی خاصان چندین هزار متعین اند ودر آسمان وزمین هیچ جای ازینها خالی نیست که اینها کار پرداز ان قضا وقدر اند وچهار فرشته عظیم الشان را که جبرئیل واسرافیل ومیکائیل وعزرائیل علیهم السلام اند منصب سرکردگی ملائکه داده اند رزق وروزی همه ملائکه تسبیح وذکر ویاد الهی است که همین قوت روان وموجب قیام وسلامت ابدان اینها گشته است وجسم اینها نورانی است وبعضی از ملایکه شب وروز در کار عبادت مشغول می باشند ودر مسجد بیت المعمور که بالای آسمان هفتم است هر روز هفتاد هزار فرشته آنجا عبادت میکنند وفی کل یوم جماعت تازه حاضر می شوند **قسم دوم** بنی آدم وجنات اند که درینجا کاه عبادت در نماز پنجگانه بقاعده شرع ایستاده می شوند ودر آنها کلمة الله سعی اینها بیشتر نیست حقتعالی می فرماید وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون یعنی نیافریدیم جن وانس را مگر

بیان افواج الهی

روزی ملایک

فوج دوم انسیان و جنات

از بهر آنکه بر عقل ایشان می‌بندند چون پرستاری بندگی برایشان لازم شد لوازم عبودیت بجا آرند و آنچه ادای
آن بر وجه شریعت باشد آن را اسلام نامند و آنچه بر وجه اغوای نفس و شیطان بود آن را کفر و شرک گویند
و یحکم ان الله یهدی من یشاء و یضل من یشاء یعنی آنکه از بهر جنت آفریده اند سبیل طاعت الهی و اطاعت حضرت
رسالت پناهی و شوق توحید و اعراض از ماسوی در دل آنها انداخته و کسانی را که از برای دوزخ خلق
کرده بندهٔ اصنام و بندهٔ درهم و دینار ساخته میل تذلل پیش مخلوق در خاطر آنها راه داده اند و درباره
این دو زمره که یکی بر راه هدایت است و دوم بر طریق ضلالت می فرماید مثل الفریقین کالاعمی والبصیر
هل یستویان مثلا یعنی مثل این دو گروه که موحدان و مشرکان اند مانند نابینا و بینا باشد آیا هر دو در درجات
یکسان و برابر باشند استفهام انکاری است (یعنی نباشند) **قسم سوم** ستوران و دواب مواشی اند که بقاعدهٔ
رکوع در عبادت الهی مشغول اند و روزی جداگانه که بآنها می رسد خورده ادای شکر الهی می کنند و باوجود
آنکه قوت بهیمی و سبعی بر اینها غالب است از ذکر و تسبیح بادشاه علی الاطلاق غافل نمی باشند و اکثر اینها
در کار خداوند و در کار عباد او مصروف می باشند لهذا حق تعالی برای اینها روزی مهیا کرده چنانکه
می فرماید متاعا لکم ولانعامکم و باربرداری اینها که هر روز و هر ساعت شبا روزی مشاهده می رود فی الحقیقت
از بهر عبرت اولی الابصار است که آنها از حیثیت اصل امانت غافل نباشند آن
امانت که خلیفهٔ الهی را اولا بدان تکلیف داده اند و از برداشتن آن بخطاب و لقب ظلوم و جهول ملقب
شد و این امانت از روی طریقت و شریعت عشق و عبادت الهی است چنانکه منقول است از
سیدنا امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب رضی الله تعالی عنه که چون بعد طهارت از بهر نماز آماده شدندی
لرزه در اندام آنحضرت افتادی و چون از موجب آن سوال کردند جواب داد اکنون از بهر حمل

[illegible]

[illegible]

امانت الهی مستعد شده‌ام از هیبت جلال آن پادشاه ذوالجلال لرزه در تنم افتاده آری آنکه مدینه
علم نبی را در باشد خدا ترسی او بدین مرتبه بجای خود بود **قسم چهارم** پرندگان و طیور اند که اوقات
عبادت هر زمره مختلف است بعضی شب زنده دارند و بعضی در صبح صادق تسبیح گویند صبح
صادق مرهم کافور دارد در بغل اگر علاج زخم عصیان میکنی بیدار باش و بعضی در وقت شام و
بعضی در نصف النهار وغیره و بعضی جوق جوق و صف بصف در هوا ایستاده صورت قیام ظاهر
می کنند و بعضی در عین پرواز ذکر و تسبیح را فراموش نمیکنند **قسم پنجم** حشرات الارض اند که مار و مور و غیره
باشند که سراپای اینها در سجود است و کمتر باشد که سر از زمین بردارند و ظاهر است که سجده افضل ارکان
نماز و دلیل روشن تواضع و تذلل و خاکساریست از اینجاست که آنحضرت علیه الصلوة والسلام اکثر در
سجده چندان محو می شدند که اصحاب گمان می بردند که شاید سجده دیگر از خاطر مبارک فراموش
شده گویا حکمت آفرینش آدم علیه السلام از خاک همین بود که آدم صفی الله و اولاد صالحین او
سجده عبودیت را سرمایه سرفرازی و سعادت دانند و این پادشاه را دیوان خاص بود مثل صومعه و شبستان
و دیوان عام مثل جامع و مصلای عیدگاه که در آن خاص و عام فراهم آمده لوازم عبودیت بجا آرند

القدوس مشهور بضم قاف است و بفتح قاف نیز خوانده اند بسیار پاک مبالغه است از قدس
یعنی نزاهت و پاکی از نقصان و لوازم حدوث و امکان و صفات سلبی الهی که در کتب عقاید مذکور است
مثلا لیس بجسم و لا جوهر و لا عرض و لا معدود و لا محدود و لا مصور و عدم اتحاد و حلول همه راجع بصفت
تنزیه می شود سبحان ذی الملک و الملکوت سبحان ذی الکبریاء و الجبروت سبوح قدوس ربنا و رب
الملائکة و الروح از جمله ستایش های الهی است که اکثر عابدان بعد نماز و در کلمات طیبات را بر زبان

قسم چهارم پرندگان

قسم پنجم حشرات

معنی القدوس

جاری کرده سر بر زمین می نهند تا عجز و خاکساری و بیکسی و مسکنت عابد رنگ ظهور گیرد و از تشبیهات آنچه در قرآن و حدیث آمده مثل ید و وجه و قدم و ازار و ردا و مانند آن از بهر تمثیل و فهمایش اسبان باشد مثل ید الله فوق ایدیهم و مثل فاینما تولوا فثم وجه الله و از ید دست قدرت و از وجه ذات باری اراده کنند و آنکه حقتعالی در دوزخ پای خود نهد تا سیر گردد و از در خواست تازه باز ماند و آنکه در حدیث قدسی آمده العظمة ردائی و الکبریاء ازاری فمن نازعنی فیهما ادخلته ناری یعنی بزرگی چادر من و تکبر جامه من است هر که درین هر دو صفت با من مقابله و منازعت کند در آرم او را در دوزخ که آتش غضب من است و مراد از اضافت جنت و دوزخ بسوی الهی این است که این دو مکان فی الواقع کارخانه رحمت و غضب حقتعالی است و اضافت بهشت چنین آمده فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی و بارگاه قدس یعنی درگاه قدوس باشد و قدسیان ملایک مقرب اند و اهل زمین و آسمان تسبیح قدوس می گویند چنانکه در سوره الجمعه میفرماید یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض الملک القدوس العزیز الحکیم و از بندگان الهی آنکه خود را از آلودگی دور دارد و بریاضت و مجاهدت در بارگاه قدس تقرب حاصل کند او را به تقدس می ستایند ۵ مردان خدا خدا نباشند لیکن ز خدا جدا نباشند و این بزرگان کاملان علمای ربانی خوانند که در ظاهر و باطن توجه دل اینها بر طبق ملت ابراهیمی و شریعت محمدی صلوات الله و سلامه علیهما می باشد و آخرت و عالم قدس را مطمح نظر ساخته بسوی دنیای دون که پیش خداوند عالم ذلیل و خوار و چون پر پشه بی مقدار است نمی پردازند و نیکو دانسته اند که عیش دنیا فانی است و زندگی آخرت باقی پس باقی را از بهر فانی فراموش کردن خلاف آئین بخردی و کیاست باشد زیرا که در حدیث شریف آمده که مرد صاحب کیاست

کسی است که عمل کرد تا بعد از موت او را بکار آید و مرد نادان کسی است که پیروی نفس کرده امید نجات از
خدا داشته باشد و آنکه از دنیا و آخرت هر دو کار ندارد و در بند عشق الهی خود را اسیر سازد او از رستگاری
و نجات کلی بهره ور گردد ه روز قیامت هر کسی در دست گیرد نامه من نیز حاضر می شوم تصویر جانان
در بغل از قدسی ندانم چون شود سودای بازار جزا او نقد آمرزش بکف من جنس عصیان در بغل السلام
یعنی صاحب سلامت از عروض آفات ملا علی قاری گفته که سلام مصدر است مبالغه بجای اسم مفعول
گویند پس سلام یعنی سالم از عیوب و صفات نقصان باشد و فرق میان قدوس و سلام چنان گفته اند
که قدوس دلالت کند بر پاک بودن از نقصی که لاحق شود بذات و سلام دلالت کند بر پاک بودن
از نقصی که عارض شود بعروض آفت و سلام یعنی سلام کننده مومنین در بهشت برین نیز گفته اند و از
آیه کریمه واذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها چنان مستفاد می شود که در جواب السلام علیکم اولی
و احسن اینکه وعلیکم السلام ورحمة الله گفته شود یا همان در جواب گفته شود و جای که افراد مطلوب و مقصود
بود السلام علیک و علیک السلام گفته شود و در حقیقت تحیت بمعنی دعا ست و کلمه السلام علیکم
خواه گوینده آن ادنی بود یا اعلی مشتمل بر دعای خیر است نزد اهل علم و اگر مردم زمانه از عدم بصیرت
این کلمه را نشان تنقیص دانند حرف بر فهم است و در مجلس سید المرسلین همین کلمه رواج داشت بلا
اشاره دست و انحنا اما گاهی دست بر سینه گذاشتن روا بود که اشاره بسوی قلب که محل نور ایمان است
واقع شود و بعد ذکر این تحیت دو دستی مصافحه کردن سنت باشد و در سلام اشاره کردن بانگشت
شعار یهود و نصاری بود و در وقت سلام کردن به برادران دین در انحنا از حد گذشتن و سر
بر زمین افگندن موجب معصیت باشد که قیام و رکوع و سجود از ارکان نماز است و آن مختص بذات

السلام

او تعالی باشد دیگر باید دانست که سلام کردن سنت است و جواب آن بهمان الفاظ گفتن واجب
پس اگر کسی در جواب السلام علیکم الفاظ دیگر مثل آداب و بندگی وغیره گوید ترک قاعده شرع نموده
باشد و ترک واجب لازم آید بعضی از علمای دنیاوی در بر دیار اند که السلام علیکم را مثل عوام منسوب
۶ المؤمن
کسر شان خود دانند و بکورنش و بندگی و مانند آن کلمات خواری و ذلت گوینده را دوست دارند
مصرع چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی ۶ المؤمن مشتق از امن یعنی امان دهنده بندگان خود را
بافاده آلات دفع مضار یا امان دهنده ابرار را از آفات روز قیامت یا امان دهنده عباد
خود را از ظلم و ستم بلکه هرچه می کند با آنها محض فضل و احسان اوست و بعضی علما گویند که مومن
مشتق است از ایمان بمعنی تصدیق یعنی او تعالی بر وحدانیت خود تصدیق کننده است چنانکه مومنین
۷ المهیمن
او تعالی و رسول کریم صلی الله علیه و آله وسلم گرویده اند و بفتح میم هم خوانده اند یعنی تصدیق کرده شده
که مومنان بروی ایمان آورده اند ۷ المهیمن بضم میم اول و کسر میم دوم اسم فاعل بمعنی نگاه بان و حافظ
و آنکه امین اند دیگر را مشتق از هیمن الطائر اذا انتشر جناحه علی فرخه یعنی چون پرنده جناح خود را بر بچه گسترد
آن وقت هیمن الطائر گویند و این عمل از بهر محافظت بچه بود قال البیضاوی فی تفسیر المهیمن الرقیب
۸ العزیز
الحافظ لکل شئ مفیعل من الامن قلبت همزته هاء و تفصیل این صفت در لفظ الحفیظ نوشته شود
ان شاء الله تعالی ۸ العزیز بمعنی غالب و قوی سعدی رحمة الله علیه می گوید ع عزیزیکه هر کز درش
سر بتافت بهر در که شد هیچ عزت نیافت و عزیز بمعنی معزز و مکرم و محبوب هم گفته اند و علمای
فا[illegible]
دعوت گفته اند که هر که برای مصلحتی از مصالح دین خواهد که در چشم مخلوق معزز و محتشم نماید اسم
هو العزیز را ورد کند و مقصود او ازین نصرت اسلام و هدایت خاص و عام باشد و همچنین در باب

اسم اعظم و اسمای حسنی هر اسمی را که موافق مقصود و مراد باشد از او بخواند و در هیچ حال در پی آزار کسی نرود و هلاک یکی از بنی نوع نخواهد اما اراده نصرت ناصران دین و خذلان خاذلان اسلام علی الاطلاق باک ندارد مثلا اللهم انصر من نصر دین محمد واجعلنا منهم واخذل من خذل دین محمد ولا تجعلنا منهم که در هر آدینه خطبای امت سید المرسلین علیه الصلوة والسلام بر منبر دعا می کنند روا باشد وانصرنا علی القوم الکافرین هم ازین قبیل بود و برادر مسلم را و دشمن خود را هلاکت و تباهی آرزو کردن خلاف سنت و قاعده شریعت است حتی که چون آن حضرت در بعضی اوقات سر در سجده نهاده هلاکت کفار قریش از خدا طلب کردند فرمان آمد لیس لک من الامر شئ یعنی درین باب هیچ اختیار نیست شما را و غزالی رحمه الله در رساله شریف آورده که در جنگ احد چون کفار دندان مبارک آن سرور شهید کردند و صحابه جلیل القدر را کشتند آن حضرت فرمودند که کیف یفلح قوم خضبوا رسول الله و هو یدعوهم الیه یعنی چگونه مراد دل رسند آن قوم که رنگین کردند روی پیغمبر را بخون حالانکه او ایشان را بسوی خدا دعوت میکند وحی آمد لیس لک من الامر شئ مطلب اینکه چنین نباید گفت و بر ایذای دشمنان صبر باید کرد پس آن حضرت گاهی دعای بد نکردند و برای همان جماعت عرض کردند اللهم اغفر لقومی واهد قومی فانهم لا یعلمون یعنی خداوندا بخش قوم مرا و هدایت کن قوم مرا زیرا که آنها نادان اند و بعد از نزول آن آیت چون صحابه برای کفار درخواست دعای بد از آن سرور می کردند جواب می داد که مرا برای دعای بد نفرستاده اند هر که شاه آن کند که او گوید حیف باشد که جز نکو گوید در هدایت و اصلاح کوشیدن به از آن که آدمی مغلوب خشم شده تباهی و هلاکت یکی از بنی نوع آرزو کند دیگر باید دانست که چنانکه در خواست

فا: دعای بد برای مسلمان نباید

فا: آنحضرت صلعم دعای بد بر دفع کسی نفرموده اند

فا: در دعوت اسلام از انتقام نباید

مرگ دیگری ممنوع است همچنان درخواست موت برای خود ممنوع است اما اگر اندیشه فتن و محن و غلبه کفار بود
چنان درخواست نماید که خداوندا زنده دار مرا تا زندگی من در حق من خیر بود و بمیران مرا چون مرگ من
در حق من نکو باشد و در حدیث شریف آمده که هر دعای که مومن می کند اگر در حق او نکو باشد قبول
فرمایند و الا بذروه اجابت نرسد و اگر مراد من در دنیا برنیاید بسبب چند مصالح که خداوند عالم آنرا
نکو می داند در آخرت برآید و در حدیث شریف آمده که هر که این دعا می کرده باشد اللهم صل علی محمد
اللهم اغفر امة محمد وارحم امة محمد صلی الله علیه و آله و سلم حقتعالی او را دوست و شاد کام و خورم دارد نقل است
که مریدی از شیخ خود طلب اسم اعظم میکرد شیخ نظر بر عدم صلاحیت او از نشان دادن آن پهلوتهی می کرد
روزی مرید و شیخ هر دو در بازار رفتند ناگاه خارکشی را دیدند که پیرمرد بود یکی از سرهنگان آمد و پشتاره هیزم
او را بجور و تعدی گرفت و او را بتازیانه آزار داد مرید گفت اگر مرا اسم اعظم آموخته بودی من برای هلاک
این ظالم سنگدل دعا کردمی شیخ جواب داد که آن خارکش که بر آزار ظالم تحمل کرد شیخ من است و من اسم اعظم
از وی آموخته ام فایده این حکایت آنست که صبر و حلم را ثواب آخرة بسیار است و مغلوبان خشم که خود رای
و خود سر باشند لیاقت اسم اعظم ندارند و تاثیر اسم اعظم این است که چون بوسیله آن دعا کنند مستجاب
شود اما خرابی حاکم ظالم که رعایا از دست او تباه شوند و هتک حرمت بندگان نماید برای مصلحت از
حقتعالی درخواست توان کرد و هم برای قبولیت دعا اکل حلال و صدق مقال شرط است که دعای
حرام خوار و دروغ گو بذروه اجابت نمی رسد و نیز دلی که در آن انواع خیانت بود لایق دعا کردن
نباشد و توبه و تهذیب اخلاق هم شرط قبولیت است چنانکه نقل کرده اند که موسی علیه السلام برای
طلب باران با جماعت خود برآمد با او نمازی در آن جماعت بود دعا قبول نشد فرمان آمد که

فایده [illegible]

حکایت [illegible]

فایده [illegible] حکایت موسی علیه السلام [illegible]

در جماعت شما نمامی هست موسی پرسید بار خدایا از و نشان ده تعالی فرمود من غمازی را پسند

نمیکنم چگونه خود غمازی کنم پس موسی علیه السلام همه جماعت را برای توبه حکم کرد چون همه توبه باز دعای

استسقا کردند باران رحمت نازل شد و مشتاقان علم دعوت وصیت میکنم که کتاب حصن حصین که

از جزری است و اذکار امام نووی و کلم الطیب و جامعین و ذکر که از شیخ جلال الدین سیوطی است

و قول بدیع که از سخاوی است و حزب الاعظم که از ملا علی قاری است و دلایل الخیرات و خمس اوقات

قدری خوانده باشند خصوصا حصن حصین و حزب الاعظم که سهل الحصول اند تلاوت می کرده باشند

که این هر دو کتاب مشتمل اند بر احادیث شریفه و ادعیه ماثوره و ادعیه قرآنی والله الموفق والمعین الجبار

درست کننده و باصلاح آرنده چیزها اسم مبالغه است از جبر بمعنی شکسته بستن و نکو کردن حال کسی و بمعنی

زبردست و غالب و سرفراز و گردنکش نیز آمده پس بمعنی اول مصلح امور خلق و بمعنی ثانی مکره و جبر کننده

خلایق باشد بسوی اراده خود ان الله غالب علی امره قد جعل الله لکل شیء قدرا و آیه یفعل ما یشاء

و یحکم ما یرید و فعال لما یرید از جباریت حضرت صمدیت خبر می دهد المتکبر صاحب کبریا

و عظمت تکبر و استکبار بزرگی نمودن و گردن کشی کردن است که باین صفت جناب رب عز و جل تعالی

شانه سزاوار است کبریا و منی که ملکش قدیم است و ذاتش غنی است و فی الواقع صفت

تکبر کسی را زیبد که جامع صفات کمال و منزه عن سمت النقص و الزوال باشد و چون مخلوق بر

سر تکبر آید کارش در حال یا در مآل تباه شود ابلیس که معلم الملکوت بود چون تکبر کرد او را طوق

لعنت در گلو انداختند بیت تکبر عزازیل را خوار کرد به زندان لعنت گرفتار کرد و از حضرت

امیر المومنین که سید الطائفه و قدوة العرفا است منقول است که فرمود من جری مجری البولین

الجبار

المتکبر

بیت مثنوی

کیف تکبر یعنی آنکه از راه ده بعمل کند گرد و بر آمد چگونه تکبر کند حاصل کلام آنکه چون آدمی بر اصل خلقت خود نظر
کند با انصاف و چشم عبرت بگشاید خود را لایق تکبر نداند و این تکبر از آدمی در جای زیبا باشد که دیگری
با او به تکبر پیش آمد که التواضع مع المتواضعین والتکبر مع المتکبرین در حدیث آمده پس تواضع با متکبر و تکبر
با متواضع خلاف قاعدهٔ مکارم اخلاق باشد و حکم مقابلهٔ تکبر با تکبر محض به نیت تهذیب و تادیب باید
و گرنه اصل تکبر در هیچ حال از مخلوق نزیبد فرعون و شداد رفته رفته از فرط مال و سامان به تکبر میل کردند
و آخر تباه شدند که فرعون در دریای نیل غرق شد و شداد بر آستانهٔ آن بوستان بهشت آئین که در مقابل
جنت ساخته بود برجای سرد شد و گلشن مراد او بتاراج رفت و بعضی از اهل دنیا تکبر را پیرایهٔ شرافت
دانند و از سیر سید البشر سراسر غافل اند که تواضع آن حضرت بجای رسیده بود که از دیگری متصور نباشد
که اجابت دعوت که و مه و شریف و غیر شریف شیوهٔ آن حضرت بود و با اصحاب خود چنان می گذرانیدند
که گویا یکی از آن جماعت اند و مسند آنحضرت علیه الصلوة والسلام از دیگران ممتاز نبود و هم آنحضرت
با کفار و مشرکین تکبر نمی کردند و در باب دادن وساده و تکیه همان سنت که با سرداران است مرعی
بود بجا می آوردند اکنون باید دانست که تکبر حق تعالی که صفت خاصهٔ اوست دلایل بسیار اند
از الجمله عتاب و خطاب اوست در باب انبیای اولوا العزم و هم سید المرسلین علیهم الصلوة والسلام که
بیان آن در قرآن و حدیث آمده است و قبل ازین آیهٔ لیس لک من الامر شیء تلاوت کردیم این نیز
از آن قبیل است و نیز در حدیث قدسی آمده که حق تعالی میفرماید اگر همه مخلوقات موحد و خدا پرست شوند
چیزی در پادشاهی من نیفزاید و اگر همه اینها برگردند و کافر شوند در ملک من هیچ نقصان راه
نیابد غرض حضرت صمدیت لاابالی است اگر خواهد که زاهد بی ریا را بدوزخ و فاسق را بجنت برد

می تواند کسی را یارای دم زدن نیست و بهر نزول آیه وانذر عشیرتک الاقربین یعنی ترسان از عذاب
دوزخ خویشان نزدیک خود را از عدم مبالات آن خداوند رفیع الدرجات نشان می دهد که جانب
داری حبیب خود نکرده از بهر انذار مستحقان اعانت وحی نازل کرد و آن حضرت بعد نزول این آیت
خویشان خود را فرمود که شما فکر نجات خود بکنید و من برای شما هیچ نتوانم کرد چنانچه فاطمه را که دختر
سید عالم است درین جماعه داخل اند اکنون جای غم و الم است که چون خویشان قریب آن حضرت در
صورت نافرمانی خدا از زلال رافت و رحمت آن سرور شاداب و سیراب نشوند دیگران را کجا امید
نجات بود ۵ آنها که خواص درگه تکریم اند٭ وحشت زدگان عالم تسلیم اند٭ نومید مشو که رحمت
حق عام است٭ مغرور مشو که خاصگان در بیم اند٭ حاصل سخن آنکه داخل زمره سعدا کسی باشد که نمک
سلطنت این پادشاه غیور را در نظر داشته روزی او چنان خورد که بندگان خورند و نشست او
چنان نشیند که بندگان نشینند قال علیه الصلوة والسلام آکل کما یاکل العبد و اجلس کما یجلس العبد
عمل سید عالم که بصفت اخشاکم الله و اتقاکم له موصوف بودند همبرین منوال بود صلی الله علیه و آله و سلم
پس بدبخت کسیکه رزق او تعالی خورد و قوت آنرا در فعل حرام صرف کرد و هرگز شکر نعمت الهی بجا
نیاورد و سر خاکساری بر زمین عبودیت ننهاد آخر در روز قیامت چون او را حکم سجده کنند
ازو ادا نشود پس او را در دوزخ افکنند و مدت دراز در عذاب الیم گرفتار ماند

و الخالق

آفریننده عالم که همه موجودات را از کتم عدم برآورده بر منصه وجود جلوه داد و از اسباب
خلق او را حاجت نیست چون اراده کرد و فرمود که مخلوقات حادث شوند پیدا شوند اذا
اراد شیئا ان یقول له کن فیکون صفت اوست جلت کبریاؤه ولیکن بحکم التانی من

الرحمان والتعجیل من الشیطان حق تعالی را در باب تکوین آسمان و زمین مهلتی پسند آمد که شش در آید
درست آید بندگان را تعلیم فرماید آیه خلق السموات والارض فی ستة ایام بر این مطلب
اعظم اشعار می نماید و عارفان آله در کتب خود ذکر می کنند که علت غائی خلق عالم و تکوین بنی آدم
حب ازلی است که آنرا امانت الهی نامند و عشق و معرفت از ان مرادست و عبادت و نیاز هم
از لوازم محبت باشد و علت غائی تکوین و ایجاد از روی عقیده اهل سنت و جماعت محمد مصطفی اند
صلی الله علیه وآله وسلم که بحکم قاب قوسین او ادنی قوس حقیقت محمدی که حقیقة الحقائق است
در میان قوس واجب قدیم و قوس ممکن حادث برزخ واقع شده و حدیث قدسی لولاک لما
خلقت الافلاک بر این مضمون دلالت صریح دارد و در باب خلق آدم صفی الله در حدیث
وارد شده که ان الله خلق آدم علی صورته یعنی او تعالی آدم را بر صورت خود ساخت و مراد
از صورت صفت است یعنی صفات الهی از حیات و اراده و سمع و بصر و قدرت و کلام او را
داده اند و از طفیل او باولاد او هم رسیده آدمی حیثیت برزخ جامع صورت خلق و حق
در ولایه هم علیم است و هم سمیع و بصیر و متکلم و مرید و حی و قدیر و این آفرینش آدم از خاک بود
و اولاد آدم از نطفه پدر و مادر پیدا می شوند و درین نطفه اثر خاک موجود است و اول مخلوق
از روی حدیث شریف نور محمدی است قال علیه الصلوة والسلام اول ما خلق الله نوری
و نیز فرموده انا من نور الله والمؤمنون من نوری و علمای صوفیه گفته اند که خلقت محمد علیه الصلوة
والسلام از نور ذات است و دیگر انبیا از نور اسما و صفات مخلوق اند پس آنحضرت
نور همه انوار است و بیان آفرینش نور محمدی در کتب سیره بتفصیل مذکور است و خالق عالم

می فرماید که جن و انس را برای عبادت خود آفریدم و این مانند قول پادشاهی بود که گوید این سپاه و حشم
را برای خدمت خود نگاه داشتم پس هر مخلوقی که پیش خالق سر عبودیت فرو نه نهد از معنی آیهٔ وما
خلقت الجن والانس الا لیعبدون غافل شده باشد و بارادهٔ الهی که ازین خلق و آفرینش وارد بود
گویا مکتوب را ناخوانده و پیغام را ناشنیده مهمل بگذاشته حالانکه در نظر اولوا الابصار تکلیف عبادت
که بندگان را کرده اند محض برای رفاهیت حال آنهاست که ریاضت و جلادت را در صحت
بدن دخل تمام است و کهالت و بطالت و ترک طهارت مادهٔ انواع امراض و آفات تواند
بود و هم اگر رسم عبادت برافتد میان خالق و مخلوق امتیاز حاصل نشود و آن خداوند را که از چشم
ظاهر بین نهان است چگونه دریابند و بانگ موذن برگوش ادانی و اقاصی چگونه رسد معنی
حی علی الصلوة وحی علی الفلاح را باید دریافت تا این نکته معلوم و مفهوم شود والله الموفق ؛

البارئ

البارئ بهمزه در آخر و نیز تبدیل همزه بیای تحتانی پیدا کننده بغیر سبق مثال مشتق از برء
بمعنی آفریدن از خاک و برایا خلایق را گویند و باری تعالی و بارخدایا که فارسیان گویند بمعنی خالق
جل شانه باشد و بریه بروزن عطیه بمعنی خلق باشد و خیر البریه مرادف خیر الوری مراد از سید عالم

المصور

باشد صلی الله علیه وآله وسلم **المصور** صورت گر و تصویر کننده جنین در رحم مادر و
(بچه در شکم مادر)
صورت گر انواع وحش و طیر که آنچه از جسم و صورت ایشان را لائق بود بی سبق سوال عطا فرمود

ما نحن فیه

فتبارک الله احسن الخالقین وصف اوست جلت کبریاؤه ه دهد نطفه را صورتی چون
پری آنکه کرده است بر آب صورت گری آنکه ز صلب آورد نطفه در شکم آنکه ز ابر افکند قطرهٔ سوی
یم آنکه ازین قطره لولوی لالا کند وزان صورت سرو بالا کند آنکه دلیل بر کمال قدرت

مصور حقیقی این است که در سه تاریکی یعنی شکم مادر و رحم و مشیمه یعنی بچه‌دان که در قرآن مجید فی ظلمات
ثلث ازان تعبیر رفته بقلم قدرت صورتی باین صباحت و ملاحت می‌سازد و خلق الانسان
فی احسن تقویم میفرماید مصوران زمانه چون مصوران صورت انسان را بار بار بامعان نظر ملاحظه
کرده شبیه آن میکشند نادر باشد که نقل موافق اصل افتد پس قدرت باری تعالی خیال باید کرد
که بی کارنامه صور و اشکال و اشباح را باین زیبائی ساخته و کارنامه قدرت را باحسن تقویم پرداخته
و چندین صور مختلفه بقلم قدرت نگاشته که درمیان جم غفیر و مجمع کثیر چون نگاه کنند هر صورتی
ممتاز از یکدیگر باشد اگرچه رنگ متحد بود مثلا در سبز رنگان هر سیمائی جدا و هر طلعتی مختلف میباشد
و در صبیحان و ملیحان و سیاهان همین قاعده مرعی است سبحان صانعی که زکمال عز و جلال زبان در ستایش او
ناطقه لال است آنکه کنه حقیقتش برتر از قیاس و گمان و وهم و خیال است و چون مصوران مجازی از عهده
تصویر سازی برنمی‌آیند در شرع شریف تصویر آدمی ساختن موجب معصیت شده و مصوران
را در روز قیامت تکلیف کنند که در شبیه ساخته خود نفخ روح نمایند عاجز شوند پس حکم شود که
اینها را در دوزخ برند تا تن اینها در آتش دوزخ سوخته چون زغال سیاه و چون موقلم ضعیف و نزار
گردد و پرستش صورت‌ها و نگه‌داشتن تصویر بزرگان هم در شرع محمدی صلی الله علیه و آله و سلم
ازان حرام است مبادا که مردم ظاهربین مصور حقیقی را فراموش کرده در پرستش صورت‌ها مشغول
شوند اما اگر کسی از مریدان بملاحظه شمائل آنحضرت صورت نورانی او را بر صفحه دل کشد یا مطمح
نظر دارد یا صورت مرشد را در خلوت و جلوت در نظر داشته باشد و از وی شیوه ادب
پیش گیرد و از گناهان حذر کند از اهل جنت خواهد بود و آنچه در حدیث شریف آمده که

خلق الله آدم علی صورته مراد از صورت در اینجا صفت است که حقتعالی از جسم و شکل و هیأت مبراست
پس صورت رحمانی یعنی صفت رحمانی بود و آنچه در حدیث صحیح و آیات قرآن آمده که مومنان او را
در روز قیامت خواهند دید و او تعالی بنزد اهل جنت رفته سلام خواهد کرد مراد ازین جلوه و شهود
ظهور نور جلال و جمال اوست و این مسئله را انشاء الله تعالی در اسم اللطیف به بیان شافی ذکر خواهیم کرد
و شبه و صورت رسول کریم که ملایک بعد دفن اموات بر آنها عرض کنند حسب حکم حقتعالی باشند که منکر نکیر
مومن بود برسالت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم گواهی دهد و سعادت ابدی حاصل سازد و اگر
کافر باشد می گوید که من این صاحب صورت را ندانم پس منکر و نکیر از انکار او چنان بگرز آتشین
او را زنند که شور و فغان بردارد و ۵ ناله او بوقت گرز خوری تا بشنود غیر آدمی و پری تا
آدمی و پری اگر شنوند همه از خوف [illegible] نفور شوند جعلنا الله من المومنین المصدقین و من لزم ملة
نبیه سید المرسلین آمین **الغفار** بسیار بخشنده صیغه مبالغه است از غفران به معنی آمرزیدن
و در غفور مبالغه زیاده از آن است و غفر بمعنی پوشیدن نیز آمده یعنی حق آمرزد گناهان اگرچه کبیره بود و می پوشد
عیوب را اگرچه کثیره شود در حدیث شریف آمده که در روز قیامت حق تعالی فرد حساب گناهان مومن
بدست او چنان دهد که دیگری آن را نداند چون بنده آن را بیند خائف شود پس فرماید که گناهان
ترا از نظر خلق پنهان داشتم و برحمت خود ترا بخشیدم و نیز در حدیث آمده چون بنده گنه‌گار
از کثرت معاصی نومید گردد حق تعالی فرماید که با وجود این گناهان کثیره یک فضیلت از
که بوسیله آن روی مغفرت بینی پس حکم شود که کلمه لا اله الا الله [illegible] و نهند به نسبت کفه معاصی
گران تر شود و میزان قیامت کفه سنگین او بالا رود بخلاف میزان دنیا پس حکم شود که او را در جنت

الغفار

جای دهند آنچه در حدیث شریف آمده که من قال لا اله الا الله دخل الجنة همین نکته شریفه است و فتح باب
شفاعت که فردا آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم می کنند و شفاعت دیگر شفعا هم از پرتو نور
این اسم با برکات تواند بود که برای رونق بازار آمرزش شفاعت سید المرسلین را حیله و وسیله
ساخته اند تا بندگان گنه کار را مشکل آن روز آسان شود و هم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
را در زمره انبیا درجه و منزلتی باشد که صاحب مقام محمود را که محمد نام دارد فردا رایتی دهند که
لواء الحمد نام دارد آدم و من دونه تحت لوائی فرموده اند سه مقام محمود و نام محمد از بیان
مقامی و نامی که دارد گو وا از مضمون حدیث قدسی سبقت رحمتی علی غضبی مستفاد می شود که سبق
رحمت الهی بر غضب برای ستاند از بهره عفو و غفران است که خداوند عالم هم مغفرت را و هم عاصی
را دوست دارد چنانکه در حدیث شریف آمده که ای یاران اگر شما گناه نکنید حق سبحانه تعالی
دیگر بندگان را که گناه کنند پیدا کند تا ظهور صفت غفاری در روز جزا باشد و حق تعالی
می فرماید ای بنده من گناه تو در دنیا از نظر خلق پوشیدم و در روز قیامت آن را به نظر رحمت خود بخشیدم
که بنده مومن را تاب تحمل آتش دوزخ نخواهد بود اما سائر عباد را درین مقام علم یک مسئله ضرور
است قال الله تعالی ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء یعنی حق تعالی
کفر و شرک نمی بخشد و سوای آن همه گناهان کبیره و صغیره می بخشد از هر کسی که خواهد ملخص کلام و
خلاصه سخن اینکه هر چه گناه [illegible] در مقابله ایمان به خدا و رسول هیچ حکم برگ کاهی دارد [illegible] تا ایمان
او شوی جنت [illegible] تو باشد که باغ پدر میراث اوست [illegible] صالح تواند بود [illegible] هر چند قسمت
از آنجمله شرک فی العباده بود که پیش اصنام و مخلوق قیام و رکوع و سجده کنند [illegible] فی الوه

این است که هنگام نشستن و برخاستن نام بزرگان دین را یاد کنند و خدا را فراموش سازند و سِرّ
سر و عالم برخلاف این بود الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم صفت ابرار
و مقربان درگاه غفار است که هنگام برخاستن و نشستن و دراز کشیدن او را یاد کنند و دمی
از ذکر او غافل نباشند و دیگر چند انواع شرک در کتاب تفسیر عزیزیه ذکر کرده اند اگر مطلوب
باشد در آنجا ملاحظه فرمایند والله الموفق **القهار** غالب بر همه که سائر موجودات تحت
قدرت او باشند اسم مبالغه است از قهر بمعنی غلبه کردن و قاهر نیز آمده که هو القاهر فوق عباده
فرموده ست پس او تعالی شکننده جباران و متکبران و خوار کننده ستمگران و ظالمان باشد
و بادشاهان گردنکش مقهور و مغلوب او اند در ... واحدی آورده که صاحب فتوحات مکیه
هر آیتی از آیات قرآن را بیکی از اولیا نسبت کرده و شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی رحمة الله
علیه را که قدمی علی رقبة کل ولی مقوله اوست بسوی آیت وهو القاهر فوق عباده منسوب ساخته
الحق اهتمام آن حضرت در باب شریعت و توحید مستلزم این کرامت و فضیلت است قدس الله
سره و آثار القهر برامانه و خسف و هلاک و مسخ که در امم سابقه واقع شده از آثار اسم قهار است
و افروختگی آتش دوزخ و تیاری آن پیش از چندین هزار سال از قیام قیامت نشان قهر او
تعالی است وقودها الناس والحجارة اعدت للکافرین و دعوت کفار بسوی توحید از
تیغ هم از آثار اسم قهار است که فاقتلوهم حیث ثقفتموهم فرموده یعنی هر کجا اهل کفر و طغیان
را بیابید به تیغ خون آشام هلاک کنید و برای کافر نعمتان که مورد انواع عنایات ربانی
و پرورش او شده در دنیا گاهی او را سجده نکردند و از تذلل پیش خداوند عالم ننگ و عار

دارند زنجیرهای آتشین و لباس آتشین و غذای زقوم و آب حمیم و غیر آن از آثار این اسم جلالی است
و سالکان راه الهی را باید که ازین اسم صفت قهر بر نفس شوم آموزند که نفس اماره مغلوب و مخذول
منکوب شود که عارفان ربانی را بدین صفت و سیرت تقرب درگاه اله حاصل شده و نفس اماره
دشمن دین و دنیاست که از خواهش مستلذات دنیاوی و ترک تکالیف شرعیه آدمی را در خسران
هردو جهان گرفتار سازد لهذا شکستن او را جهاد اکبر فرموده اند و کسیکه توسن نفس را رام نکند شیر مرد
نباشد و رام کردن متکبران دنیا ازوی نیاید که آنکه بند و بست خانه خود نساخت بر دیگری او را
چگونه اقتداری خواهد بود ؎ عنان نفس کشیدن جهاد مردان است ❊ نفس مرده زدن کار اهل
عرفان است ❊ و آئین کسر نفس این باشد که مطلوبات او از ناز و تنعم و خورش و پوشش فاخره ازو
دریغ دارند که سگ گزنده هرچند که لاغر و نزار باشد بهتر بود و باید که زنجیر زهد و تقوی در گردن این
موذی دایماً باشد و او را از قید رها نکنند که چون آزاد شود در پی اضرار و افساد در رود و جور و جفا
و انواع ذمایم اخلاق مثل تکبر و حسد و حقد و بغض ازوی خیزد و چون زخم دندان سگ دیوانه علاج
پذیر نیست آخر از تاثیر دندان زهرآلود نفس صاحب نفس را آن روز پیش آید که راه نجات از هر طرف
بروی بسته شود و در خساره ابدی گرفتار گردد و اصحاب البدع کلاب النار یعنی صاحبان بدعت
سگان دوزخ اند مصداق حال او باشد نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا

الوهاب

الوهاب بسیار دهنده مبالغه از وهب بمعنی بخشیدن و عطا کردن و قیل الوهاب
کثیر النعمة دایم العطیة و بخشش الهی بلا عوض می باشد و ...
آدمی در سراپای خود نظر کند دریابد که همه جوارح و قوا و افعال و حواس خمسه ظاهری و باطنی از

عطیات الهی است و چون خود را رهین احسانات وهبی یابی باید که از ادای حمد و سپاس او غافل نباشی که ترک ستایش و نیایش موجب زوال مواهب الهی خواهد بود

الرزاق

روزی دهنده اسم مبالغه است از رزق بمعنی روزی دادن هو الرزاق ذو القوة المتین صفت خاصه وست و رزق بر دو قسم است ظاهری و باطنی رزق ظاهری نان و طعام باشد برای پرورش بدن و باطنی معارف و علوم بود برای تزکیهٔ دل و نفس + و کسیکه بر خالقیت حقتعالی ایمان آرد در رزاقیت او شک نکند که آنکه بندگان را پیدا کرد البته از فضل و کرم اسباب روزی آنها آماده سازد و در باب کفالت رزق آیات بسیار آمده از آنجمله و یرزقه من حیث لا یحتسب یعنی روزی دهد حقتعالی بندهٔ خود را از جای که بنده آنرا نداند و نیز فرموده و فی السماء رزقکم یعنی در آسمان است روزی شما و در حدیث شریف آمده الرزق مقسوم یعنی روزی مقدر است و نیز فرموده اند: الرزق علی الله تبارک و تعالی و از بهر اهل دنیا و اهل قدرت کسب را واسطه رزق ساخته اند و بحکم الکاسب حبیب الله صاحب کسب را دوستی خدا حاصل است و آنکه از کسب عاری باشد با وجود سلامت جوارح شوق عبادت در سرش جا کرده عزلت و انزوا اختیار کرده است او برای ارباب ثروت و مکنت واجب باشد و در باب روزی او واسطه شدن موجب سعادت ابدی باشد ؎ زیر فلک هر کسی روزی خود میخورد٭ واسطه شو خوردنش نعمت است کرم داشتن تو و چون مهمانی بخانه تو آید دلتنگ مشو که او رزق خود با خود آورده است چنانکه فرموده الضیف اذا نزل نزل برزقه یعنی چون مهمانی فرود آید با روزی خود: فرود آید ؎ مرا سنت ز مهمان داشتن باید که او میخورد بر خوان انعام تو نان خویشتن از هر کرا ...

بنام روزی خود می‌خورد نه از خوان دست ناکس در خوان خویشتن خورد و شکر روزی که حقتعالی ترا عطا
کرده باشد این است که نفقهٔ اهل و عیال وی و ضیافت احباب کنی و درویش را از نان خود حصه دهی
تا بحکم لئن شکرتم لازیدنکم روزی تو بیفزاید و ابواب رزق و فتوح از غیب کشاده شود که ممسک را
آنچه داده اند باز گیرند و منفق را چندانکه خرج کند بجای آن دیگر روزی مهیا سازند و نیز صاحب
کسب را باید که روزی خود را از کسب نشناسد بلکه از رزاق داند و صاحب جاگیر و زراعت را
نیز همین اعتقاد شاید ه خواجه پندارد که روزی ده دهد و این نمی داند که روزی ده دهد
رزاق ۱۲
نقل است که درویشی نابینا بر در مسجد سوال کرد کسی گفتش که اینجا مایست و مخواه چیزی نیابی بیچاره
پرسید پس این خانهٔ کیست که در خیر آن بسته اند گفت بی ادبی مکن و یاوه مگو این خانه خانهٔ خداست درویش چون
این سخن شنید بگریست و گفت که اگر من از اینجا پای واپس نهم از اهل ضلالت باشم پس در گوشهٔ مسجد
نشیمن گرفت و مدت العمر حقتعالی او را روزی داد **الفتاح** کشایندهٔ ابواب رزق

الفتاح

یا ابواب رحمت یا ابواب علم و معرفت بر بندگان مبالغه است از فتح بمعنی کشودن و بمعنی
ظفر دهنده و نصرت کننده نیز آمده چنانکه از آیه انا فتحنا لک فتحا مبینا که در باب فتح مکه نازل
شده مستفاد می شود و چون در علم و معرفت کشاده شود بنده را دولت مکاشفه و اطلاع
بر نقش لوح محفوظ دست دهد و کسی که ازین فوز و فتوح بهره ور شود کشادن کار
درماندگان و حل مشکل بیچارگان در حق او آسان باشد پس آنکه بشرح صدر و ترقی رزق
خواسته باشد این اسم را ذکر کند و اگر آدمی را شوق خدمت عباد الله بهمه وجوه حاصل
از روی افادت علمی در سر جای گیرد توان دانست که او را مظهر آثار اسم فتاح ساخته

وحق پرستاری این اسم این است که تو بظاهر و باطن در کشاد کار بندگان سعی کنی که گشاینده را
نگره مراد او از غیب بگشایند و دست قدرت در اعانت و امداد او باشد

العلیم

در علیم

دانا و داننده تر مبالغه است از علم یعنی دانستن هیچ چیز از وی پنهان نیست عالم الغیب
والشهادة صفت اوست تعالی شانه عدد ریگ دریا با نها که عدد برگ ها
بر بستان ها که همه نزدیک او بود ظاهر که همه در علم او بود حاضر تا وجوهر عقل و گوهر دانش که لباب
بنی آدم داده اند از فیض همین اسم است که علم او تعالی چون صفات سبعه او آدمی از
حیوانات ممتاز ساخته که درین صفات پایه او از همه برتر است و علم او نشان معرفت
الهی شده و در علم هم مدارج بسیار اند که فوق کل ذی علم علیم فرموده اند و سید عالم که در معرفت — مدارج علم
الهی از همه انبیا کامل تر اند می فرمایند ما عرفناک حق معرفتک و ما عبدناک حق عبادتک
چون حقیقت حال چنین باشد دیگری را دعوی معرفت الهی نمی زیبد مگر اینکه عجز ادراک را — معرفت
با دراک تعبیر کنند که فرموده حضرت امیر است العجز عن الادراک ادراک یعنی عاجز
از معرفت عین معرفت است و چون استدلالات را درین وادی رسائی نیست و
پای چوبین در عرصه آتشین بکار نیاید لاجرم در سوره اخلاص برای معرفت الهی قل هو الله
احد الله الصمد فرمان نازل شده که هم مسئله توحید و هم مسئله تنزیه بحق ترین وجهی در
خاطر درآید و اشواک شکوک از دل برآید و آنکه متوجه آثار این اسم علیم گردد در باید
که علم آموختن در دنیا و دین فائده بسیاری بخشد از ینجاست که طلب العلم فریضة — طلب علم فرض است
فرموده اند یعنی طلب کردن علم فرض است بدان مقدار که آدمی را ضرورت باشد

مثلاً قاضی و مفتی را آن قدر که فتوی دهد و عامی را بقدر نماز و روزه آموختن واجب بود و هر که
پیشه اختیار کند مسائل آن حرفه را تحقیق کرده خبردار باشد تا از بلای خیانت و دغا و غل
و غش و سود و ربا و مانند آن محفوظ ماند و چون اسم علیم باشاعت انوار علم پرداخت
اولاً آدم علیه السلام را علم اسما آموختند تا بر ملائک حجت باشد و او درجه و منصب
خلافت را لایق بود که مرد بی علم لایق حمل بار امانت نخواهد بود که صاحب علم متحمل و بار
بردار و صبور می باشد و از جاهل تحمل و برداشت نیاید و در زمرهٔ انبیا نزول کتب سماوی
هم از پرتو نور اسم علیم است حتی که این علم با جلالت قدر خود بسوی تعلیم سید عالم پرداخته
چنانکه فرموده اند و علمک ما لم تکن تعلم یعنی آموخت ترا یا محمد آنچه تو نمی دانستی پس آن
حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را علم اولین و آخرین دادند و جوهر عقل را صد حصه کرده نود
و نه حصه بآن حضرت بخشیدند و دیگر یک حصه در میان همه خلایق تقسیم فرمودند و این که گفته شد
مضمون حدیث شریف است ع چون آن خیار بالا باغبان دید از کل بر یده
و بر کند از صنوبر تصلی الله علی محمد و آله و صحبه اجمعین **القابض** گیرنده و قبض کننده
یعنی کم کننده رزق در بعضی حق عباد بلطف و حکمت که فراخی روزی در حق آنها زیان
دارد و یا قبض کننده ارواح هنگام خواب و مرگ و اضافت قبض ارواح بسوی ملک الموت
از جهت مأموریت اوست که روح امر رب است و قبض روح ادای خدمت اوست
و بدانکه قابض فاعل است از قبض بمعنی گرفتن و بر علمای ربانی که اهل سنت و جماعت اند
ظاهر است که این قبض و بطش بدست قدرت الهی تعلق دارد و وسعت دست قدرت

نمبر ۱۹
ستاسم
عظیم
اسم صفاتی
۲۰
القابض
اسم صفاتی

نامتناهی است که در قرآن مجید السموات مطویات بیمینه فرموده است یعنی آسمانها در دست
راست الهی پیچیده باشد مثل حلقهای انگشتری که کسی آنرا در دست پنهان کند و نیز در
حدیث شریف آمده ان قلوب بنی آدم بین اصبعین من اصابع الرحمان یقلبها کیف یشاء یعنی
دلهای بنی آدم در دو انگشت از انگشتان الهی است میگرداند آنرا چنانکه خواهد مراد از توفیق
خیر و شر است ازینجاست که تجدید توبه در شرع مقرر شده و آنحضرت علیه الصلوة والسلام
فرموده اند یا ایها الناس توبوا الی الله فانی اتوب فی کل یوم مائة مرة یعنی ای مردان توبه
کنید بسوی الهی که من نیز توبه کنم در هر روز صد بار و نیز قابض بمعنی تنگ کنندهٔ دلها بود
بغم و ملال از آفات و حوادث روزگار برای امتحان صبر و شکر و از مالش حوصله فراخ که
این بنده در حالت مصیبت آیا بر نهج قویم سپاس ثابت قدم می باشد یا جزع و فزع
و کفران را بخاطر راه می دهد و از آیه کریمه ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال
والانفس والثمرات یعنی البته امتحان کنیم شما را از چیزی که در ان خوف و گرسنگی و نقصان
مال و منال و جانها و میوه ها یعنی مرگ اولاد باشد و چون نقد ایمان مومن بر محک امتحان
کامل عیار افتد در خور بشارت جنت و معیت پروردگار خود باشد چنانکه میفرماید
وبشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون یعنی بشارت
جنت بده صبر کنندگان را که چون در محنت و بلا گرفتار آیند استرجاع کنند و کلمه انا لله
الخ بخوانند که خوانندگان این کلمات را کرامت مصاحبت و معیت الهی ارزانی میدارند
که ان الله مع الصابرین وارد شده و این معیت جز صابرین کسی را دست ندهد

صبر و شکیب بهترین اعمال و افضل مکارم اخلاق باشد دیگر باید دانست که مرتکبان معاصی و مناهی
را حقتعالی می گیرد گرفتنی سخت که رهائی از پنجهٔ عذاب او صورت نه بندد پس او دیر گیر و سخت گیر است چنانکه
فرموده ان بطش ربک لشدید یعنی گرفتن و مواخذه کردن پروردگار تو سخت و شدید است ۱۲

الباسط ۲۰

الباسط فراخ کننده روزی و کشاده کننده دلها از بسط بمعنی گستردن و فراخ کردن
و نیز کشاینده دل بفرح و نشاط و مسرت و انبساط و گسترنده سایه و ظلال رحمت بر سر مخلوقات
و موجودات اعم از انسان و جن و حیوان و نباتات و اشجار و فواکه که آدمی و جن را توفیق طاعت
داده و حیوان را در خدمت عباد مسخر گردانیده و نباتات را بباران رحمت پرورده و
از گلها و ریاحین دماغ را قوت داده و از میوه ها تقویت قلب و نشاط روح بخشیده و هم مائدهٔ
احسان و دستار خوان انعام چنان گسترده که دوستان و دشمنان همه از وی بهره ور اند
؎ چنان پهن خوان کرم گسترد ٭ که سیمرغ در قاف قسمت خورد ٭ ؎ ای کریمی که از خزانهٔ
غیب ٭ گبر و ترسا وظیفه خور داری ٭ دوستان را کجا کنی محروم ٭ تو که با دشمنان نظر داری
و ورد اسم الباسط را در باب کشایش رزق مجرب دانسته اند و نیز باید دانست که قبض و
بسط دو حالت اند مر عارف را که یکی توجه بسوی علایق دنیاوی مراد بود و بدیگری ذهول
از ما سوی الله و عروج بر سموات او را دست دهد ؎ گهی بر طارم اعلی نشینم ٭ گهی بر پشت پای
خود نه بینم و حدیث سید المرسلین علیه الصلوة والسلام بهمین مطلب اشارتی می فرماید لی مع
الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل یعنی مرا با حق تعالی وقتی چنان هنگامه
صحبت گرم باشد که نگنجد دران فرشته مقرب و نه نبی مرسل و این حالت بسط علی الدوام نبود

وفی الواقع این مرتبه ولایت است و نبوت را از توجه بسوی خلق چاره نیست لاجرم ولایت را از نبوت
افضل می دانند کما لایخفی علی اهل العلم والعرفان **اَلْخَافِضُ** پست کننده یا هانت و اذلال کافران
و بندت فاسقان و بخواری متکبران او پست کننده مرتبه هرکه خواهد در دنیا یا در عقبی و خفض جناح
یعنی گستردن بازوی خواری مراد از تواضع و تذلل پیش والدین بود چنانکه پیغمبر مایند واخفض لهما
جناح الذل من الرحمة وقل رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا یعنی بگستر از بهر والدین هر دو بازوی ذلت را
از راه مهر و محبت و دعا کن خداوندا رحم کن بر این هر دو چنانکه پرورش کردند مرا در حالیکه کودک خرد
بودم پس خفض نفس خود از مکارم اخلاق باشد و این خفض موجب ترقی و سرمایه دولت دارین
تواند بود چنانکه در حدیث شریف آمده من تواضع لله رفعه الله یعنی آنکه از بهر خدا فروتنی ورزد
حقتعالی درجه او را بلند کند **اَلرَّافِعُ** بلند کننده درجات مومنان بسعادت و درجات
علما بعلم و بلند کننده مرتبه هرکه خواهد در دنیا یا در عقبی یا هر دو مشتق از رفع بمعنی برداشتن
و آسمان ها نیز او تعالی بغیر ستون بلند کرده الذی رفع السموات بغیر عمد فرموده فائده در باب
سموات سبعه در حدیث شریف آمده که آسمان اول از آب ایستاده است و ستارگان درو
شنا می کنند و آسمان دوم از مرمر ابیض است و آسمان سیوم از آهن است و چهارم از روی
است پنجم از نحاس یعنی برنج است آسمان ششم از سیم است و آسمان هفتم از زر است و مسافت
در میان هر دو آسمان پنج صد ساله راه است مذهب اهل حق و موحدین همین است و سطبری
هر آسمان بقدر مسافت پنج صد ساله باشد کذا فی البستان عقیده ابو اللیث بدانکه هر آسمان
را دری و فرشته موکل بران در است چون اعمال عباد بالا می برند اگر لایق درگاه الهی باشد

الخافض

الرافع

آن در را گشاده می‌کنند و الا رد می‌سازند و استفتاح درهای افلاک برای آنحضرت علیه الصلوة والسلام
در شب معراج از حدیث شریف ثابت شده پس آنکه انکار این معنی کند کافر باشد و حکمای فلاسفه قایل خرق
والتیام سموات نیستند نتیجهٔ حکمت یونانی همین است ه پای استدلالیان چوبین بود پای
چوبین سخت بی تمکین بود و از آثار کرامت اسم رافع این است که افتادگان خاک مذلت و
ادبار را برداری و باوج شرف و عزت رسانی و معتصمان دامان خود را محروم نسازی ه
ه برداریش ز خاک و رسانیش بر فلک هر کو بدامن تو زند چون غبار دست و داده
است دست حق که بدست آوری ولی دارد و گرنه بهتر از این پشت خار دست و هم
از برکات این اسم رفیع الدرجات این است که خود را از بند دنیا رهائی و دولت عقبی بدست
آری و این رفعت سالک از کثرت قیام و رکوع و سجود حاصل شود و نیز اختیار کردن تواضع سلم
این درجات است ع سرفرازی بیشتر چون خاکساری بیشتر و هم از برکات این اسم مبارک
این است که رفعت و ارتفاع قصور بهشت برین را نصب العین ساخته در هوس بنا کردن عمارات
عالیه که باخود نخواهی برد نباشی که ع رفت و منزل بدیگری پرداخت و نتیجهٔ این زحمت و مشقت
است بلکه خود بمصداق کلام اعجاز نظام کن فی الدنیا کانک غریب یعنی چنان باش در دنیا
گویا تو مسافر هستی در طول امل نکوشد فرعون و شداد و همچون ایشان هبا شده یعنی آسمانها کوشکهای سنگی
بلند داشتند آخرین رفعت مکانی موجب ذلت و خواری آن ها شد و از احادیث شریفه
معلوم میشود که صحابه و سلف صالح شوق تشیید بنیان و عمارات عالی شان نمی داشتند
بلکه در باب کاشانه ها می گفتند که از بهر بگذاشتن این مکان کفایت میکند آن بادشاه غنی را که

حی لا یموت صفت اوست کوشکهای مرتفعه مثل عرش و کرسی می زیبد تو جامه حیات مستعار
پوشیده و قرارگاه تو عالم برزخ هست پس درین عالم اجسام شوق جاه و حشم نتیجه عقل خام
بود اگر می توانی دلهای مردان خدا بدست آر که حل مشکلات دارین وابسته همت ایشان است
والله الموفق **المُعِزُّ** عزت دهنده از اعزاز معنی عزیز گردانیدن واو هر کرا خواهد عزیز
دلها سازد و شرف و منزلت بخشد پیغمبران مرسل و اولیای کمل و درویشان خدا پرست عزت
داده او اند آنکه سر بر آستان او نهد او را در دین و دنیا سرفرازی و عزت بخشد و این عزت
زوال نه پذیرد و عزتی که باهل ضلالت و عصیان دهند برای ابتلا بود و آن عزت آخر مبدل
بذلت و خواری شود و عزتی که آنرا شرف دارین و بزرگی نشاتین توان گفت عزت دین
اسلام است که بوسیله محمد مصطفی احمد مجتبی صلی الله علیه و آله وسلم این عزت بخواص عباد و
صحابه کرام و ائمه اطهار و مریدان این بزرگواران میسر شده و از جمله اصحاب کبار در روز قیامت
این عزت به نکوترین وجهی نصیب امیر المومنین عمر بن خطاب رضی الله عنه باشد روایت است
که روزی امیر المومنین برای تحقیق مسئله دین و تسکین خاطر خود پیش ابی ابن کعب رضی الله عنه
که از اجله اصحاب بود رفت چون تسلی یافت دید که ابی ابن کعب گریه میکند پرسید سبب این
زاری هنگام ملاقات احباب چه خواهد بود جواب داد که یا امیر المومنین من از محمد علیه الصلوة
والسلام شنیدم که فردای قیامت دین اسلام با چهره نورانی در تلاش و جستجوی تو بر آید
و بدرگاه حقتعالی مناجات کند که خداوندا چنانکه عمر ابن خطاب مرا در دنیا عزت و آبرو
بخشنده تو او را امروز درجه نمایان و عزت بی پایان کرامت کن چون عمر رضی الله عنه

المعز

این حدیث از وی شنید سجدهٔ شکر الهی بجا آورد و در بتخانه رفته هفت بنده را آزاد کرد و امیر المومنین
عمر از این روز بکنیه مظهر الاسلام و معز الاسلام گویند و حضرت عمر رضی الله عنه چه توان پرسید که بحکم
الشیطان یفر من ظل عمر یعنی دیو می گریزد از سایهٔ عمر آن حضرت سرچشمهٔ هدایت بوده و بزرگان
دین از صحابه و امهات المومنین حتی که سید انام هم از عمر رضی الله عنهم حجاب می داشتند
و اگر احیاناً امری که خلاف قاعدهٔ اسلام باشد میکردند بمجرد دیدن صورت عمر از ان باز
می آمدند در کتب دین و سیر سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم تفصیل این مطلب مذکور است

۲۵ المذل

المُذِلُّ ذلیل و خوار کننده از اذلال بمعنی خوار کردن آنرا که ذلت او خواسته باشد
او را بسوی گناه و معصیت و انواع فسق و بدعت و اباحت مائل کند و حرص و آز مال و متاع
دنیاوی در دل او افکند که باندک قانع نشده زیاده طلبی کند و در خداوند عالم بگذاشته بهر
در بدر گردد برخلاف آن مردان خدا که از سوال ننگ و عار دارند و زاویهٔ قناعت اختیار
کرده گویند ~ دنیا اگر دهند نجنبم ز جای خویش من بسته ام حنای قناعت بپای خویش ار
بر دست دیگران نظر افکند و مال حرام بستاند و بپاس خاطر امرای روزگار که در انواع فسق
و معاصی گرفتارند امر معروف و نهی منکر را ترک نماید آخر علم و فضل او وبال آخرت شود که او را
زیاده از عوام در پیشگاه سیاست آرند و اگر چون امیر المومنین که معز الاسلام است عزت
اسلام مطمح نظر داشته از اهل فسق حذر کردی و بزجر و توبیخ آنها پرداختی حقتعالی او را هم در
دنیا و هم در آخرت شرف و منزلت بخشیدی و چون نظر حق تعالی بر دلهای بندگان است
که ان الله لا ینظر الی صورکم و لکن ینظر الی قلوبکم فرموده اند چنانکه خباثت باطن او از رو

حسد و تکبر و مانند آن در دنیا آشکار می شود ماده فساد کفر و نفاق او و بسبب محبت کفار و تولای بها
در روز قیامت ظاهر گردد که المرء مع من احب فرموده اند یعنی آدمی باکسی است که او را بدل دوست دارد
خواه محبوب او خدا و رسول بود یا دوستان آنحضرت باشند یا شیطان و نفس و اعوان او باشند نعوذ بالله
منها و چون او را بر حدیث شریف من تشبه بقوم فهو منهم وقوف کلی نیست تشبه میکند با مغضوبان الهی
و از اتباع سنت آنحضرت علیه الصلوة و السلام حرمان نصیب می باشد لاجرم اندیشه این است که در
یوم البعث با یهود و نصاری و هنود محشور گردد و اگر در توفیق بروی کشاده شدی خود را بجمیع وجوه
پیرو رسول آخر زمان ساختی و بتاویلات و تسویلات که مخالفان کتاب و سنت می کنند نه پرداختی و در
زمره اخیار است که صحابه کرام اند محسوب بودی ـ هر که در زی پاک کیشان است از بحدیث
نبی از ایشان است از با تو گویم که زی ایشان چیست از گر توانی بزی ایشان نیست از اتباع شریعت
نبوی از اقتدای طریق مصطفوی از تن باداب او در آوردن از دل باخلاق او بپروردن از
اگر اینها نه حد خود دانی از جهد کن آن قدر که بتوانی از کل ما کان کله یدرک از کله لایجوز ان یترک
والله الموفق و هو الهادی الی سبیل الرشاد **السمیع** شنونده و این سماعت او تعالی
محتاج قوت سامعه و گوش نیست و با وجود خداوندی عالم از لطف و کرم خود می شنود دعای
داعی را و اجابت میفرماید چنانکه فرموده اجیب دعوة الداع یعنی قبول میکنم و جواب می دهم سوال
سائل را و سماعت او تعالی از دور و نزدیک بر یک منوال و آئین بود بلکه سخنی که در دل گوئی و
حرفی که بالنفس خود زنی آنرا نیز می شنود اگرچه سائر مخلوقات ذی روح از پرتو فیض سماعت او
بهره حاصل کرده اند اما سماعت بندگان او در عالم برزخ تیزتر است که سخنی که بر بالین اموات و

سمیع

اهل قبور عرض کنی میشنوند. و آواز نعلین آنکه بمقابر گذر کنند می شنوند و معنی آیت و ما انت بمسمع من
فی القبور این است که مرده دلان عالم را زنده نتوانی کرد و بهدایت ایمان ایشان را حیات ابدی نمی توانی
داد پس فرو ماندگان گمراهی ضلالت را بگور استعاره کرده اند و بیان آیت انا وجدنا ما وعدنا ربنا
حقا فهل وجدتم ما وعد ربکم حقا این است که آنحضرت علیه الصلوة والسلام بعد جنگ بدر بسوی
قتلای کفار متوجه شده فرمودند که آنچه حق تعالی با ما وعده فتح و نصرت کرد یافتیم آیا شما هم وعدهٔ
پروردگار خود که خذلان و خسارت ابدی باشد یافتید یکی از اصحاب عرض کرد یا رسول الله
با اینها حرف می زنی ایشان می شنوند فرمود سماعت ایشان درین عالم از سماعت
شما تیزتر است چون کفار را این حال باشد دایره سماعت اولیای کرام و مقربان درگاه
الهی چه قدر وسیع خواهد بود ازین است که در شرع سلام بر اموات و تسکین خاطر آنها از
آیات قرآنی و ذکر الله و درود بر رسول الله مشروع شده چنانکه می گویند السلام علیکم دار
قوم مومنین انتم سبقتنا و انا ان شاء الله بکم لاحقون و در قرآن شریف آمده سلام علیکم
بما صبرتم فنعم عقبی الدار و نیز بعد سلام می گویند انتم سلفنا و نحن علی اثرکم یعنی ای برادران
شما در سفر آخرت سبقت و پیشی کردید و ما بر نشان قدم شما ایم یعنی زود باشد که ازین
زندان فانی بگلشن جاودانی رو آریم و این دار الغرور را گذاشته بدار السرور قدم برداریم

البصیر او تعالی بیناست بغیر چشم و بصارت حق تعالی این قدر کمال دارد
که هیچ ذره از ذرات کائنات بر وی پوشیده نیست چنانکه دانای آشکار و نهان است
همچنان بینای آشکار او نهان است هر عمل که در بسته کنی یا در پرده کنی بر وی منکشف است

البصیر

او تعالی در هر جا حاضر و در همه حال ناظر و نظر او هم در باطن و ظاهر است لاجرم پیروان شریعت
محمدی صلوات الله و سلامه علیه را حکم کرده اند که ظاهر و باطن هر دو درست و پاک دارند و
ظاهر را عنوان باطن قرار داده اند اگرچه مجرد طهارت ظاهر با آلودگی باطن بکار نیاید اما امید است
که چون آدمی در طهارت ظاهر کوشش وافر بکار برد همین این طهارت باطن او نیز پاک گردد و کسیکه بر
اسم البصیر بدل و جان ایمان آورده باشد خلوت و جلوت در باب امور شرعیه و امتثال اوامر و
نواهی در حق او یکسان بود و از ریا و سمعه توبه کند و از الحاد و زندقه اجتناب نماید و زدست ۵
ملحد گرسنه در خانه خالی بر خوان از عقل باور نکند کز رمضان اندیشد و آنچه در حدیث شریف
آمده که زنا العین النظر یعنی زنای چشم نظر کردن است بشهوت غیر محرم را نشان کمال ایمان
بر اسم البصیر است که بشوخی و شوخ چشمی نگاه کردن دلیل بیخبری از قدرت بصیر است زیرا که نظر
مهیج شهوت است و چون شهوت هیجان کند خوف خدا از دل برخیزد و آدمی بر نامحرم چنان
افتد که سگ و خوک نر بر ماده افتد و از نظر ناظران شرم نکند پس نظر شهوت آدمی را با سگ
و خوک برابر بلکه از آن بدتر کند که قوت بهیمی و سبعی در آنها غالب است و این انسان حیا
با وجود ادعای ایمان و اسلام راه هدایت گم کرده در گو ضلالت افتاده و آخر سفاهت او
از غلبه شهوت بجای رسید که از بصارت و سیاست خداوند بصیر یک قلم غافل شده که
او تعالی در زنای که بغیر احصان بعمل آید صد دره قرار داده که فاجلدوا کل واحد منهما مائة
جلدة فرموده اند و جای که هر دو فاعل و مفعول محصن باشند که یکبارگی را اتفاق نکاح افتاده
رجم یعنی سنگسار کردن و درین سیاست زانی را هلاک کردن مقرر شده و در باب لواطت

قول علما مختلف است بعضی قائل اند بجد زدن هر دو و بعضی قائل تعزیر اند و در درر می گوید که هر دو
در آتش بسوزند. و در حاوی می گوید که دره زدن اصح است و در فتح القدیر می گوید که تعزیر دهند
و در زندان کنند تا بمیرند یا توبه کنند و اگر کسی لواطت را عادت خود ساخته باشد حاکم اسلام
او را برای سیاست و عبرت دیگران قتل کند و در فقه جوهره آورده که استمنا یعنی منی بحرکت
دست برآوردن و ترک نکاح کردن هم حرام است کسیکه مرتکب این فعل شود او را تعزیر دهند
و در حدیث شریف آمده که لوطیان در بهشت نروند و در بحر الرائق آورده که لواطت
بدتر از زنا است زیراکه حرمت لواطت از سه جهت یعنی عقلا و شرعا و طبعا ثابت می شود
و حرمت زنا فقط عقلا و شرعا ثابت می شود و زنا طبعا حرام نیست چه حرمت آن
از تزوج و اشترا زائل می شود بخلاف لواطت که در همه حال حرمت آن باقی است و
کسیکه لواطت را حلال داند نزد جمهور فقها تکفیر او روا بود و کذا فی المجتبی و از آیه نساءکم
حرث لکم فاتوا حرثکم انی شئتم مجرد جماع و وطی مراد است هر جایی که خواهد و اراده رخصت
لواطت با زن طریقه بطالت و دلیل ضلالت باشد **اَلْحَكَمُ** حاکم و بسیار
حکم کننده که حاکم اوست دیگران محکوم اند هر کار آن کند که او خواهد از حکم بر گرد کار
نتوان کرد و حکومت گاه او در دنیا بواسطه شرع رسول آخر زمان دار العدالت حاکمان
و مفتیان اسلام و قاضیان است که بر طبق کتاب و سنت و اجتهاد ائمه مجتهدین مذاهب
اربعه فتوی می دهند و در دار عقبی حکومت گاه این حاکم عادل روز قیامت است که آنرا
یوم الفصل و یوم الدین نامند مالک یوم الدین و ملک یوم الدین و احکم الحاکمین صفت

این حکم ذوالمجد والکرم است تعالی شانه و در سورة التین برای توکید و تاسیس مایهٔ حکومت خود می فرماید الیس الله باحکم الحاکمین یعنی آیا نیست خالق عالم حکم کننده تر یعنی افضل از جمیع حاکمان استفهام اقراری است لاجرم در حدیث شریف آمده که چون این تلاوت کند سامع و قاری گوید بلی ربنا انت حاکم ونحن علی ذلک من الشاهدین آری خداوندا تو حاکمی و ما بر این مطلب عمده از جمله گواهانیم و نیز حکم در میان بندگان کسی را گویند که بطریق تحکیم در میان دو مخالف حکم کند و این بر مثال نائب و وکیل باشد و هر یکی فی الجمله در اعانت و تائید موکل خود بدل کوشد و بعد تقریر احوال طرفین امری که حق باشد بران هر دو حکم متفق شوند و از ننگ و تعصب اجتناب نمایند چنانکه حق تعالی در اصلاح ذات البین می فرماید وان خفتم شقاق بینهما فابعثوا حکما من اهله وحکما من اهلها یعنی چون اندیشه وقوع خلاف میان شوی و زن باشد مقرر کنید یک حکم از خویشان مرد و یک حکم از خویشان زن که در اصلاح طرفین کوشند پس حقتعالی توفیق دهد هر دو را که بموافقت باشند و حسن معاشرت بجا آرند ٭٭

اَلْعَدْلُ

العدل: عادل و دادگر مصدر است بمبالغه بر اسم صفت اطلاق کنند و صفت عدل مر حق تعالی را که مالک الملک است سزاوار بود و عدل او تعالی موجب انتظام امور معاش و معاد گشته و جزای اعمال بندگان از خیر و شر منوط بصفت عدل است و حقتعالی از ظلم و جور مبرا است و قهر و غضب او در حق ظالمان و عاصیان هم نشان عدل او است آیهٔ فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره از جزای کردار و فضل و عدل آن کردگار خبر می دهد اکنون باید دانست که قیام سموات بعدل است و

آسمان و زمین و مافیها از چشمهٔ عدل او آباد و شاداب اند و چون عدل را بمعنی تعدیل و اعتدال و توسط
بین الامرین تصور کنند صحت بدن و روح و ثواب عمل از ان مستفاد شود که افراط و تفریط در هر
امری و کاری زیان دارد و اعمال بندگان را از درجهٔ قبول بر اندازد و ازینجاست که تعدیل ارکان
در نماز واجب شده و عدل فی القسمه مر قاسم را و عدل میان ازواج مر شوهر را لازم گشته که
در نان و نفقه و دور کردن بر زنان حره رعایت مساوات واجب است و فی الواقع تکثیر
ازواج کسی را لائق باشد که از جور و میل حذر کند و بر عدل قادر باشد اگر نتواند بر یکی قناعت
کند و کسانیکه زنان متعدده دارند و عدل با هر یکی نکرده بسوی یک زن که در حسن و جمال و
مال و سال ممتاز باشد پردازند عاصی شوند و در مواخذهٔ آخرت گرفتار آیند فان خفتم
ان لا تعدلوا فواحدة فرموده اند اما در دور و طواف محض مثبوت شرط است و جماع با هر یکی
در نوبت او شرط نیست چنانکه حضرت علیه الصلوة والسلام در ازواج مطهرات چون عدل
میکردند و می فرمودند خداوندا آنچه در قدرت من است بجا آوردم اما اگر در محبت دل بیشی و
کم واقع شود تو آمرزگاری دیگر باید دانست که صفت عدالت بنیان ریاست و ملکست
لاجرم این صفت برای تعلیم سلاطین زمانه و حکام روزگار از باری تعالی برای مصالح عباد
در وجود آمده و از اهل حکومت در روز قیامت اول از عدل سوال کنند و هر کتخدا که خانه
خود حکم بادشاه دارد در باب عدالت او هم سوال واقع شود که چگونه تدبیر منزل کردی
زن و فرزند را بمسائل دین آموختی چنانکه در حدیث شریف آمده کلکم راع و کلکم مسؤل
عن رعیته یعنی هر یکی از شما نگهبان و رئیس است و با هر یکی در باب رعیت و لواحق او

سوال واقع شود روایت است که در روز محشر اهل و عیال مردیکه در تعلیم مسائل دین کوتاهی
کنند و به نماز و روزه تاکید نماید حسنات او را ستانده باهل و عیال او دهند و فرشتگان گویند که این
مرویست که زن و فرزند ثواب اعمال او در ربودند دیگر باید دانست که از میان سائر انبیا حقتعالی
رسول آخر زمان علیه الصلوة والسلام را بصفت عدل ممتاز ساخته چنانکه از ملاحظه قواعد شریعت
محمدی علی صاحبها التحیة والسلام مستفاد می شود در کتاب الحدود که اگر مومن بناحق کافر را
بکشد او را در قصاص بکشند وکذالک مراعات حال ذمی که در سایه مسلمانان پناه گرفته باشد
لازم شده و با همسایه کافر نیز احسان و مدارا لازم است که از مسلمان او را اذیت و رنج
نرسد و از طفیل تربیت سید عالم در سائر صحابه کرام که هادیان شریعت و طریقت اند این صفت
ساری گشته خصوصا در شیخین یعنی امیر المومنین ابوبکر و عمر رضی الله عنهما اند این صفت بر گزینه
سرایت کرده زیراکه کمر بستن صدیق بر جهاد و قتال با آن مردم که بعد وفات سید عالم از
زکوة شتران ابا کردند از راه عدل بوده و فرمود که اگر یک پای بند شتر ندهند بکشتم آیا
در حیات من دین سید عالم ضعیف شود و عدالت امیر المومنین عمر رضی الله عنه که اکثر احکام
الهی مطابق رای او بوحی نازل شده اظهر من الشمس است و دین اسلام که عاشق جمال اوست
و در روز قیامت او را طلب کند هم به برکت معدلت او بود که اصل اصول در ملت بیضا
و شریعت غرا انصاف و دادگستری است و عمر ابن العزیز که از اولاد عمر فاروق است هم
بصفت معدلت ضرب المثل گشته چنانکه گویند که از غیب برسند او یک پارچه قرطاس افتاد
و در آن بقلم قدرت نوشته بود براة من الله العزیز لعمر ابن عبد العزیز چون خواهی که صفت

عدل گاهی دریابی درشت است جور و ظلم لختی تامل کن که فائده نور بملاحظه ظلمت روشن گردد
که ظلم اولا نشان کفر و شرک است چنانکه از زبان لقمان علیه السلام در حق پسر او ناصحانه
می فرمایند یا بنی لا تشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم ای پسر شرک مکن بخدا بدرستی که شرک
ظلم بزرگ است از روی ناسپاسی که آدمی با خالق و رازق دیگری را انباز کند و مکافات
احسان به بدی و اساءت ادب نماید و آیه هل جزاء الاحسان الا الاحسان فراموش سازد (بے ادبی ۱۲)
حالانکه بندهٔ ضعیف را یارای تلافی و تدارک نعمات و احسانات الهی نیست پس احسان
آدمی در برابر احسان خداوند عالم همین است که از شرک و کفر و معصیت و نافرمانی او اجتناب
کند و هم نزد کسانیکه بر امور آخرت ایمان آورده اند امتثال اوامر و نواهی و بجا آوردن فرائض
الهی و سنن رسالت پناهی موجب نجات آخرت و سعادت ابدی است و ظلم را بسیلاب
پر زور تشبیه داده اند که عمارت محکم دولت را از پای در آرد عادلان همیشه دوست کام
و ظالمان دشمن کام باشند پس ظالم را باید که از آه یتیمان و بیوه زنان و دعای بد مظلومان
چنان حذر کند که از آتش سوزان حذر کنند ؎ پنداشت ستمگر که ستم بر ما کرد / در گردن
او بماند و بر ما بگذشت ؎ نماند ستمگار بد روزگار / بماند بر او لعنت پایدار

اللطیف

۳۰ اللطیف

عالم بباریکیها و دقیقها و نرمی کننده با بندگان از لطف بمعنی رفق و نرمی و نازکی در کار
و کردار و نیکی کردن با کسی ؎ لطیف و کرم گستر کارساز / که دارای خلق است و دانای
راز / بر احوال ما بوده علمش بصیر / بر اسرار ناگفته لطفش خبیر / و در آیه لا تدرکه الابصار

[illegible]

آیت بر عدم رویت مومنان در روز قیامت دلیل گیرند راه گم کرده اند زیرا که ظاهر الفاظ
این آیت نفی ادراک میکند نه نفی رویت و ادراک دریافتن چیزی باشد من حیث هو هو
و ظاهر است که نظر و بصر آدمی چنانکه در مرئیات بحقیقت آن از روی العاد ثلثه وغیره می رسد
بکنه ذات باری نرسد پس از ادراک احاطه علمی خواسته اند و این مختص بذات باری است
و آنچه منکران رویت باری در عقبی آیهٔ لن ترانی را دلیل قوی می دانند انکار بداهت میکنند
که این نفی ابد متعلق بدنیا است که کسی در دنیا حق تعالی را بچشم سر نه بیند و در آخرت حق تعالی
بلطف و کرم خود در چشم صلاحیتی دهد که از جمال او لذتی دریابد که روز قیامت روز کشف و
شهود است چنانکه فرموده اند یوم یکشف عن ساق و یدعون الی السجود فلا یستطیعون و این
در حق کسانی است که در دنیا نماز نمی کردند چون ایشان را در قیامت برای کردن سجده
حکم شود جوارح و فقرات (اعضای بدن) پشت مدد نکنند پس ذلیل و خوار شوند و در جلالین گفته که کشف ساق
کنایه از هول روز قیامت باشد و در حدیث شریف بر ظاهر الفاظ حکم کرده کشف ساق باری (ظهور آثار قدرت)
جل شانه گفته اند و بر ظاهر این ایمان آوردن لازم است پس کشف ساق از قبیل تشبیهات باشد
است که در قرآن و حدیث مثل ید و وجه و رجل بسیار آمده چنانکه در اسم قدوس مذکور شد

و علمای اهل سنت رویت را بآیات قرآنی و احادیث نبوی ثابت می کنند مثل وجوه
یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة یعنی چهره ها آن روز تازه شگفته باشند بسوی پروردگار
خود نظر کنندگان پس نظر در این آیت بمعنی دیدار و رویت است و کلام الله از لغو و عبث
پاک است تا گفته شود که بندگان نظر کنند اما هیچ نه بینند اصحاب رضی الله عنه از آن حضرت

سوال کردند هل نری ربنا یوم القیمة - یا رسول الله آیا پروردگار خود را در روز قیامت خواهیم دید
در جواب فرمود نعم انکم سترون ربکم کما ترون القمر لیلة البدر یعنی آری تحقیق که شما عنقریب خواهید دید
پروردگار خود چنانکه می‌بینید ماه را در شب چارده درینجا تشبیه رویت برویت است نه تشبیه
مرئی بمرئی یعنی بی شک و شبهه او را خواهید دید بر وجه تد و پر نخواهید دید که حقتعالی از عوارض
جسمانی پاک است و کمالات اسم لطیف از روی رفق و نرمی و کرم از اسم کریم ظاهر شود انشاء الله
تعالی **الخبیر** آگاه و خبردار از خبرت بمعنی آگاهی اخبار احادیث و خبرها اخبار خبر
دادن و از آثار این صنعت جلیله این است که اخبار غیبی از عالم معاد و بعث و نشر و ثواب
و عذاب و میزان و نامهای اعمال و عبور کردن بر پل صراط و نعمات بهشت و آفات دوزخ
بواسطه کتاب الله و احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بمهتدیان یعنی طالبان
هدایت رسیده و بحکم این آیت یومئذ تحدث اخبارها بان ربک اوحی لها که زمین
در روز قیامت ظاهر کند آن کوائف و اخبار که بنی آدم بر پشت وی عمل کردند و این تحدیث
ازین قبیل است که حق تعالی حکم کرد که بگو پوست کنده آنچه دانی و دیدی که عاصیان را دیگر
جای انکار و محل تکرار نماند و هم حفظه و کراما کاتبین از نگهبانان و از اخبار نویسان عمل
الیوم واللیله اند چنانکه فرموده اند ان علیکم لحافظین کراما کاتبین یعلمون ما تفعلون
بدرستیکه بر شما نگهبانان اند نویسندگان نیک می دانند آنچه شما میکنید و نیکی و خوشخوی
این نویسندگان انسان است که بنده چون عمل نیک کند فی الفور داخل دفتر میکنند و
اگر خطائی و معصیتی از وی صادر شود توقف میکنند در نوشتن بمکن که از آن توبه کند

واین مهلت وتوقف ایشان دلیل مکارم اخلاق است لهذا به کراما کاتبین نامزد شدند وآثار
کرامت اسم خبر این است که گناه بندگان را می پوشد وبنده را از اسرار بنده دیگر بلکه از اکثر اعمال
ظاهر او که در خلوت کند خبردار نمیکند واین پرده فی الحقیقت از مقتضای شرم کرم
است که گوارا نمی کند که بنده او رسوای عالم شود در دنیا واز این جهت او تعالی را
ستار العیوب گویند حق تعالی می داند ومی پوشد همسایه نمی بیند ومی خروشد و مر
خداوند عالم را بر مثال کارخانه شاهی مخبران اند که با اعمال نیک عباد بر آسمان صعود کنند وملائکه
لب تحسین وآفرین کشایند وباوجود عدم مزاحمت در ابواب سموات چون عمل نورانی می
بدرگاه حق جل وعلا عرضه دهند وملائکه زبان ستایش بکشایند حق تعالی فرماید ای فرشتگان
نظر شما بر ظاهر حال اوست ونظر من بر دل اوست چون باطن او از انواع خبث ورجس پاک
نیست این عمل را بر روی او بزنید واین مضمون خلاصه حدیث شریف است ونیز او تعالی
را فرشتگان اند مخبر که بر آن حضرت علیه الصلوة والسلام تحفه درود امت او در اطباق نور
گذاشته عرض کنند که فلان بنده از پیروان آن حضرت این قدر درود بکمال شوق وشغف خوانده
وتمنای لقای مبارک ودیدار شریف دارد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم
را از ملاحظه این هدیه وشنیدن این تمنا بشاشت کلی وفرحت دلی حاصل می شود نظر
برین فایده جلیله در علمای این امت مرحومه قاعده فقهی مقرر شده که الصلوة علی النبی صلی الله
علیه وآله وسلم لا تتداخل والثناء علی الله تعالی یتداخل یعنی چون اسم مبارک محمد

رسول الله مذکور [illegible]

بتکرار بر زبان آید یک بار ثنا خواندن مثل تعالی شانه وعم امتنانه ومانند آن کفایت میکند
عدم تداخل در باب درود وتداخل در باب ثنای باری تعالی همین است که مذکور شد چون محمد
مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم محبوب الهی اند لاجرم درستی وصحت این مسئله بر مومنان مصدق
وعلمای اہل شرع مستور ومخفی نیست واین مسئله را در وسیلة النجات که شرح اسمای رسول کریم
صلی الله علیه وآله وسلم است نیز ذکر کرده ام وخود خواندن درود بران صاحب مقام محمود که موجب
برکات بیشمار است مختار وپسندیده خالق ارض وسما است که آیه ان الله وملائکته یصلون
علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما بران دلالت می فرماید والله الموفق

الحلیم بردبار یعنی آنکه او را خشم وغضب از جای نبرد وباعث بر استعمال عقوبت
وعذاب نگردد از حلم بمعنی بردباری وبرداشت وحلم بزرگترین مکارم اخلاق است ودر
کتب اخلاق نوشته اند که چون حلم را مقلوب کنند ملح شود بمعنی نمک وچنانکه الوان نعمت
بی نمک مزه ندهد همچنان اقسام خوشخوئیها بی پیرایه حلم هیچ است مثلاً اگر مرد کریم وصاحب
سخا برابرام درویشان از جای رود ویا بر حرف درشت سائلان تندخوی کند از حوصله
فراخ محروم باشد وحق تعالی که بادشاه آسمان وزمین است از مناجات سائلان نرنجد
واز اساءت ادب که با او کفار وغیرهم کنند بر سر عقوبت علی الله نیاید ۵ اگر بر جفا
پیشه بشتافتی که از دست قهرش امان یافتی وازبنی آدم هرکه ازین صفت متصف
باشد بحکم کاد الحلیم ان یکون نبیا بکمال شرف انسانی رسیده باشد وآنچه میگویند
نعوذ بالله من غضب الحلیم نسبت بخدا وند عالم وفردی از افراد بنی آدم بیانش این است

که خداوند صاحب حلم چون بحر عمیق و دریای فراوان که به سنگ تیره نگردد متحمل و بار بردار باشد
اما چون کار از حد بگذرد و از جانب دیگر به هیچ عنوان آثار صلاحیت بنظر نیاید و ترک معصیت
و توبه و انابت بر منصه ظهور جلوه گر نشود آن همه بار که بر دوش عنایت کشیده بود بر
سر این خودرای و خودسر انداخته او را سنگسار فرماید چنانکه گفته اند حکم حق با تو مواساها
کندها چونکه از حد بگذری رسوا کندها و در حق مردان راه آلهی همین مثال بخاطر آرند که چون آنها بند
را ببینند که از شوخی و شوخ چشمی در نمی گذرد چندان بر سر غضب آیند که ما فوق آن متصور نباشد
و پیش ارباب دانش غضب حلیمان آن انحراف از جاده مستقیم محاسن اخلاق نخواهد بود که این غضب
بحکم الکی آخر الدوا، درمان درد نافرمان بران است و آنچه در وصف سید عالم حدیث
وارد شده که انا الضحوک القتول یعنی من خنده کننده و قاتل ام با این مطلب ربطی و مناسبتی
وارد و آیه انهم یکیدون کیدا و اکید کیدا فمهل الکافرین امهلهم رویدا اگر در آن کید کفار
و تلافی آن از طرف خداوندگار بهمان صفت بحکم علاج الفاسد بالفاسد و امهال مذکور است
بر حلم و غضب خداوند تعالی دلالت می فرماید پس اگر کسی را در برابر کفران نعمت مهلتی و فراغتی
و فرصتی دهند بران مغرور و بی فکر نباید بود که فی الواقع این امهال نشان خرابی حال و مآل است
العظیم بزرگ قدر که عظمت و بزرگی او در عقل و قیاس نگنجد و بزرگان روزگار
و امرای عالی مقدار بزرگی داده او یند و این بزرگی فی الغالب کسی را دهد که غاشیه خدمت
و امتثال اوامر او بر دوش جان گرفته باشد و در راه مولا خود را ذلیل و خوار کند و اگر حرفه
پیش گیرد مثل غله فروشی و بزازی و غیر آن خود را از دغا و خیانت نگاه دارد زیرا که این

العظیم

خداوند صاحب عظمت را روزی پیش می دهد که در آن روز امر امر اوست و حکم حکم اوست و آن
روز را یوم عظیم ذکر فرموده اند و در حق تاجران خیانت پیشه می فرمایند ویل للمطففین الذین
اذا اکتالوا علی الناس یستوفون و اذا کالوهم او وزنوهم یخسرون الا یظن اولئک انهم مبعوثون لیوم
عظیم یعنی خرابی است مر کوتاهی کنندگان را در کیل و وزن که چون غله از دیگران ستانند استیفا
کنند و چون دیگران را پیموده یا وزن کرده دهند خساره کنند آیا نمی دانند ایشان که آنها برانگیخته
شوند در روز قیامت که روزی است بزرگ و درازی او مقدار پنجاه هزار سال است
و در آن روز یکی مرد دیگری را بکار نیاید بلکه آدمی از برادر و مادر و پدر و زوجه و فرزندان خود دیگر بگریزد
که مبادا از وی نیاورند یا او را با خود گرفتار بند بلا نسازند و هر یکی در فکر و تشویش حال خود
مبتلا بود و این مضمون آیت قرآن است و نشان عظمت این خداوند غالب این است که
انبیای اولوا العزم از کردار و کردهای خود که بحسب بشریت بعمل آمده بود شرمسار بوده در باب
شفاعت بندگان پریشان روزگار بدرگاه حضرت غفار جرات نکنند و یکی بر دیگری
این کار را اندازد آخر چون نوبت بسید المرسلین محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام رسد آنحضرت
از فرط دانش و کیاست که دیگران را آن مقدار نصیب نشده مصلحت داند که این وقت
عجز و الحاح و فروتنی و سجود است پس سر دولت بر خاک عبودیت نهاده حق تعالی را
حمد و ثنا گوید حکم شود آن حضرت را که سر از سجده بردار و هرچه خواهی بخواه چون بدین بشارت
آن حضرت دریابد که دریای رحمت خداوند عظیم الاحسان در جوش است برای بخشایش
عاصیان عرض کنند پس حال مشکل بندگان و کشاد کار ایشان در روز عظیم البته فضل و

احسان نبی رئوف رحیم بود صلی الله علیه وآله وسلم واکثر این عصات ازان جماعت اند
که باوجود کوتاهی در عبادت الهی که در دنیا از عوارض نفسانی واغوای شیطانی دست داده بود
اکثر درود می خوانند که سبحه در دست گرفته اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد گفتن چندان دشوار نبود
وبا امیر المومنین ابوبکر صدیق که یار غار رسول مختار ومرید غمگسار بود در دل محبتی می داشتند ودیگر
خلفای راشدین ائمه دین خیال میکردند واوشان را از جور وظلم وستم پاک ومبرای می دانستند
زیراکه ابوبکر وعمر دو خسر آن سرور بودند وعثمان وعلی نسبت دامادی می داشتند پس شیخین وختنین رسول را
اکرام کردن و بدل دوست داشتن نشان محبت رب العلمین وسید المرسلین بود ومحبان خلفای
راشدین را اهل سنت وجماعت گویند **الغفور** بسیار بخشنده وآمرزنده وبیان این
اسم مبارک در غفار گذشت ای برادر اگر در اسمای حسنی صفت غفار وغفور مذکور نمی فرمودند
در دل عاصیان را چاره نمی بود پس این دو صفت جلیل القدر حرز جان مومنان است ای
اکنون باید دانست که حق تعالی در فرقان مجید از لسان انبیا چندین طور قاعده دعای
مغفرت برای خود وخویشان وبرادران اسلام تعلیم فرموده که از کلام رب علام سوال
کردن سریع الاجابت باشد ربنا آمنا فاغفر لنا وارحمنا وانت خیر الراحمین ایضا رب اغفر
وارحم وانت ارحم الراحمین ونیز رب اغفر لی واخی وادخلنا فی رحمتک وانت ارحم الراحمین
ونیز ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین * رب انی ظلمت
نفسی فاغفر لی ربنا لاتجعلنا مع القوم الظالمین انت ولینا فاغفر لنا وارحمنا وانت خیر
الغافرین ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولاتجعل فی قلوبنا غلا للذین

امنوا ربنا انک رؤف رحیم ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر ربنا اغفر لی ولوالدی

ودعای مغفرت برای استاد و مرشد و سائر مومنین و مومنات نیز مشروع است همچو ربنا اغفر لی ولوالدی

ولاستاذی ولمشایخی ولجمیع المومنین والمومنات والمسلمین والمسلمات برحمتک یا ارحم الراحمین و یا

خیر الغافرین و خواتیم سوره بقره که مشتمل بر تضرع و ابتهال و خشوع و خضوع و ایمان بر خدا و رسولان و

کتب و ملایکه است اسرع است در اجابت از امن الرسول تا آخر مرد مومن را باید که آنرا ورد کند

و فضیلت این آیات شریفه در احادیث بسیار آمده و آیه ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وکفر عنا سیاتنا

و توفنا مع الابرار بخواند و معنی توفنا مع الابرار این است که خاتمه ما با جماعه نیکان کن یعنی ما را

از طریق حق منحرف مگردان که در آیات متشابهات تاویلات بیجا نکنیم و در زمرهٔ الراسخون فی العلم که

از شک و شبه خود را بری دارند داخل شویم و از عذاب دوزخ که مشتمل بر تیزی آتش و گزیدن

مار و گزدم و زدن و کوفتن بگرزهای آتشین و طعام های زهری و آب گرم قاطع امعاست پناه

باید خواست ربنا اننا امنا فاغفر لنا ذنوبنا وقنا عذاب النار و عاشقان الهی از آتش جدائی

و حرمان درگاه رب العزت هم پناه می طلبند که این دوری سبب نزدیکی دوزخ است ع

فراق دوستان هم بدین نشانی باشد از دوزخ اعاذنا الله غلط گفتم که دوزخ زو نشان باشد ع

لطیفه شریفه ای برادر آدم علیه السلام چار صد سال برای گناه خود گریست

و مغفرت خواست تا توسل بمحمد علیه الصلوة والسلام نکرد گناه او را نه بخشیدند تو نیز

بر دامن سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم اعتصام کن و در هر کاری وسیله آنحضرت

را طلب کن که محمد رسول الله را از آن فرستاده اند که از بهر جمله عالم سرچشمه رحمت و فیض

باشد و توسل بآن حضرت آنوقت تمام شود و صورت کمال گیرد که پیرو ملت و شرع او باشی و اتباع سنت آنحضرت کنی چندانکه مقدور باشد که میامن و برکات اتباع از حد حساب بیرون است آدم علیه السلام از امت آن سرور در ظاهر نبود باوجود آن پیروی و توسل و اقتدای آنحضرت کرد تو که خود را از مریدان سید عالم میگوئی و ایمان آورده چرا از سعادت اتباع وامانده دشت حرمانی والله الموفق دیگر باید دانست که خواهنده مغفرت را تائب گویند و توبه آدمی آن وقت سود دهد که نصوح باشد یعنی دیگر گرد گناه نگردد و بدل از معصیت کاره باشد و آن توبه که آنرا قیام نبود یعنی امروز توبه کرد و فردا آنرا بشکست بلهو و بازی می ماند و بنده مومن را نزیبد که با خداوند خود بازی و استهزا کند و الا در ان جماعت بی ادبان او را داخل کنند که می گفتند انا معکم انما نحن مستهزؤن الله یستهزئ بهم ویمدهم فی طغیانهم یعمهون یعنی کافران در ابنای جنس ظاهر می کردند که ما با شما ایم استهزا میکنیم با محمد و مسلمانان حق تعالی می گوید حق تعالی هم استهزا میکند با ایشان و می کشد ایشان را در عدوان و طغیان در عالمی که راه گم کردگان اند. ملخص سخن این است که از دولت غفران کسی بهره ور کنند که از کرده خود پشیمان شده دست انابت بامید اجابت بدرگاه حق جل و علی بردارد و روی از هر طرف بر در خداوند غفور رحیم آرد

الشکور شکر کننده ملا علی قاری در شرح حزب اعظم گفته الشکور الذی یعطی الجزیل علی العمل القلیل یعنی شکور کسی را گویند که برای عمل اندک ثواب بسیار دهد از شکر بمعنی سپاس داشتن و ثنا گفتن پس شکر گذاری حق در باب بنده ضعیف این است که او را ثواب فراوان در دار آخرت دهد و پیش ملایکه ثنا و ستایش بنده کند مثل مجدنی عبدی و

حمد لی و لعیدی ما سال یعنی تمجید و تحمید من گفت بنده من و هست بنده مرا آنچه او خواهد و من بنده
در رساله شکر نعمت که پیش ازین نوشته شد انواع شکر الهی را بیان کرده ام اما درین مقام مجملاً
این قدر دانستنی است که چون خداوند عالم خود شاکر و شکور باشد ترک شکر از بندگان
چگونه روا دارد و لهذا در سورهٔ فاتحه اولاً به تعلیم قاعدهٔ حمد و شکر پرداخته و آن سورهٔ جلیل القدر
را که حاوی بر مطالب همه فرقان است دیباچه کتاب مستطاب خود نموده ای دفتر
حسن ترا فهرست خط و خالها تفصیلها پنهان شده در پردهٔ اجمالها و بحکم آیه لئن شکرتم
لازیدنکم ادای شکر نعمات الهی از مال و منال و علم و جمال و فضل و کمال و جاه و حشم و گنج و خدم
و مانند آن موجب زیادت و ترقی و برکت آن نعمات است و در ترک شکر قاطبهٔ اندیشه
این است که برکت از مال و دولت او برخیزد و اقبال او زوال یابد و ادبار روی نماید و چون
حق تعالی خود شکور است شیوهٔ شکر از بندگان می طلبد قوله تعالی اعملوا آل داؤد شکرا
و قلیل من عبادی الشکور **العلیّ** بلند و برتر که در رتبه فوق او نباشد از علو و اعتلا
بمعنی بلندی و بلند شدن و با وجود بلندی تخت او که عرش نام دارد علم او محیط بسیط زمین
گشته محیط است علم ملک بر بسیط قیاس تو روی نگرد و محیط و چون کلمهٔ لا اله الا الله
که از زبان بندگان مخلص بر آید ملایک بالا برند عمل صالح مثل نماز و روزه و حج و زکوة
و دیگر حسنات در ارتقا و ارتفاع آن تائید میکنند پس در نفس الامر ملایک قوت پرواز
بکلمه طیب از اعمال صالحه بندگان دست می دهد که هدیه و تحفه ابرار را لایق درگاه پروردگار
می شناسند بر مثال درگاه پادشاهان صاحب عدالت که تحفه و هدایای مردم ادا ... داد ...

را قبول میکنند الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه فرموده اند وبحکم ان الله طیب لا یقبل
الا الطیب تن پاک جامه پاک و اکل حلال وصدق مقال سبب قبول او راد واذکار می باشد
واین علی را با علی نیز وصف کنند **الکبیر** بزرگ که کبریای او بر همه کار بر روز کار غالب
آمده والکبریم لقب زیبا ولغت پسندیده اوست بمعنی بزرگ تر سه زهی جاه وزهی شان و
زهی فرّ تعالی شانه الله اکبر ز همه کبیران و صغیران در آسمان و زمین نواخته و پرداخته او اند
سه مراد ار سد کبریا و منی او که ملکش قدیم است ود ذاتش غنی از دهر معصیتی و گناهی که این
پادشاه کبیر را بسیار بغضب آرد آنرا کبیره گویند وآنچه در زبونی فروتر بود آنرا صغیره نامند
وآنچه در بعض احادیث آمده که فلان عمل کفاره گناهان است مراد از آن صغائر باشد
نه کبائر که کبائر را جز به توبه نه بخشند ولیکن اگر آدمی را توفیق توبه در دنیا دست نداد و
بدار بقا رحلت کرد امید است که بشفاعت سید المرسلین وعنایت الٰهی بخشیده شود و آنچه
از کبائر بحق العباد تعلق دارد مثل خون ناحق وخوردن مال یتیمان در عفو آن رضای
خصم شرط است ودر باب قرض گفته اند که در مقابله دام یکدرم هفتاد نماز مقبول معطل
ومهمل ماند وشرک وکفر وترک سنت از روی تحقیر واهانت اکبر کبائر بود نعوذ بالله منها
واین کبیره آدمی را بر خاک مذلت وهوان اندازد وها ویه جهنم را قرارگاه او سازد چنانچه
از آیة ومن یعص الله ورسوله الآیه صراحةً معلوم میشود **الحفیظ** حافظ ونگاهبان
ونگاه دارنده ودو ما ماخوذ از حفظ بمعنی نگاه داشتن واز آثار این اسم فیض بار این است که
حق تعالی در آفرینش آسمان و زمین و آنچه در وی است از آدمی وحیوان وطیور وغیره

الکبیر

الحفیظ

از قانون محافظت کلی و جزوی دقیقهٔ فروگذاشت نکرده مثلاً زمین را باوتاد جبال محکم کرده
تا نلرزد و اجرام آسمان ها را که سبع شداد اند از فلزات ساخته چنانکه در سهم الرافع مذکور شد
و عرش و کرسی را بر دوش فرشتگان نهاده و فرشتگان را بازوی های متعدد داده چنانکه
فرموده اند اولی اجنحة مثنی و ثلث و رباع یعنی ملایک صاحبان جناح اند بعضی را دو بازو
است و بعضی را سه یا چهار بازو است که از آن قوت پرواز را محافظتی دست دهد
و قنادیل عرش را در غایت استحکام ساخته و روشنان فلک را که بعضی از آن ثوابت
و بعضی سیاره اند از باد مخالف نگاه داشته که چراغ مهر و ماه بریک منوال در روز و شب
روشنی دهد و در آفرینش آدم علیه السلام که ابو البشر اند خاک را ماده جسم او گردانیده
که از پیوستی که در وست بسبب امتزاج عناصر که آب و هوا و آتش اند در اجزایش بعد
کسر و انکسار تماسکی و تمالکی پدید آید و چون آوند سفالین که آن را در آتش بسوزند سستی
واضمحلال از نهادش بدر رود و جنین را در پردهٔ مشیمه که اندرون رحم می باشد جا داده
که از آفات درونی و برونی محفوظ ماند و قوائم و دعائم وجود او را باستخوان ها و اعصاب
داده و رباطات و شرائین محکم نموده و اینها حکم ستون و ریسمان های متعدد دارند
نسبت بخیمه که اگر ستونی و ریسمانی علی الفرض و التسلیم بسبب حادثه از حوادث سست گردد قیام
بنای وجودش بر دیگر ستون ها باشد و حواس خمسه ظاهری را که سامعه و باصره و ذائقه و
لامسه و شامه باشد در صماخ و طبقات چشم و بالای زبان و تحت جلد و بیخ بینی در مقاطع
صلبی نهاده و حواس باطنی را در بطون دماغ جای داده فسبحان الله احسن الخالقین و ...

را که معدن روح نفسانی است در کاسهٔ سر اندرون بطون نهاده و قحف را سپر سر گردانیده تا از آفات جراحت
و صدمات محفوظ ماند و دل و جگر را که از اعضای شریفه اند یکی معدن روح حیوانی و دیگری منبع روح
طبیعی است در تنورهٔ بدن و صندوق سینه جا داده و بر بدن آدمی و سر او پوست و موی و ماننده که
از گزند سرما و گرما محافظت کند و کذلک حیوانات و طیور را از پوست و موی بدن و پرها لباس
پشمینه عطا کرده که از صولت حرو برد محفوظ باشند و در نباتات هم برای محافظت اشجار بر منوال
عروق رگ و ریشه و پوست درشت و نرم پیدا کرده و مغز اکثر اثمار را اندرون پوست
و قشر جا داده که از آفات ارضی و سماوی محفوظ ماند و در مدت معینه برای بندگان او حلوای
بی دود در غایت حلاوت تیار شود و در دلهای بندگان خود القا نموده که بنای محل اقامت
خود را بر جدران و اسطوانه و سقف نهند و اساس دیوار محکم سازند تا از سیلاب بی زنهار
آنرا آفتی نرسد و مگس شهد را فرموده که خانهٔ خود بالای قلهٔ کوه ها نهند تا شیره مکتسب او یعنی
عسل از پایمالی محفوظ ماند قال الله تعالی واوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا
و یعسوب را که بادشاه زنبوران است سرداری این قوم برای اهتمام داده که در طهارت
باطن و ظاهر فتوری و قصوری بعمل نیاید و شهدی که آنرا مایهٔ شفا ساخته اند از شیرهٔ گلهای
پاک بی ضرر مهیا شود و در تیاری امکنهٔ ذخیره گاه زنبوران که شان عسل عبارت از آنست
انواع مهندسی از تربیع و تسدیس و مانند آن الهام فرموده که هر مکانی که بقاعده و اسلوب درست
ساخته شود از آفات محفوظ می ماند و آدمی و حیوان و طیور را جوارح و انیاب و چنگال مرحمت
کرده که ایشان را از گزند دشمنان نگاه دارند و بعضی از آنها که سباع و درندگان اند همین سلاح را

واسطه کسب رزق خود نمایند و نیز سلاطین زمان را در دل انداخته که بقاع رزینه و قلاع حصینه بنا
کرده چون فلک البروج آنرا استوار سازند تا هنگام مقابله با دشمن بکار آید و بانواع اسلحه و
جوشن و زره و خود و مغفر یاری داده که در حرب و قتال و جنگ و جدال آنرا استعمال کرده خود را
از تیرباران اعدا و شمشیر و رمح نگاه دارند و از جمله نباتات پنبه دانه و کتان را اصل پوشش
بنی آدم ساخته و از موی جانوران و سنجاب و قاقم اسباب رخت دفع گزند سرما مهیا کرده
و از باران رحمت خود آب شور و شیرین در آبگیرها و حوض و چشمه و چاه ها نگاهداشته که هنگام
ضرورت بندگان را بکار آید و جای که روانی متصور نیست کثرت استعمال را دافع تغیر اوصاف ثلثه که طعم
و بوی و روانی است ساخته و آب شیرین را که ماده حیات جسم حیوانی و نباتی است در هر دیار پیدا
کرده حتی بر کناره دریای شور از قدرت خود بر سبیل ترویق و تقطیر چشمه شیرین پیدا کرده و برای حفاظت
انواع غله ها و میوه الهام فرموده که بنی آدم آنرا بانواع تدبیر از زمره و دیات نگاه دارند و حاکمان
روزگار را توفیق عدل کرامت فرموده که نگاهداشت سلطنت بر معدلت وابسته است و شوق
افواج و عساکر از پیادگان و سواران در دل انداخته که درین صورت هم روزی آنها مهیا شود
و هم مملکت سلطان از یورش اهل طغیان محفوظ و مصون ماند و قس علی هذا و چون او تعالی اسلا
اسباب معاش و معاد عباد هر دو مقصود است بعد این تدبیر که مجملا مذکور شد بوسیله رسول
کریم حکم کرده که بندگان عمارت اسلام را بر پنج چیز اساس نهند و آنرا پنج بنای اسلام خوانند
ایمان آوردن بحق دوم نماز کردن سیوم روزه داشتن چهارم زکوة مال دادن پنجم در صورت
استطاعت حج کعبه بجا آوردن و همانا حکمت در تخمیس این ارکان این باشد که اگر بمقتضای

در رکنی تغییر و فتوری رو نماید عمارت اسلام بر ارکان باقی قایم باشد و مساجد روی زمین و خانقاه
مشایخ را مأمن عباد و زهاد ساخته که حضار این بقاع شریفه را فی الغالب دل از خیالات دنیاوی و
وحشت محفوظ ماند و هم از مشاهده جماعت اهل اسلام که در نماز پنجگانه و جمعه و اعیاد
فراهم می آیند کفار و دشمنان اسلام را هول و هراسی در دل پیدا شود و مجرد هیبت آنها موجب
حفظ شوکت اسلام گردد و برای محافظت دفتر اعمال بندگان حفظه و کراما کاتبین را مقرر کرده
فرشتگان محافظ ۱۲
که از استبداد روزگار و نقل آدمی ازین عالم بعالم دیگر و اقامت ارواح در عالم برزخ دفتر حساب
گم نشود یا هنگام محاسبه جای تکرار و انحراف نماند و دفتر بدکاران در سجین و دفتر نکوکاران
در علیین نهاده تا حفاظت آن بخوبی شود چنانکه فرموده اند کلا ان کتاب الفجار لفی سجین
وما ادریک ما سجین کتاب مرقوم ویل یومئذ للمکذبین و نیز میفرماید کلا ان کتاب الابرار
لفی علیین وما ادریک ما علیون کتاب مرقوم یشهده المقربون ان الابرار لفی نعیم علی الارائک
ینظرون و این آیات در سوره المطففین مذکور است بیانش از تفسیر حسینی یا موضح القرآن
معلوم فرمایند در شرح اسم حفیظ طالبان هدایت را این قدر بیان وافی و کافی خواهد بود
ان شاء الله تعالی **المقیت** قوت و خورش دهنده و قوت چیزی است
که بدان جسم انسانی و حیوانی و نباتی را قیام باشد و ارواح را انتعاشی حاصل آید از اقامت
بروزن اقامت بمعنی خورش دادن بدانکه آب و نان علف قوت ابدان است و معرفت و علم قوت
ارواح است در ورد احمدی آورده که از سهل تستری رحمة الله علیه پرسیدند که ما القوت
یعنی قوت چه چیز است فرمود ذکر الحی الذی لا یموت و مقیت بمعنی توانا و نگاهدارنده و گواه

نیز آمده قوله تعالی و کان الله علی کل شیء مقیتا اینجا مقیت بمعنی حافظ و شاهد بود و در بدل مقیت
مغیث بغین معجمه و ثای مثلثه هم روایت کرده اند انتهی کلامه اکنون باید دانست که آنچه در ابدان
انس و جن و حیوان و وحش و طیر بدل ما یتحلل شود آنرا خورش گویند و آن بر سه نوع است حلال و
حرام و مشکوک و قوت حلال آنست که بکسب حلال و از آسمان بدست آید و از قوت این قوت
سؤال در روز قیامت واقع شود که آنرا در مرضیات الهی صرف کردی یا در شهوات نفسانی
لاجرم این دعا از آن حضرت مرویست اللهم کما رزقتنی مما احب فاجعله قوة لی فیما تحب بار خدایا
چنانکه روزی دادی مرا از آنچه من خواستم بگردان آنرا موجب قوت و توانائی در چیزی که
تو آنرا دوست داری یعنی در طاعت تو صرف کنم و قسم دوم که حرام و مکروه تحریمی باشد آنست
که از کسب حرام و غصب و ظلم و ستم و دغا و فریب بدست آید و مهر البغی یعنی اجرت زنا و حلوان
کاهن یعنی نذر و شیرینی که برمال و کاهن دهند نیز ازین قبیل است و آنچه از تجارت اشیای
حرام مثل شراب و خنزیر و سائر محرمات بدست آید حرام باشد و آنچه از ربا و سود و قمار و مانند آن
حاصل آید نیز حرام بود و قسم سیوم که مشکوک بود آنست که از مائده و سفره اهل کتاب یعنی یهود
و نصاری حاصل شود که طهارت اینها مشکوک است حتی الامکان از آب و نان اینها
عذر واجب باشد و اگر کسی از علمای اهل اسلام از ماکولات و مشروبات طیبه نزد ایشان تناول کند
بر صحت این عمل استدلال نتوان کرد چه ما را از قول عالم کار است نه از فعل او سه
پند عالم بگوش جان بشنو ٭ ور نماند بگفتنش کردار ٭ باطل است آنچه مدعی گوید ٭ خفته را خفته
کی کند بیدار ٭ و آنچه از قسم فاکهه تر و خشک بود عند الضرورت بر سفره اهل کتاب تناول کردن

روا باشد وحتی الوسع حذر و اجتناب از ین هم اولی دیگر باید دانست که آدمی چون روزی و رزق الهی
بخورد و ادای شکر آن بر خود لازم گیرد و بگوید الحمد لله الذی اطعمنی وسقانی وجعلنی من المسلمین و در وقت
آب خوردن این دعا گوید الحمد لله الذی سقانا ماءً عذباً فراتاً و ایثار کردن بباب روزی موجب اجر عظیم و
(دادن حصه خود دیگری را)
تقرب بدرگاه رب کریم بود چنانکه در مدح ابرار و حضرت امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه آیت
نازل شده ویطعمون الطعام علی حبه مسکیناً ویتیماً واسیراً یعنی می خورانند طعام را باوجود خواهش
خود مسکین ویتیم واسیر را روایت است که حضرت امیر المومنین در حالت صوم سه نان ایثار کرد
وبدان حق تعالی آنحضرت را شاهی عقبی کرامت فرمود و این روایت را بتفصیل در اکثر تالیفات
خود ذکر کرده ام ومن الله التوفیق **الحَسِیْبُ** بنده و کافی در جمیع کارها یا حساب
گیرنده از بندگان در روز قیامت ای برادر چون حقتعالی بندگان خود را در تمشیت مهمات
و مشکلات کافی است باید که ظاهراً و باطناً بروی توکل کنی و بیفکر باشی که چون بادشاه آسمان و زمین
کفیل مهمات تو باشد دیگر چرا متفکر باید بود حسبی الله ونعم الوکیل بگوی یعنی بس است مرا حق تعالی
و او نیک ترین کارساز است از ینجاست که چون ابراهیم خلیل الله را از کید و مکر اعدا و دشمنان
پیش آمد و برای سوختن آن حضرت آتش بسیار افروخته بودند جبرئیل علیه السلام بروی نازل
شد و پرسید از من آیا کار داری هل لک الی حاجة فرمود اما الیک فلا یعنی از تو درین وقت کار ندارم
و از همه جهت روی توجه بخداوند کارساز آورده ام پس جبرئیل ورا گفت خود از خدا سوال کن فرمود
حسبی من سوالی علمه بحالی سوال کردن چه حاجت او تعالی از حال من خبردار است ای برادر
شنیده باشی که حق تعالی با خلیل درین وقت چه مدارا کرد و چگونه بدفع گزند اعدا پرداخت

دریای رحمت الهی بجوش آمد از کمال توکل و اعتماد که خلیل را بر رب جلیل بود و آتش نمرود را بر ابراهیم سرد
کرد بی واسطهٔ دیگری و دخل سیانچی که از آیه قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم همین فیض عظیم و لطف
کریم معلوم می شود **الجلیل** صاحب جلال و بزرگی از جلال و جلالت بمعنی بزرگی و بزرگ
قدر شدن وی تعالی جلیل است جامع نعوت جلال و صفات کمال در رود احمدی از امام محمد غزالی
رحمة الله علیه آورده که کبیر راجع بکمال ذات باری است و جلیل راجع بکمال صفات و عظیم بکمال ذات
و صفات دیگر باید دانست که سورهٔ الرحمان علم القرآن که در ان حق تعالی انواع انعامات و بذل
و نوال و اسباب معاش و معاد که از فرط کرم برای بندگان آماده کرد و تعلیم قرآن که مخزن سرمایه هدایت
و ارشاد است در اول این سوره ذکر فرموده و در خاتمه آورده تبارک اسم ربک ذی الجلال و الاکرام
بر جلالت شان و عظمت و هیبت رب جلیل دلالت میکند و برای تنبیه آن غافلان که در خواب
غفلت گرفتاراند و دیدهٔ عبرت نمی کشایند درین سوره آیه فبای آلاء ربکما تکذبان مکرر می آرند
بحیثیتی که نزد ارباب بصیرت و اهل معرفت بسبب لحوق این آیت با مطالب شتی و مضامین جداگانه گوناگون
تکرار ازان مستفاد نشود که زجر عباد در غفلت و تغافل متعدده گو بهمان الفاظ سابقه باشد
زجر بیست علیحده کما لا یخفی علی من له عقل سلیم و آنکه بر اسم الجلیل چون ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه السلام
ایمان واثق آرد و از ماسوی کار ندارد حق تعالی او را در چشم خلایق عزیز و جلیل و محتشم و مکرم
گرداند گو پدر و برادر و اهل قوم او را از خانه بدر کنند و در فکر هلاک او دقیقه فرو گذاشت
نمانند ع دشمن چه کند چو مهربان باشد دوست که چنانکه آتش نمرود بر ابراهیم علیه السلام خوش
شد و کار او بالا گرفت و محمد علیه الصلوة والسلام سید عالم است از جملهٔ انبیا بمانت و عظمت

خاصیت الجلیل

بیان سوره الرحمان

ابراهیم میل کردند ؎ خلیل آسا در ملک یقین زن ٭ نوای لا احب الآفلین زن ٭ زیکی بین و یکی دان و یکی گوی ٭ یکی خواه و یکی خوان و یکی جوی ٭ و از سیر سید المرسلین و احادیث شریفه ظاهر میشود که طریق توحید محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم بی بایک جهتی و یکسوئی ابراهیم خلیل الله علیه السلام می ماند بلکه بر مثال فرزندی که از پدر بر آید درین باب آنحضرت را بر جد بزرگوار خود فوقیت و بیشی است که در وقت مصیبت و بلا فرمودند یار غار را لا تحزن ان الله معنا آنحضرت بسوی هویت ذات خود نظر نکردند و در معیت هم رفیقان شفیق خود را داخل فرمود بخلاف موسی علیه السلام که ان معی ربی سیهدین فرمود و ابراهیم علیه السلام با وصف کمال توحید حسبی من سوالی علمه حالی بر زبان آورد آری سرور انبیاء و سیدی اولاد آدم نه آن رتبه است عالی قدر که بهر کسی دهند طرفه ترانکه با وجود ارتقاء کمال در سیدن بمرتبه جاه و جلال آنحضرت میفرمایند انا سید اولاد آدم و لا فخر یعنی من سردار اولاد آدم ام و باین جلالت قدر فخر و افتخار نمیکنم که فی الواقع این جلالت داده خداوند جلیل ذو الجلال و الاکرام است ؎ لا یمکن الثناء کما کان حقه ٭ بعد از خدا بزرگ توئی قصه مختصر ٭ الکریم صاحب کرم و جود و بدین معنی جواد هم آمده و کریم بزرگ قدر و عزیز راهم گویند علما گویند که چون کسی بکرم وصف کردی همه صفات نیک را از بهر او ثابت کردی و نیز گفته اند کریم آنست که چون قادر گردد عفو کند و این را عفو مع القدرت نامند و چون وعده کند وفا کند و چون عطا دهد بیش از امید دهد و هر که با او التجا آرد او را ضایع نگرداند و از خلق مستغنی سازد و تمامی این صفات بر وجه کمال خاصه ذات کریم متعال است در ورد احمدی آورده که اعرابی از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم سوال کرد که یا رسول الله حساب ما در روز قیامت که کند آنحضرت فرمود

که خود حق تعالی حساب کند اعرابی را این سخن خوش آمد تبسمی کرد پرسیدند چرا تبسم کردی جواب داد که کریم
چون عیب بنده خود بیند بپوشد و چون قادر شود عفو کند دیگر باید دانست که کرم و احسان
و فضل و امتنان الهی محیط ذرات عالم است و کرم خوی اوست جل شانه جان دادن و سامان
رزق مهیا کردن و راه هدایت بوسیله رسول کریم صلی الله علیه و آله وسلم وانمودن نشان کرم اوست
و آنچه در باب انعامات و احسانات خود میفرماید ان هذا کان لکم جزاء و کان سعیکم مشکورا نشان شرم
کرم اوست جل شانه که کریم نمی خواهد که خجالتی در دل بندگان او راه یابد و رسول کریم صلی الله
علیه و آله وسلم را سرچشمه رحمت و رافت و هدایت ساختن و امت مرحومه را بشرف اقتدای آنحضرت
نواختن از جلائل آثار کرم او تعالی است و بنظر دقیق معلوم توان کرد که فضل و کرم الهی بحال
بندگان او در عالم معاش و عالم برزخ و عالم معاد بر یک شیوه و منوال بوده است در دنیا
اسباب پرورش آماده کرده و آسمان و زمین و فرشتگان را در کار بندگی مشغول داشته و
در عالم برزخ در سیر عالم ملکوت و اهتزاز به نسیم دلکشای بهشت برین و تمنای دیدار رب العالمین داشته
که آنچه بعد آرزوی فراوان حاصل شود عزت و قدرش می دانند و در عالم آخرت که عبارت
از بعث و نشر و حساب و کتاب و جزای اعمال است جاگیر بهشت و عمارت عالی و حشم و خدم [illegible]
قصور و حور و غلمان گویند و نعمات عجیبه که ما لا عین رأت ولا اذن سمعت یعنی چشمی ندیده نه
گوشی شنیده در نعت و وصف آن فرموده اند لیکن [illegible] ارزانی داشته [illegible] نعمت دیدار
با آن خوبی که هر وقت بندگان در بهشت جلوه افروز شده [illegible] سلام گویند [illegible] لقاء خود
بنوازد از آثار کرم الهی است چنانکه فرموده اند سلام قولا من رب الرحیم اما در برزخ مرکه مسئله [illegible]

الهی اجمالا بیان کردیم و الستنی است که چنانکه سلاطین روزکار مردم آواره و اهل بغاوت را در
مجالس خود راه نمی دهند دیدار الهی هم وابسته بر حسن کردار و عمل صالح و ترک شرک و کفرست چنانکه
از آیه فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لایشرک بعبادة ربه احدا صراحة معلوم میشود
پس اگر کسی انکار رویت باری بر سبیل محرومیت و محجوبیت در حق کسانی کند که از جادهٔ اطاعت
الهی و امتثال اوامر و نواهی پای بدر نهند و با دوستان خدا و رسول مجتبی عداوت در دل دارند و
لعن و طعن و سب که شیوهٔ مومنین نباشد اختیار نمایند بلکه این را از جمله عبادات شناسند و در محبت
بعضی از ائمه دین غلو کرده ایشان را بدرجه الوهیت رسانند گنجایش دارد و بدلیل آیتی که
مذکور شد که اهل شرک و مردم بدکیش از دولت دیدار محروم باشند اگرچه بر کفار یکبار از قبیل بار
عام برای افزایش غم آنها تجلی جمال رب العالمین میشود آخر آنها ابد الآباد محجوب و محروم مانند و مومنان
پاک طینت بحسب درجات خویش بعضی هر روز و بعضی در یک هفته و بعضی بهر ماهی از دولت دیدار
بهره ور و محظوظ شوند **الرقیب** نگهبان و حافظ و در بعضی روایات بجای رقیب قریب واقع
شده و در ورد احمدی آورده که غزالی رحمة الله علیه گفته است آنکه ملاحظه کند چیزی را ملاحظه لازم
و دائم او را رقیب گویند پس رجوع معنا رقابت بعلم و حفظ باشد باید دانست که این رقابت
الهی از آن است که بداند که سائر بندگان در چه کارند و وقت عزیز خود را چگونه می گذرانند
آیا کاری میکنند که فردا بکار آید یا از آن خرابی و هلاکت بیفزاید و آنکه در روز ازل از اهل
جنت مقرر شده او را توفیق طاعت خود و اطاعت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم می بخشد
و آنکه از اهل نار بود او را از در خود و آستان رسالت منحرف و روگردان می سازد

در رعایت و نگاهداشت خداوند عالم بر سبیل معیت کسانی را حاصل ست که در راه تقوی قدم نهند و با
بندگان الهی دوست و دشمن نکوئی کنند که دوستی با دشمنان شیوه رسولان و ره نمایان است چنانکه در
در آخر سورة النحل می‌فرماید واصبر وما صبرک الا بالله ولا تحزن علیهم ولا تک فی ضیق مما یمکرون ان الله
مع الذین اتقوا والذین هم محسنون **المجیب** جواب دهنده هرکه او را جواب دادن الهی
مقابل دعا و سوال بقبول و عطا و نوال است چون از صفات سبعه الهی که در کتب اهل سنت مذکور است
واقف شدی درین اجابت و احاطه علمی شک و ریب را بدل راه مده که سماعت و کلام که از صفات
باری تعالی ست مستدعی اجابت سوال سائل باشد و چون این اجابت دلیل خداوندی و سوال
از وی ایشان بندگی ست چندین آیات درین باب وارد شده باین نمط که سائل کریم ذوالمنن را
گذاشته دیگری را برای حل مشکل نخواند زیرا که هیچ خداوندی باین صفت کمال متصف نیست و اگر
از خواص عباد که انبیای عظام و اولیای کرام باشند کسی چیزی سوال کند اجابت ایشان فرع
اجابت الهی داند که ایشان بسبب اعجاز و خرق عادات که امری از عطیات الهی است بر آن
سوال خبیر و مطلع می‌شوند و هم درباره انجاح مراد سائل و مشیت ملهم او امیدوار حکم الهی می‌باشند
و در امری که اراده الهی نباشد سکوت می‌ورزند و طریق ادب پیش میگیرند ملخص سخن اینکه چون اولیا
کرام عالم الغیب نیستند و از الهام الهی هر زمان بایشان تائیدی و اعانتی میرسد سائل را باید که
در عین استانه ایشان جانب حق را فرو نگذارد و اجابت ایشان را ظل اجابت مجیب مطلق
داند والله الموفق والمعین و آیاتی از قرآن که بر عدم اجابت و بصارت و سماعت دلالت کند مثل ام من یجیب المضطر
اذا دعاه و در قول ابراهیم یا ابت لم تعبد ما لا یسمع ولا یبصر ولا یغنی عنک شیئا و آیه والذین یدعون

من دون الله لم یخلقوا ذبابا و ان یسلبهم الذباب شیئا لم یستنقذوه منه ضعف الطالب والمطلوب
وامثال این آیات که در قرآن مجید بسیار آمده مخصوص است باصنام و انصاب که آدمیان باغوای
شیطان از سنگ و گل و فلزات و زر و سیم انواع صورت ها می سازند و ازین صور مصنوعی قدرت
و قوت صانع حقیقی که مجیب الدعوات و قاضی الحاجات است طمع دارند لاجرم در حق این کافر نعمتان
که بر گوش و هوش اینها پرده است ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم وعلی ابصارهم غشاوة ولهم عذاب عظیم
می فرمایند دیگر باید دانست که از آثار رحمت و انوار هدایت اسم المجیب که در دلهای مومنین مستعد قبول
تاثیر میفرماید این است که دعوت داعی الله را که رسول الثقلین اند صلی الله علیه وآله وسلم در باب
بجا آوردن احکام کتاب و سنت اجابت میکنند و این فریق را امت اجابت گویند و آنها
که شرف اسلام در نیافته اند و ایشان را امت دعوت نامند از انجمله اجابت دعوت داعیان
اسلام است که در فواتح و نیاز بزرگان دین و اصحاب کبار و ائمه اطهار حسب استطاعت و قدرت
خود سامان ضیافت مهیا کرده برادران خود را اعم از اغنیا و مساکین و علما و فضلا و مشایخین
استدعا نمایند که درین ضیافت هم ثواب آخرت و اهم اجتماع مومنین و طلب خیر و برکت از
ارواح مقدسه بزرگان متصور است و این اجابت سنت رسول کریم است صلی الله علیه وآله وسلم
آدمی را باید که اگرچه داعی مرد مسکین و فرومایه و کم قدر بود از تکبر و غرور از قبول آن پهلو تهی نکند چه
از سیر شریف معلوم شده که آنحضرت در دعوت خانه هرکی از اهل اسلام اگرچه خیاط و حداد بود
میرفتند و منزل او را چون منزل ماه شرف می بخشیدند و نیز این داعی را لازم است که در امثال
این ضیافت ها از مکروهات و ممنوعات شرعی حذر واجب داند مثل حاضر کردن آلات

اجابت دعوت سنت است

اجابت دعوت مستحب است

نقرئی و طلائی و سماع و رقص و اسرافات لایعنی مثل آتشبازی و غیره که درین امور خسارت دنیا و دین هر دو متصور
است و در باب مبذرین و مسرفین وعیدات وارد شده از انجمله آیه ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین باشد
یعنی اسراف کنندگان برادران شیطان اند و اسراف در هر چیز بد است خصوصا در مقدمات دین مثلا رسم
عقیقه و فطام و رسم مکتب و بسم الله خوانی و ختم قرآن و روزه داشتن و تزویج و نکاح و ولیمه خیلی
نازیبا و بدتر است از انجمله اجابت سوال سائلین و قبول کردن التماسات محتاجان است و این مجیب
بسبب تخلق باخلاق الهی بقاضی الحاجات می ماند و این درجه است بس عالی ؎ تا توانی نکنی در حق
کسی تقصیری از بدمی یا درمی یا قدمی یا قلمی از کلمه خیر در باب کسی گفتن یا درمی دادن یا بپاس خاطر بنده از
بهر کار او پیش یکی از بزرگان روزگار رفتن یا کلمه چند نوشته دادن موجب اجر عظیم می باشد هم درین
حسن خلق برآمد حاجات دارین امر مقصود است چنانکه گفته اند ؎ در ساختن کار کسان سعی نمای تا
کار تو شود ساخته از فضل خدای و درین باب احتیاط کند که سررشته اخلاص از دست نرود و به فخر و
مباهات و منت و احسان نهادن کرده او و صنایع او نشود که فی الواقع کارساز عالم خداست و واسطه کار
را در درین مزدی و اجری می بخشند روایت است که چون یکی از ارباب حاجت نزد آن سرور علیه
الصلوة والسلام آمدی و آنحضرت التفاتا در نماز بودندی نماز را کوتاه کرده بعد انجاح مراد و مقصود او
باز بعبادت الهی می پرداختند ؎ عبادت بجز خدمت خلق نیست بتسبیح و سجاده و دلق نیست
و سائلان را که بذریعه عرضی و مکتوب چیزی از برادران و بزرگان سوال کنند حکم است که آن مکتوب را
به بسم الله الرحمن الرحیم یا بنامی از اسمای الهی حسب مطلب خود آغاز کنند و بعد نوشتن نامه ترابی بر آن
ریزند باراده اینکه ما را بر حسن عبارت و بیان ما اتکا نیست بلکه موثر سخن مقلب القلوب را می دانیم

پس ترتیب نشان خاکساری باشد کما جاء فی الحدیث از انجمله اجابت سوال سائلان است که از مسائل
دین و احکام شریعت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم سوال کنند که در صورت آگاهی از غرور
و نخوت درین باب قصور نکند فائده دین از برادران و طالبان دریغ داشتن سبب مواخذه آخرت
خواهد بود و درین جواب دادن بپاس خاطر سائل اگرچه از اهل دول باشد مداهنت و مسامحت نکند
و حق را بپوشد و در تزیین و تحسین امورات مروجه و رسومات عرفیه که بسبب دور شدن از عهد سعادت عهد آنحضرت
و تابعین و تبع تابعین در عالم رواج یافته و بدعت رنگ سنت و سنت صورت بدعت گرفته نکوشد
که بزرگی کتاب و سنت الی یوم القیمة باقی است و چندانکه زمانه از زمانه خاتم بعید شود آن قدر زیادت
ثواب در اتباع سنت سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم بی شائبه شک و ریب حاصل است و درین
جواب دادن از رفق و لینت و موعظت حسنه و تالیف قلوب برادران پهلوتهی نکند و بدل توجه
کنند بدرگاه رسالت که داعی الله اند و کلام آنحضرت خیلی موثر بود و اگر احیانا در مجلس قیل و قال
بعد شنیدن قال الله و قال رسول الله بعضی از حضار از راه تعصب و حسد و کبر با او درشتی کنند و کلمات
بی ادبی بر زبان آرند مغلوب خشم نشود که امر معروف و نهی منکر منصب انبیا و اولیا است و ادا
این منصب را حوصله فراخ و تحمل تمام درکار است ؎ دریای فراوان نشود تیره بسنگ عارف
که برنجد تنک آب است هنوز و نیز هنگام مناظره دل سامعین را بدست آرد از مدح و ثنا و
القاب پسندیده و اوصاف حمیده که ای یاران دین اسلام را تائید کنید و اعلای کلمة الله
نمائید و مرید آستان رسالت بصدق دل شوید و سرمایه سعادت ابدی باتباع سنت حضرت
رسالت پناهی حاصل کنید در صورت حسن کلام و خوبی اهتمام او که خالصا مخلصا بود امید

الواسع

که سخن او موثر شود انشاء الله تعالی **الواسع** صاحب فراخی و وسعت و فراخ کننده رحمت و
روزی در باب هر یکی از مخلوقات خود یا صاحب وسعت در ذات و صفات که این فراخی در
قیاس نگنجد چنانکه گفته اند ٥ اصل جنات جنت الذات است عرضها الارض والسموات
و در باب کرسی باری که عبارت از عرش مجید است می فرماید وسع کرسیه السموات والارض یعنی
تخت رب العلمین این قدر فراخ است که آسمان ها و زمین ها دران گنجند پس از وسعت کرسی فراخی
قدرت صاحب کرسی که ذوالعرش المجید فعال لما یرید صفت اوست توان دانست و از
فراخی دائره صفات پسندیده باری است عز شانه آنچه میفرماید لا یکلف الله نفسا الا وسعها
یعنی تکلیف نمی دهد خداوند هیچ نفس را مگر آنچه در فراخی حوصله و طاقت او بود مطلب اینکه آنچه از تاب و
توان او نیاید او را نفرماید مثلا از کسیکه عاجز بود از قیام در نماز که رکنی است از ارکان نماز او نشسته
قبول میفرماید و در حق پیر فانی بجای روزه فدیه طعام قبول دارد و چون قبل از حولان حول مال
نصاب تلف شود زکوة معاف میکند و حج کعبه اگر در طریق امان نبود در باب صاحب استطاعت
تاخیر را معاف میفرماید و در باب طهارت بعد از بیماری و عدم آب حکم تیمم میکند قس علی هذا و کسیکه
فراخی روزی می خواهد باید که اسم الواسع را ورد کند و کذلک آنکه فراخی حوصله و امن از مغلوبیت
نفس و خشم و غضب خواسته باشد این اسم الواسع را ورد کند **الحکیم** صاحب حکمت
کامله و حکمت عبارت است از کمال علم و حسن عمل و بعضی گویند حکیم آنست که عالم بود بحقائق
اشیا و امور کلی و جزوی و هر کار او خالی از حکمت نبود اگر مرد عارف در همه ذرات کائنات
بدیده بصیرت نظر کند هیچ موجود را از حیوان و جماد و نبات خالی از فائده و حکمت نیابد بنا

الحکیم

هر منفعت و مضرت هم بر حکمت است در شهد و نیش و شکر و زهر فواید مستغنی است اما ناظر کننده نکته بین
باید و این بیننده را عارف و ناظر فی الاشیا گویند و آیه ان فی خلق السموات والارض واختلاف
اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب از ادراک اشیا خبر می دهد دیگر باید دانست که نزد اهل
شرع حکمت بر دو نوع است یکی حکمت علمی ایمانی دوم حکمت عملی و حکمت علمی علم فقه و تصوف را گویند
ومن یوت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا اشارت بعلم فقه و علم مکارم اخلاق و معرفت باری است
جل شانه و حکمت یونان که از اقوال فلاسفه در باب آسمان و زمین و طبیعات و الهیات در کتب این فن
نوشته اند بیشتر وارثان شرع تهافت بیش نباشد اما آنچه در فن علاج بدن که فن شریف است
و خواص الاشیا از تجربه دانسته ذکر کرده اند و طب نام دارد از ان دائره ضلالت خارج است
و علم طب هم بر دو قسم بود نظری و عملی نظری عبارت از معلوم کردن مزاج و نبض و غیره است و
عملی مراد از علاج امراض باشد و آنچه اقوال فلاسفه در کتب عقائد اهل اسلام آورده اند بقول ائمه
سلف خواندن و دانستن آن حرام باشد چنانکه شیخ جلال الدین سیوطی رحمة الله علیه در رساله عقائد
نوشته اند قسم دوم که حکمت عملی است در شرع عبارت است از تدبیر منزل و حسن معاشرت با بنی
نوع یا کردن کاری بحسن تدبیر که از زور بازو برنیاید و رام کردن سرکشان و نرم کردن سنگدلان
و باز داشتن فاسقان از فسق ازین قبیل بود و صاحب حکمت ایمانی را فقیه گویند و خداوند حکمت
عملی را ادیب و استاد خوانند و در کلمات طیبات صاحب جوامع الکلم علیه افضل التحیة والتسلیمات
اطلاق حکیم بر عالم و فقیه آمده چنانکه فرموده اند ایاک ان تسب حکیما یعنی حذر کن از دشنام
دادن عالم دین بقصد آنکه توهین و تحقیر او اگرچه در بعضی اوقات به تقاضای بشریت خلاف شرع کار

کنند روا نباشد که تکریم و تعظیم او بر سایر مسلمانان واجب است چنانکه فرموده اند من اکرم عالما فقد
اکرمنی یعنی کسیکه تعظیم دانشمند کند او تکریم محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم میکند زیراکه علما فی الحقیقت
اگر علم از بهر دین خوانده اند وارثان رسول اند و کسیکه علم از بهر دنیا خوانده عزو رد در دل پیدا کند
و حمایت شریعت و قلع و قمع بدعت و احیای سنت نکند دل او مرده است و نفس زنده ازینجاست
که فرموده اند ۵ علم چون بر دل زند یاری بود ٭ علم چون بر تن زند ماری بود ٭ والله الموفق مخفی نماند
که حکیم علی الاطلاق در مخلوقات و بسا اشیا انواع منفعت و دیعت کرده آنرا مظهر اسم النافع ساخته
اقسام فواکه و حبوب و شیر و شکر و شهد ازین باب اند و بر مثال این نعمات در جنت هم ثمرات
لذیذه که در رنگ متشابه و در طعم و مزه مختلف باشند بخشند و انهار شیر و شهد مصفی و شراب طهور
جاری کرده اند که ازان سایر بندگان محظوظ و بهره یاب شوند و بسا اشیای زهری از قسم
نبات و حیوان مثل بیش و مار و کژدم پیدا کرده ایشان را مظهر اسم الضار گردانیده تا بندگان عبرت پذیر معلوم کنند
که چون در دنیا مضرت و گزند اینها معلوم شود در یابند که زقوم و ضریع و عقرب و مار جهنم چه قدر زهر
داشته باشند خصوصا کژدم ملا دگرم سیر مثل عقرب جراره مهلک می باشد پس کژدمی که در دوزخ نشو و نما یابد
حدت و سورت نیش او چه قدر خواهد بود و در حدیث شریف آمده که اگر کژدم جهنم نیش خود را در
آب دریا انداز د از فرط حدت آب دریا جوش کند و بسا چیزهاست که حکمت الهی ازان بندگان
را معلوم نشده بسبب مخفی بودن حوال آن پس هر چیزی که می بینی خالی از حکمت نباشد
که فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمة گفته اند و این اعتقاد از ضروریات و واجبات بود در بحر الجواهر آورده
که لقمان علیه السلام حکیمی کامل بود فرزند خود را وصیت کرد ای فرزند مجلس علما را طلب کن

زیراکه حق تعالی دل‌های مرده را بوسیلهٔ علم زنده می‌کند و نیز فرموده ای فرزند اگر کسی را برسم رسالت
روانه میکنی حکیم را اختیار کن و اگر حکیم یعنی دانشمند ترا بدست نیاید خود سفیر خود باش و از جملهٔ نصایح
اوست ای برادر اعتماد مکن بر دنیا و دوستی دنیا را بدل راه مده زیراکه تو از بهر این کار آفریده
نشده‌ای و دنیا نزدیک خداوند ذلیل‌ترین و سبک‌ترین مخلوقات است در دُرّ واحدی آورده که
ذوالنون مصری رحمة الله علیه در آغاز سلوک شنید که در ملک مغرب مردی است بعلم و حکمت
مشهور بزیارت او رفت و از وی التماس وصیتی کرد که بکار آید فرمود ای ذوالنون بر وصیت
من عمل کنی گفت آری اگر خدا توفیق دهد فرمود دنیا را دوست مدار و فقر را غنا شمر بلا را
نعمت دان منع را عطا گیر با غیر حق انس مگیر خواری را عزت پندار و حیات را موت شناس
و طاعت الهی را حرفت خود انگار و توکل را معاش خود گردان و دل را از خیال غیر الله ب
پرداز **الوَدُوْدُ** دوست دارندهٔ مؤمنان را از مودت بمعنی دوست داشتن ۴۷ الودود
و بعضی علما گویند که مودت عبارت است از کمال محبت و دوستی و در شرح الحزب آورده که
الودود المبالغ فی الود و هو المحب بالخیر و ازین معلوم می‌شود که ودود بمعنی دوست دارندهٔ
(یعنی دوست دارندهٔ نکوی را)
عمل نیک باشد و مآل هر دو واحد است که مؤمنان را حق تعالی محض بسبب اعمال صالحه دوست
می‌دارد و در تفسیر بیضاوی آورده که الودود المحب لمن اطاع یعنی دوست دارندهٔ مطیعان
و تائبان کما قال تعالی و هو الغفور الودود ذو العرش المجید فعال لما یرید مطلب اینکه
خداوند عالم بخشندهٔ گناهگاران و محب نکوکاران خداوند عرش و بزرگ در ذات و
صفات خود و در قدرت و حکمت یگانه است و مجید صفت عرش رب العالمین هم آمده درین صورت

باید که بجر خوانند **المجید** صاحب مجد و شرف بمبالغه ماجد از مجد بمعنی بزرگی و شرف و فی
القاموس المجد نیل الشرف والکرم سے عرض حال خاکساری چون پیش او کنم کو بر زبان مانم
نخستین وصف مجد شاه راکه و در شرح الحزب گفته المجد سعة الکرم و کرم درین جا بمعنی کرامت
و بزرگی بود **الباعث** برانگیزنده مردگان از گور و نائم از خواب و فرستنده
رسولان بسوی خلق از بعث بمعنی برانگیختن و فرستادن و بعث و بعثت مرادف اند
و آن حضرت علیه الصلوة والسلام مبعوث اند بسوی ثقلین یعنی جن و انس و در دعای ابراهیم
علیه السلام که در فرقان مذکور ست آمده وابعث فیهم رسولا منهم ویزکیهم ویعلمهم الحکمة واین
رسول رسول آخر زمان است که تهذیب اخلاق و تعلیم علم حکمت ایمانی به طفیل آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم میسر شده و در حدیث شریف آمده که فرمود آنحضرت علیه الصلوة والسلام حق تعالی
مرا بسوی خلایق مبعوث کرد و فرمود مرا پروردگار من که آلات موسیقی را و صلیب را بشکنم و غزالی
رحمة الله علیه در رساله سیر شریف آورده که فرمود آن حضرت معاذ رضی الله عنه را دران حدیث
که شامل مکارم اخلاق و ذمائم اخلاق است واذهب الاسلام اللهو والباطل والغناء والمعازف
کلها وکل فی و تراالی آخر الحدیث یعنی دور کرد دین اسلام بازی و فعل لغو و سرود و همه سازها
آن و هر سازیکه از تار آهن یا عصب سازند و امام محمد غزالی در کیمیای سعادت که ترجمه آن
قبل از چند سال در هندی نوشته شد در بیان سرود و غنا تطویلی بکار برده و ظاهر است
که پیش تر پنج صد سال فی الجمله در زمانه اهل حق و تقوی بوده اند و همه توصیف بود درین باب
منوط بشرائط است که دران مجلس مزامیر نباشد و امرد و زن حاضر نبود و اهل مجلس نیز

مخلصان باشند و وجد و حال آنها برای ریا نبود و برای مال و دنیاوی سرود نکنند واین شرائط را
در عوارف معارف ذکر کرده فتوی بحرمت غنا داده اند وآن عبارت در نصاب الاحتساب
هم آورده اند وخواجه جنید بغدادی که سید الطایفه است از سماع توبه کرده و سائل را فرمود
که نگوینده مخلص باقی است ونه شنونده خدا پرست لاجرم توبه کردم وتوبه کردن شیخ سعدی از
سماع بارشاد مرشد او شیخ شمس الدین رحمة الله علیه خود در کتاب گلستان که نسخه ایست
جامع احکام شریعت وطریقت مذکور است باوجود این دلائل از آیات قرآنی واحادیث
نبوی وطریقه سلف صالح درین جزو زمان این فعل منکر در عالم خیلی رواج یافته وخواص
وعوام درین باب بحث وتکرار می کنند ومیگویند که سماع درست است وآنکه حرام کرده
خدا ورسول را حلال دانند ویا حلیت آن بیان کند کافر گردد نعوذ بالله منها ومن مسکین وصیت
میکنم کسانی را که ذوق شنیدن نغمه میکنند ازین فعل حرام توبه کرده از قاری خوش الحان
آیات قرآن را بشنوند یا قصائد نعتیه ومناقب اصحاب کبار وائمه اطهار وغوث الاعظم
عبد القادر جیلانی رضی الله عنهم سماعت کنند که درین شغل هم تسکین قلب هم ثواب آخرت
وهم سلوک راه هدایت متصور است والله الموفق والمعین **الشهید** علیم
ودانا که از علم او هیچ چیز غائب نیست یا حاضر در همه جا وگواه از شهود بمعنی حاضر آمدن یا
از شهادت بمعنی گواهی دادن قال تعالی وکفی بالله شهیدا وجای که بر دیانت احد
الخصمین اعتماد نباشد گواه ظاهر موجود نبود شهادت خدا کفایت میکند بشرط آنکه خصم را
طمانینت حاصل شود دیگر باید دانست که اگر کسی در مقدمات دنیاوی خدا ورسول را

شاهد گرداند روا نباشد و عقود و ازان منعقد نشود و اگر رسول کریم را شاهد گرداند عاصی شود که درین
اطلاق غیب دانی آنحضرت علیه الصلوة والسلام یافته می شود و حالانکه علم غیب از روی قرآن و
حدیث محض بذات باری است جل شانه چنانکه گفته اند ؎ علم غیبی کس نمی داند بجز پروردگار
هر کسی گوید که من دانم ازو باور مدار ؎ مصطفی هم خود نگفتی تا نگفتی جبرئیل ؎ جبرئیلش هم نگفتی تا
نگفتی کردگار ؎ هر که برین اسم شریف بدل ایمان آرد در کارهای که در پرده و خلوت و گوشه
صحرا میکند سررشته خوف و خشیت از دست نخواهد داد و به نفس اماره خواهد گفت ای خبیث
چرا اغوا میکنی و مرا از راه می بری خداوند من شهید است او کردار مرا می بیند از آثار کرامت
و هدایت این اسم این است که خود را در جامه شهودیه داخل کنی که در دیده بصیرت ذرات
کائنات مرآت شهود جمال مطلق گردد و در مصنوعات صانع حقیقی را مشاهده کنی و از امر
الهی غافل نباشی **الحق** ثابت و هست در مقابل باطل که نیست چون حق تعالی رسول
آخر زمان را فتح مکه نصیب کرد و بر کفار قریش فیروزی داد آنحضرت بکعبه درآمده علی مرتضی
کرم الله وجهه را بر دوش مبارک خود سوار کردند و چوب پاره بدست امیر المومنین دادند
تا بتان را بدان اشاره فرماید و این آیت می خواندند قل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل
کان زهوقا یعنی بگو که دین حق آمد و باطل نیست شد بدرستیکه باطل معدوم شونده است
بتان باعجاز این آیت از طاقهای بلند کعبه سرنگون می افتادند ای برادر اسم حق برای
دور کردن باطل حکم سیف الله دارد و اگر این اسم صفت را با اسم ذات که الله حق باشد
ورد کنی و در نیم شب یا صبح صادق بذکر آن جهراً سرگرم باشی خیالات باطله از نهاد تو بدر رود

ونفس اماره عاجز و مغلوب شده دیگر ترا بسوی لعنت و بطلان نبرد انشاء الله تعالی **الوکیل** ٥٢ الوکیل
متکفل مصالح امور معاش و معاد بندگان وکیل آنست که کاری را بدو واگذارند و زمام تصرف
در دست وی نهند او تعالی از فرط رحمت خود کفیل کارهای عباد شده لاجرم او را نعم الوکیل
گویند حسبی الله و نعم الوکیل ای برادر چون در مقدمات و قضایا وکیل مرد فطن و لبیب بود
موکل او را بدل دوست می دارد و می گوید که من وکیلی که بگوهر خرد ممتاز است اختیار کرده ام
حق تعالی در بند و بست امور این جهان و آن جهان از کمال رحمت و کرم بر ذمه خود گرفته
است باید که در تشویش نباشی و عشق و محبت او را در دل خویش جای دهی و اگر از وی غافل شوی
در خسران و نقصان خود سعی کرده باشی **القوی** توانا و صاحب قوت و قدرت تمام ٥٣ القوی
بر همه و قادر بر عاجز کردن دشمنان و صاحبان معرفت را قوت الهی بچند وجوه ذهن نشین گردد
یکی آنکه ید الله یعنی دست قدرت او بالاترین دستهاست و وسعت قدرت او بحدی است که بیان قوت
سموات سبعه در قبضه او اند کما قال تعالی والسموات مطویات بیمینه دوم آنکه افواج قاهره او بر
آسمان و زمین که عبارت از ملایک و جن و انس است بسیار و بیحساب اند و خسف و مسخ و غرق و حرق
و طاعون و انواع بلیات در وقت غضب او بر سر بندگان نازل می شود سیوم آنکه قلوب بندگان
در انگشت این بادشاه است یقلبها کیف یشاء میگرداند از اینجا که مشیت او بوده باشد بعضی را
بیگناه از بهشت می برد و بعضی را در قعر جهنم می سازد و گاهی گنهگار شرمنده را گنه بخشیده
درجات آخرت می بخشد و گاهی عابد متکبر را مغضوب ساخته در اسفل السافلین می اندازد چهارم
اینکه قوت او ازلی و ابدیست و او محتاج تائید یاران و فرزندان و برادران نیست چنانکه

بندگان او احتیاج باو دارند و نیز قوت او را احتیاج مدد از غذا و مانند آن نیست زیرا که
او تعالی خوراننده است نه خورنده و قوت همه اقویا و گردان و پهلوانان و شجیعان از عنایت و
رحمت اوست پنجم اینکه سبق رحمت الٰهی بر غضب چنانکه از حدیث مستفاد میشود و قبل ازین
درین رساله ذکر کرده ام از آثار قوت الٰهی است که غضب را زیر دست کردن با وجود این
قدرت و عظمت از هر یکی نیاید و در باب تغلب نفس و کشیدن عنان این توسن سرکش تائیدی که
برسول الله علیه الصلوة والسلام و اولیا امت آنحضرت رسیده و می رسد بیمن کرامت همین
اسم جلیل القدر است که قاعده رام کردن این مرکب حرون که سوار را اکثر سرنگون دوانیدن
میکند در شرح رسالت مآب بخوبی بیان کرده اند و عنان نفس سرکش کشیدن جهاد مردان است
ششم آنکه موت و حیات و وجود و عدم سائر مخلوقات در اختیار اوست و روح که ماده حیات
ابدان است امر اوست چنانکه میفرماید قل الروح من امر ربی وما اوتیتم من العلم الا قلیلا یعنی
بگو ای محمد علیه الصلوة والسلام روح که آنرا جان گویند امر پروردگار من است و داده نشده اید
از معرفت و علم این اسرار مگر اندکی و بندگان بدل ما یتحلل را که موجب تقویت ارواح می انند
و نان را ماده جان قرار داده اند غافل اند از ینکه ملائکه را ماده حیات ذکر الٰهی است و در عالم
معاش برای اظهار آثار ربوبیت یعنی پروردگاری عباد الله را بانواع روزی و رزق بهره ور ساخته
است اما روح در نفس الامر حکم خداوند است که چون اجل فرا رسد تدبیر غذا مانع تحلیل ارواح
نمی تواند شد بلکه در اکثر جاها کثرت غذا موجب هلاک و زهاب و تقلیل غذا سبب زندگانی
میشود **المتین** استوار و شدید که او را در افعال او تعب و کلفت لاحق نشود

و در نهایه گفته قادر چون قدرت بدرجه بالغه رسد قوی باشد و چون شدید القوة بود متین باشد و در اسمای حسنی مبین بای موحده بمعنی روشن بدل متین نیز وارد است فائده بدانکه در حدیث شریف فرقان مجید را حبل الله المتین یعنی ریسمان استوار گفته اند که هر کس آنرا بدست گیرد و اعتصام کند از صراط المستقیم که در سورهٔ فاتحه مذکور است اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم و این راه اهل سنت و جماعت است یعنی دین اسلام گم نشود و آنچه حق تعالی فرموده و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا همین مضمون هدایت مشحون است و حاصل مطلب آیت قرآن و حدیث شریف که بالا مذکور شد راجع میشود بسوی اعتصام بکتاب الله و سنت رسول الله که یکی وحی متلو و دیگر وحی غیر متلو است چنانکه علمای دین نوشته اند و حدیث سنت رسول الله بحکم و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی از قبیل کلام الله خواهد بود و باید دانست که تلاوت قرآن افضل اذکار و موجب انواع برکات و دفع شیطان است چنانکه در حدیث آمده خانه که در آن قرآن تلاوت کنند شیطان از آن بگریزد و حضرت علیه الصلوة والسلام مومنی را که قرآن خواند به ترنج تشبیه کرده و در خانه که میوه ترنج باشد جن در آن خانه نرود و دیگر فوائد که را این بزرگی در باب دفع شیطان میسر نشده پس تلاوت قرآن از جملهٔ ضروریات دین و واجبات باشد و در حدیث شریف آمده آنکه قرآن را تعهد و خدمت نکند در روز محشر بی دست محشور شود و آنکه خوانده آنرا فراموش کند محشور شود چنانکه گوشت بر رخساره او نبود و اهل اسلام را باید که اولاد اطفال را از ختم قرآن مشرف سازند و اگر از کار فرصت نبود هر سیپارهٔ تبارک و عم یتساءلون را از مهمات دانند و طالبان علم دین را لازم

که هر روز پاره از قرآن تلاوت کنند اگرچه یک دو رکوع بود و نظر کردن در تفسیر قرآن نیز موجب
تبحر در علم دین خواهد بود و فضائل تلاوت قرآن در احادیث بسیار آمده و تاثیر آیات
قرآن خصوصاً آیات رحمت و آیات عذاب این است که مومن متقی از آن بگریه و زاری در آید
چنانکه میفرمایند واذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق
درین آیت بیان گریه و بکای خاشعین است و آن حضرت علیه الصلوة والسلام چون تلاوت
قرآن میکردند گریه میکردند و حق تعالی در تاثیر این کلام شریف میفرماید لو انزلنا هذا القرآن
علی جبل لرأیته خاشعا متصدعا من خشیة الله یعنی اگر نازل کنیم این کلام موثر را بر کوه هر آینه می‌بینی
او را خاشع و پراگنده شونده از خوف الهی مقصود آنکه سنگدلی کفار از سنگ هم بیشتر است
که سنگ آب شد و در دلهای ایشان اثری پدید نیامد ای برادر چون نامه از طرف برادر
و دوست تو بتو رسد آنرا بی خواندن نمی گذاری بلکه مکرر میخوانی و قرآن فی الحقیقت نامه
رب العالمین است بسوی بندگان او که جبرئیل علیه السلام آنرا از نزد خداوند تعالی نزد یک محمد
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آورده و حضرت علیه الصلوة والسلام تبلیغ وحی کرده و بر
امت عرضه داده بهمان حیثیت که به آنحضرت رسید بی کم و بیش و تو چنین نامه جلیل القدر را که
از آسمان برای هدایت تو فرستاده اند نمیخوانی و آنرا دستور العمل خود نمی سازی بی خبر از ینکه
اگر این نامه ما ناخوانده بر طاق نسیان نهی با تو خصومت کند و اگر بخوانی و بر سر و چشم گذاری
و خدمتش بجا آری یا بگوش رغبت از حفاظ و قاریان بشنوی یا بچشم ارادت بسوی او نگاه
کنی درین همه صورت ها شفاعت تو نماید و ترا از آتش دوزخ نگاه دارد کما جاء فی الحدیث

ه اول و آخر قرآن زچه باآمد سین ـ یعنی اندر ره دین ره بر تو قرآن است و بحکم آیه لایمسه

الا المطهرون برای مس قرآن طهارت و وضو واجب است و در حالت حدث اصغر بنوک زبان آیات

را خواندن روا بود و در حالت حدث اکبر که جنابت و احتلام است روا نبود اما درین حالت هم

به نیت دعا یک سوره اقصر یا یک دو آیت قصیره خواندن جائز باشد چنانکه در کتب فقه ذکر کرده اند

چون دل مومن پاک است و ضرورت دفع گزند دیو و پری لاحق شده رخصت تلاوت در

عالم جنابت داده اند والله اعلم دیگر باید دانست که فرقان مجید ازان باب است که در

امور تهنیت هم ازان برکت و یمنت جویند بخلاف این درین خیر زمان اکثر عوام الناس

و بعضی خواص هم قرآن در وقت تعزیت برای ایصال ثواب باموات میخوانند و دیگر اوقات

آنرا نمیخوانند ه نقد دین را چه کساد آمده عرفی درپیش ـ که بجز مرده ز حافظ نخرد قرآن را

درینجا یک مسئله ضروری دانستنی است که قرآن صغیر که آنرا حمایل نامند و بخط باریک بکمال خوردی

و کوچکی نگاه می دارند از قبیل بدعات است امیرالمومنین عمر ابن خطاب رضی الله عنه یکی را که قرآن

بخط باریک می نوشت تعزیر داد و فرمود که عظموا القرآن مطلب اینکه بقلم جلی بنویسند و عظمت

و ضخامت آن بنمایند و نیز حکمت امیرالمومنین درین امر این است که چون قرآن بخط خفی نوشته

شود پیران کهن سال را که ضعف بصر دارند بکار نیاید حالانکه اینها بنسبت جوانان لائق

تلاوت و ذکر الله بیشتر اند یا حکمت این بود که یهود و نصاری توریت و انجیل را بکمال خوردی

طبع کرده در جیب و گریبان می گذارند و باب طلا جلد و حاشیه آنرا مطلا می سازند باید

مومنین از تشبیه اینها در هر امر خصوصاً در نگاهداشتن فرقان مجید بطرز ایشان اجتناب

نمایند و چون اینها احکام الهی را وزنی نمی‌نهند تخفیف و استخفاف اینها گنجایش دارد بر خلاف مومنان که از بار وحی و تغیر حالت رسول آخر زمان و بشور آمدن ناقه سواری آنحضرت هنگام نزول وحی ایشان را خبر است چرا باریکی خط و خفت و سبکی وزن آن پسند کنند پس عدالت و سیاست معز الاسلام حضرت عمر عادل رضی الله عنه مشعر و مبنی بر کمال حکمت است کما لا یخفی علی اولی الالباب **الولی** یاری دهنده یا تصرف کننده در امور بندگان یا دوست دارنده و نزدیک شونده از ولایت بمعنی یاری دادن و تصرف کردن و دوست داشتن و در شرح الحزب گفته الولی المحب لاولیائه و ناصرهم یعنی دوست دارنده دوستان و یاری دهنده ایشان و در بندگان الهی ولی کسی را گویند که دوست خدا باشد و این صفت را ولایت گویند و ولی را باید که از علم ظاهر و باطن خبردار بود زیرا که در حدیث آمده ما اتخذ الله ولیا جاهلا قط یعنی حق تعالی جاهل بی علم را که از مسائل شریعت و طریقت آگاه نبود منصب ولایت نمی‌بخشد و اولیای کرام را از حق تعالی در هر امر تائید و اعانت میرسد در حل و عقد امور بندگان قدرتی دارند و ایشان را در دنیا خوف مرگ و ظالمان و در عقبی و قیامت اندیشه مواخذه آخرت نمی‌باشد چنانکه فرموده الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون ای برادر چون کسی را با حق تعالی دوستی صادق باشد او را از مخلوقات چه اندیشه و در روز قیامت دشمنان خدا و منکران رسول کریم را که از جادهٔ طاعت الهی و طاعت رسالت پناهی قدم بیرون نهند دار و گیر و مواخذه بیش می‌آید حدیث من کان لله کان الله له یعنی آنکه از آن خدا بود حق تعالی بکرم و رحمت خود کارساز و دوست او می‌شود بر اصل مشکل کافی است **سوال** اینکه میگویند که الولایة افضل من النبوة چه معنی دارد **جواب** ولایت توجه الی الله را م

نبوت توجه الی الخلق را گویند پس لا ریب توجه بنده بسوی مولا از توجه او بسوی خلائق افضل است
و این فضیلت در ولایت ولی نسبت به نبوت نبی چنانکه بعضی گمان برند درست نباشد فافهم
چون ولایت امریست پس شریف و گرامی که بجا آوردن فرائض و سنن و نوافل و اتباع آنحضرت
در همه کار ولی را لازم است درین جزو زمان از حسن اعتقاد مردم کم فهم فاجران و فاسقان و
اهل اباحت را که در قید شرع شریف نمی باشند بدرجهٔ ولایت میرسانند و لی خبری آنها را
از امور طریقت خیال میکنند و معنی اصل ولایت که توجه الی الله است دران نمی یابند و این
محل عبرت باشد ست کار شیطان میکنند نامش ولی گرو لی این است لعنت بر ولی و اما سر و
جملهٔ اولیا امیر المومنین علی ابن ابی طالب است که هم شریعت را حامی و هم طریقت را معاون بود
دنیا را ترک داد و بسخاوت سه نان بادشاه ملک عقبی شد و نفس اماره را رام کرد و در جهاد
اکبر و اصغر نام آور شد نماز را بکمال خشوع و خضوع بجا آوردی و از لهو و بازی حذر کرده است
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را ازان منع میفرمود بتاکید تمام چنانکه وقتی جماعتی را
دید که در بازی شطرنج مشغول بودند و حواس ظاهری و باطنی اینها در عرصهٔ بساط این اشکال
مصروف بود فرمود و ما هذه التماثیل التی انتم بها عاکفون یعنی این چه صورت های اصنام
است که دران مشغول شده اید مهره های شطرنج از جهت دخوبتان قرار داد تا مسلمانان
متنبه شوند و از انواع لهو خصوصا بازی شطرنج که دران رنج بی فائده است اجتناب نمایند
و در نصاب الاحتساب آورده که بازی شطرنج در مذاهب اربعه حرام است و شافعی رحمة الله
از قول خود که ما بین العصر و المغرب سلاطین را برای آموختن قاعده جنگ اجازت داده بود

رجوع کرده دیگر بر جلیت آن دلیلی باقی نماند **الحمید** ستوده و محمود در همه افعال و
ستایش کننده ذات و صفات خود بکلام خویش حمد و محمدت ستودن و ستوده شدن بدانکه
چون ستایش باری در میان آید حمد و حامد و محمود را خیال باید کرد و همه اشیای که در میان آسمان
و زمین اند در حمد و ستایش الهی بزبان حال و قال اشتغال دارند چنانکه پیغمبر را بدان کن
شیء الا یسبح بحمده یعنی هر چیزی از مخلوقات او در تسبیح گفتن بعبارت سبحان الله بحمده مشغول است
و سورهٔ فاتحه که عنوان کتاب است بحمد آغاز کرده اند تا بندگان را طریق ستایش معلوم شود
الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم و حقیقت حمد ثنای رب الجلیل است در برابر احسان و عطای
جزیل و چون ستایش مخلوق در میان آید لحاظ مدح و مادح و ممدوح باید کرد و مدح باعتبار
عرف بر دو نوع بود یکی مدح اهل دین که پیغمبران و اولیا و صلحای امت اند و این مدح در نظم و نثر موجب
حسنات و سبب نزول رحمت بود کسی را که یارای مدح بود درین باب کوتاهی نکند و درین مدح ادب
این است که مقربان درگاه اله را بدرجهٔ الوهیت نرساند و کمالات ذاتی و صفاتی این بزرگان دین
که در عبادت الهی و مکارم اخلاق داشتند بیان کند بطوری که قاری و سامع را از آن فایده رسد
دوم مدح اغنیا و اهل دول و ازین حتی المقدور حذر اولی و اگر چاره نبود در مدح اینها غلو نکند که زبان
دنائت قائل و سبب غرور و نخوت ممدوح خواهد بود چنانکه ظهیر فاریابی گفته بود ع نه کرسی فلک
نهد اندیشه زیر پای تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد در تواریخ آورده اند که ازین شعر
قائل را زیانی رسید که وزیر سلطان که با او عداوت نهانی داشت بغرض گفت که گوینده ازین
سخن مذمت کجی پای سلطان کرده است بادشاه آنرا باور کرد و حکم کشتن داده سید عالم

هادی ثقلین انه صلی الله علیه وآله وسلم فرموده احثوا التراب فی وجوه المداحین یعنی خاک اندازید در
چهره کسانیکه از روی تملق و چاپلوسی در مدح غلو کنند و برای اغراض دنیاوی سیاه را سپید و زنگی را
کافور گویند پس اگر در یکی از امرای اسلام صفت عدل و سخاوت و احسان یافته شود توان او را ستود
و اگر نباشد برای توفیق بطرز جمیل دعا باید کرد و امری خلاف واقع نباید گفت و در باب برادران
دین خود را آئینه وار مظهر عیب و هنر باید کرد که المومن مرآة المومن در حدیث واقع است

۵۸ المحصی
المحصی شمرنده و احاطه کننده هر شی از احصا بمعنی شمردن و دانستن بر سبیل استقصا
و احاطت علمی در ورد احمدی آورده که غزالی رحمة الله علیه محصی را بعالم تعبیر کرده و گفته که علم را چون
اضافت کنند بمعلومات از حیثیت عدد و احاطت بدان آنرا احصا و محصی گویند و چون صفت
احصا بکمال مختص باری است جلشانه و از آدمی امکان ندارد و میفرماید و ان تعدوا نعمة الله
لا تحصوها یعنی اگر شمار کنید نعمات الهی را شمار نتوانید کرد

۵۹ المبدئ
المبدئ نو آفریننده از
ابدا بمعنی نو آفریدن و ابداع نیز بمعنی ابدا آمده مبدع مبدی را گویند و انشا و منشی که مصدر و
فاعل است بهمین معنی آمده و قادر علی الاطلاق بر ابداء مخلوقات قدرت دارد و هر چه خواست پیدا
کرد و میکند و خواهد کرد از ازل تا ابد صفت ابدا مر او را ثابت است پیدا شدن ماهیان در
آب باران و انواع کرم ها در ذرات و آب گنده و کژدم در میان خشت ها و مانند آن
از جمله صفت ابداع اوست فسبحان الله احسن الخالقین

۶۰ المعید
المعید بازگرداننده
از اعاده بمعنی باز گردانیدن مراد از زنده کننده مردگان است از قبور و این را
اعاده اجسام گویند که بعد نفخ صور از روی حدیث شریف باران از آسمان آید

عجم الذنب که استخوانی کوچک در کمرگاه و خاک گور از آنخورد جسم حیوان و انسان بروید حساب و کتاب و جزای
اعمال و غیره بعمل آید و بعد عبور بر پل صراط نیکان را بجنت و گنه کاران را بدوزخ داخل کنند کفار و بت
پرستان انکار اعادهٔ اجسام و حشر و نشر میکنند و اعاده را از قدرت الٰهی بعید میدانند حالانکه
اعادهٔ اجسام در حق خالقی که اول آنرا نو آفریده بود آهون و آسان ترست و درین باب
آیات و احادیث بسیار آمده و مرد مومن صاحب خرد هرگز انکار آن نخواهد کرد چون دو
صفت ابدا و اعاده برای نظم کارخانه معاش و معاد مستلزم اند حق تعالی در سورة البروج
میفرماید ان بطش ربک لشدید انه هو یبدء و یعید یعنی گرفتن و مواخذه کردن پروردگار تو سخت است
تحقیق که او تعالی نو پیدا می کند و باز اعادهٔ اجسام می فرماید تا حکمت ابدا و آفرینش فوت
نشود و فعل حکیم عبث نگردد چنانکه میفرماید افحسبتم انما خلقناکم عبثا یعنی آیا گمان می برید که ما آفریدیم
شما را عبث که بعد گذشتن حیات دنیاوی حیات آخرت نخواهد بود و نیکان و مطیعان را خلود
در بهشت و بدکاران و مشرکان را خلود در دوزخ بطور جزای عمل نخواهد بود و هم درین اعاده از
آیات و حدیث شریف صورت آدمی بطرز عمل او خواهد بود فائده در تفسیر بیضاوی بعد آیت
فتاتون افواجا آورده که فرمود آنحضرت علیه الصلوة والسلام که از امت من در روز حشر مردم
ده فرقه باشند بعضی بر صورت بوزینگان و بعضی بر صورت خنزیران و بعضی سرنگون آیند
کشیده شده بر روی آنها و بعضی نابینان و بعضی کران و لالان و بعضی خاییدگان زبان
باشند در حالی که زبان آنها بر سینه افتد و ریم از دهان آنها جاری باشد و بعضی دست
و پای بریده و بعضی بر دارهای آتشین کشیده آیند و بعضی در گندگی لباس زیاده از مردار باشند

وبعضی پیراهن آلوده بعطران پوشند پس تعبیر کرد آنحضرت که ایشان غمازان و ربو خواران
و قاضیان حاکمان ظالم و متکبران در عمل خود و عالمان بی عمل و آزار رسانان همسایگان
و فتنه انگیزان اند و مردم شهوت پرست و مانعان خیرات و زکوة و اهل نخوت و تکبر اند مولف
این رساله میگوید که چون حال است رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این باشد حال دیگر مشرکان
و منکران درگاه رسالت چه خواهد بود و نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا

المحیی بخشنده نعمت حیات که از پرده عدم عالم را بوجود آورد و مخلوقات ذی
روح را حیات بخشید یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی صفت کامله اوست و این
احیای باری جلشانه شامل بر احیای اولین و آخرین و حیات جسم و حیات دل بنور ایمان خواهد بود
که عبارت از حیات دنیاوی و حیات آخرت باشد و آنرا احیای اموات نامند تبارک
الذی بیده الملک و هو علی کل شیء قدیر الذی خلق الموت و الحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا و نیز
میفرماید و کنتم امواتا فاحیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم یعنی بودید معدوم بالنطفه زنده کرد و شمارا بمیراند
باز زنده کند و امثال این آیات بسیار اند و آنرا که مظهر اسم محیی سازند از وی خرق عادت
احیای اموات ظاهر شود چنانکه از حضرت عیسی و محمد مصطفی علیهما السلام و اولیای امت آنحضرت
منقول است و نیز او را در احیای سنت رسول آخر زمان مشغول دارند که درین باب سعی فراوان
بجا آرد و از لوم لائم نترسد و بهدایت خلق دلهای مرده را زنده سازد و متصف باین اوصاف
پسندیده قدوة الاولیا سید عبد القادر جیلانی است که قدم بر گردن سایر اولیا است

قدم باید اندر طریقت نه دم ❊ که اصلی ندارد دم بی قدم

الممیت

میرانند و بموت دهنده و موت بر دو قسم است موت بدن و موت دل موت جسم بقطع تعلق
روح باشد از بدن و موت دل بکفر و غفلت دائمی باشد آنکه بر اسم الممیت ایمان آرد ذکر موت را دوست
دارد و از ان کاره نباشد لاجرم در حدیث شریف آمده اکثروا ذکر هادم اللذات الموت یعنی
فرمود آن حضرت علیه الصلوة والسلام قطع کننده لذات دنیاوی را که مرگ است اکثر یاد کنید
بدانکه یاد کردن موت دیگر است و تمنای آن دیگر و این خلاف حکم رسول کریم است که بعضی مردم از
رنج بیماری یا فقر و فاقه و آفات ارضی و سماوی ترسیده طلب مرگ یعنی تمنای مرگ را بکنند که در معنی ترک ادب و
بی ادبی است و چون موت را ساعت مقرر است و تقدیم و تاخیر دران گنجایش ندارد طلب
مرگ نشان گستاخی و بی ادبی بود اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون و فرموده
اند اگرچه تمنای موت در شرع جائز نیست اما مردن مجازی پیش از آمدن موت حقیقی درست
است و آن ترک لذات دنیاوی و ترک انهماک در اشتغال آن و اختیار کردن صفت خاکساری
بود که حکم خاک گو پیدا کند و در پی آزار و اذیت کسی مشغول نباشد و بر یک جامه و گلیم و یک
نان خشک یا یک نانخورش قناعت ورزد و حرص و آز را بگذارد و خود را درین عالم غریب
و مسافر داند آنچه مشایخ طریقت گویند موتوا قبل ان تموتوا همین است ٥ پیش از خزان
بخاک فشاندم بهار خویش را مردان بدیگری نگذارند کار خویش را و در حدیث شریف
آمده اگر کسی خواهد که مرده را ببیند که بر روی زمین روان است ابوبکر صدیق را ببیند رضی الله
عنه و این فضیلت امیر المومنین را از ان دست داد که او از مال دنیاوی دست بردار شد
و در راه خدا آنرا صرف کرد صرف مصالح دمی در راه دین ثابت قدم بر آمد در این

بدل راضی بود حق تعالی باو تلافی کرد چون جزای احسان باحسان وآیه ولسوف یرضی که در ان
وعده نعمت و منصب شفاعت است در شان او نازل کرد و دیگر باید دانست که آنکه بلفظ
الممیت ایمان دارد داند که صفت اماتت مخصوص ذات باری است و دیگران این طاقت ندارند
اند مثلا سحر و بیماری و قتل وغیره بالاستقلال سبب موت نمی تواند شد موت که عبارت از انقطاع
تعلق روح است از بدن بتقدیر الهی است و آنرا اجل گویند و برای قبض ارواح بندگان و جانوران
فرشته مقرر است و او را ملک الموت و عزرائیل نامند و در حدیث شریف آمده موت الفقرا
راحة یعنی مردن فقرا موجب راحت است که رنج و محنت دنیاوی برطرف شد و نیز فرمود
الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب یعنی موت پلی است که دوست را بدوست می رساند و در باب
توانگران که در عشق و محبت دنیا و سامان آن می باشند می فرماید موت الاغنیاء حسرة
یعنی موت مالداران و توانگران موجب حسرت است که دل برداشتن از باغ و خانه و
مال و متاع فراوان که عمری در فراهم آوردن آن ضائع شد کاری است بس دشوار و آنکه
اسم الممیت را نقش لوح دل کند از موت دشمن شاد نشود ؎ اگر بمیرد عدو جای شادمانی
نیست ٭ که زندگانی ما نیز جاودانی است ٭ و از مرگ دوستان و خویشان و فرزندان
جزع و فزع نکند بلکه استرجاع کند یعنی انا لله و انا الیه راجعون گوید و از مرگ اولاد
در دل مطمئن باشد که آخر این کودک بی سن بخشت نخواهد رفت چه در حدیث شریف آمده
که چون کودکان را حکم شود به بهشت روند دست والدین را بگیرند و باخود برند و از فضل
الهی و وسعت رحمت او امید است که هر صبی خردسال شفاعت چندین مسلمانان که بر جنازه

او نماز گزارده نکنند ودعای مومنان — ایگان لشه واگه گفته بودند اللهم اجعله لنا فرطا اللهم اجعله لنا اجرا اللهم اجعله لنا شافعا ومشفعا کما جاء فی الحدیث ودیگر همه آنکه چون بحکم آیه انک میت وانهم میتون وآیه کل من علیها فان هرکه زاده در دنیا از سفر آخرت او را چاره نیست پس گریختن از آن سود ندهد اما از اسباب موت حذر کردن واجب است ورفتن در مقام وبا وطاعون از محل اقامت خود جایز نباشد واگر در محله او وبا پیدا شده از آن گریز نکند که الفرار عن القضا در شرع روا نباشد واگر کسی از مصیبت ومحنت مرض به تنگ آمده خود را به زهر خوردن یا تردی یعنی افتادن از بالا بزیر یا در آب خود را هلاک کند در دوزخ عذاب شدید بیند واگر بالغرض کسی خود را باین طور هلاک کند با او معامله مسلمانان البته کنند غسل دهند وبر جنازه او نماز کنند وآمرزش او از خدا خواهند کذا فی در المختار **الحی** زنده دایم بحیات ازلی وابدی ــه نه حیاتش بروح ونفس وتن است بلکه او زنده هم بخویشتن است وحق تعالی در قرآن مجید می فرماید وجعلنا من الماء کل شیء حیا یعنی گردانیدیم از آب هر چیز را زنده همانا پایمردی ومدد آب در باب زندگی عالم بحکم للمعجبة تاثر ولو کان ساعة از آن تیمنت باشد که تخت رب العالمین پیشتر از خلق آسمان وزمین بر آب قرار گرفته بود هو الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام وکان عرشه علی الماء یعنی او تعالی آفرید آسمانها وزمین را در شش روز وبود اورنگ او بالای آب که فی الواقع ماده رحمت است واستقرار تخت رحیم بر کرسی رحمت بر جای خویش بود **القیوم** قایم بذات خود وقیام دهنده غیر خود را ونگاهدارنده وقیام هم بمعنی قیوم است واز اسمای حی وقیوم حیات وعدم تعطیل مستفاد می شود وصاحبان ادراک

و وجدان را از آن در توفیق گشاده میگردد که چون باری تعالی با وجود غنا و بی نیازی چون حیات خود را
در تدبیر امور و معاش و معاد بندگان فی آناء اللیل والنهار مصروف می دارد بحکم لا تأخذه سنة و لا
نوم از غفلت خواب و بینکی ذات پاک او مبراست بنده وا ناو هوشیار چرا روزگار در بطالت و کسالت
گذراند و از بند و بست امور دنیا و دین و خدمت خلائق غافل و محروم ماند و چون حیات او مستعار
است چرا کار امروز را بفردا وا گذارد و چگونه او را یقین باشد که فردا را خواهد یافت چون امروز در دست
او نیست چسان بر فردا حاکم باشد ع شاید همین نفس واپسین بود پس ذمت همت اولو الالباب
که بر ثواب و عقاب و امور آخرت ایمان آورده اند لازم است که در طول امل نباشند و بر زندگی
دو روزه اعتماد ننمایند و بحکم عجلوا بالتوبة قبل الموت بسوی توبه بر جناح استعجال روند و تاخیر و
اهمال درین باب جائز ندارند و سعی ایشان در اصلاح ظاهر و باطن بکلی مصروف باشد بخلاف
آن ناقصان که میگویند که چون پیر شویم ریش خواهم داشت و بنماز مشغول خواهم شد یا اگر حج
کعبه میسر شود صاحب محاسن خواهم شد و ترک خضاب سیاه خواهم کرد که این همه تخیلات از
اعتماد او بر حیات فانی است ای برادر بزرگان دین گفته اند که از علامات ظاهری اسلام یکی نگاهداشت
ریش است دوم سر نهادن پیش پروردگار خویش چون ازین دو کار سهل پهلو تهی کنی توان
دانست که سر سودا در دل تو جای اسلام نیست حضرت سید ابرار و ائمه اطهار رضی الله عنهم ازین عمل
فارغ نمی بودند بلکه این سنت سائر انبیا و اولیا است ریشی که آنرا از اول نگاهداری موجب جمال
تست سخن در باب خود را از اتباع نفس شوم بری دار والله الموفق

الواجد

باجیم دریابنده از وجدان بمعنی دریافتن یا صاحب جود او تعالی واجب الوجود است که

فائده [illegible]

فائده علامات اسلام

[illegible] الواجد

هستی ممکنات بدوست یا ازوست هرکه از دولت وجدان وادراک معقولات بهره ور شده باشد
داند که هستی و وجود عالم بفیض واجدست واین واجد را واجب گویند ومیتوان گفت که واجد بمعنی عالم
بود بذات بی همال و صفات کمال خود و سلسلهٔ این سخن بسر حب ازلی و حسن و عشق می کشد ه سرّ حب
ازلی در همه اشیا ساریست ؛ ورنه بر گل نزدی بلبل بیدل فریاد ؛ **المَاجِدُ** صاحب شرف
و بزرگی از مجد بمعنی بزرگی مرادف مجید همچو عالم بمعنی علیم لیکن در صیغهٔ مجید تاکید و مبالغه زیاده است
وامجد بزرگتر را گویند و اماجد بزرگان را گویند مجد و شرف باری جل شانه ازان باب
است که حرفی ازان در تبیان آید و کلمات او که کمالات اوست از حیز تحریر و تقریر بیرونست
قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا یعنی
بگو ای محمد اگر باشد آب دریا سیاهی برای نوشتن صفات باری البته صرف گردد آب
دریا پیش ازان که تمام شود صفات پروردگار پس اگرچه حاضر کنیم مانند آن دریا برای
مدد **الوَاحِدُ** یکی که همچو او دیگری نیست ه واحدست او بذات خویش
احد ؛ وحدتی برتر از شماره عدد ؛ واحد از وحدت است او تعالی یکی است بذات خود
و یگانه است بکمالات ذاتی و صفاتی در جامع الاصول لفظ الاحد بعد الواحد واقع است و
در روایت ترمذی نیست **فائده** توحید والبته است باینکه خداوند عالم را به یکتائی
او شناسی و اعتقاد کنی و از انواع شرک که شرک جلی و شرک خفی اند حذر کنی و بدانستن یعنی ؛
الواحد والاحد این علم و معرفت حاصل شود لاجرم سورة الاخلاص برای تعلیم مسئله توحید با
صفت صمدیت نازل شده قل هو الله احد الله الصمد و چون وحدت الهی شناختی الکمون

بانکه در عالم اجسام وحدت بی کثرت وکثرت بی وحدت نیست کم شد سر رشته وحدت چون
افسانه کو کثرت افتی قدم پنهان نساز د جاده را زواین مسئله بعلم باطن تعلق دارد وشناخت آن از حوصله
فروغ ذ... صاحب ذکا بیست وجای که جبل مرکب بالبسط به وحشت و همین ورطب یابس درمیان
بیداخر سخن بکفر ... و زندقه الحاد ... نظر برین شناخت وکوتاهی اذهان مرشدان طریقت گویند
که نگو همه اوست بلکه بگو همه ازوست **الصَّمَدُ** مهتر وسیدی که ذات وصفات از عوارض
جسمانی پاک است بی مثال وبی همال واو محتاج بچیزی نیست دیگران نیازمند درگاه او اند لم یلد
ولم یولد ولم یکن له کفوا احد بیان صمدیت اوست وصمدانی از قبیل حقانی وربانی کسی راگویند که
بصمد وخادم خدا ونداحد باشد واین سعادت از جمله اولیا بیشتر نصیب محبوب سبحانی رضی الله عنه شده
وکمال آنحضرت در توحید از ملفوظات شریف او واضح میشود وهم در خدمت دین اسلام چندان
سعی کرد که باحیای سنت بلقب محی دین ملقب شد **القادر * المقتدر**
توانا وصاحب اقتدار ومقتدر مبالغه قدرت است به نسبت قادر بحکم ان الله علی شئ قدیر دریای
قدرت او بیکران وبحر اقتدار او ناپیدا کنار است او قادر است دیگران عاجزاند او مقتدر است
دیگران مغلوب واند واز آثار قدرت قدیر این است که عالم را از کتم عدم بعرصه ظهور آورده و
بقدرت کامله خود خیمه آسمان بلا طنات افراخته وزمین را برآب نهاده است چنان گسترانید
فرش برآب که هو سجاده نیک مردان برآب که قدیری که از قدرت خود زبان آدمی را آله نطق
ساخته که بدان کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله گوید وبسوی ذکر الهی بردارند ودل را دو گوش داده
تا این اقرار را بشنود وآن را اذن القلب گویند ومانند این دو گوش که باسر انسان ملحق است

الصمد
القادر
المقتدر

دو گوش داب سبنی بر حکمت ونشان کمال قدرت قادر است همانا این چهار گوش از بهر این حکمت باشد
که نصیحت ناصحان وارشاد رسول آخر زمان را بگوش هوش بشنوی و آنرا در صمیم القلب جای دهی و
از جمله قدرتهای قادر قدیر این است که حیات وممات آدمیان بدست قدرت اوست مادام
که خواهد زنده دارد وچون خواهد طلب کند وکشان کشان ازین عالم با دل پر حسرت وغم وچشم پر نم
برده فرشتگان در وقت نزع روان او گویند وقیل من راق والتفت الساق بالساق الی ربک
یومئذ المساق یعنی اینکه کدام ملک این روح را برد ملائک رحمت یا ملائک عذاب و پیچ می خورد یک
پای بر پای دیگر بوقت جدا شدن روح از اجزای بدن که اول پاهای بی حس وحرکت شود وچون شعله آتش
که از زیر بسوی بالا میل کند پس روح از راه حلق بر آید لاجرم دهن وچشمان کشاده می شوند ودرین
عالم پر غم فرشتگان گویند که ای انسان امروز بشتاب رفتن است ترا بسوی پروردگار تو چندین اسباب
وسامان دوستان را گذاشته وآنها که درینجا از تو نفع می دیدند امروز غمگین شوند وکسانیکه اذیت
می یافتند شاد شوند [illegible] فرزند تو بعد دو سه [illegible] چون غم فرد شود در فراهم آوردن مال
[illegible] تو گرایند واگر فساد در دل باشد جنگ وخصومت از بهر مال ودولت بعمل آید ونوبت بمرافعه
[illegible] بخورای نیک [illegible] مردگان نگون بخت گردد وبخورد [illegible] ودر میان
دوستان کسی نادر باشد که در ایصال ثواب کوشش واجبی نماید یا بر بالین گور تو آمده بخلوص
دل چند آیات قرآنی یاد رود وخوانده ثواب آن بتو بخشد بلکه در چند روز ترا یک قلم فراموش
کنند واز منزل گاه تو خبری نگیرند ع برگ عیشی بگور خویش فرست کس نیارد ز پس تو
پیش فرست ای برادر بحکم قادر قدیر در حیات خود قدر آن که داری آنرا ضایع مکن ودر

عبادت و سخاوت که ترا در عالم برزخ و عالم آخرت بکار می آید مشغول می باش فردا چون اجل فرا
رسد دستگاه تو باقی نماند بی جان و بی زبان و بی حس و حرکت شده از تخت بر تخته رسی و از انجا
جامهٔ کفن ترا در برکنند و در قبر که منزل وحشتناک است تنها مقیم باشی اگر اعمال صالحه با خود
داری آنها با تو انس گیرند و رفاقت دهند و الا در انواع اذیت و آفت و توحش تا قیام قیامت
اسیر زندان ظلمانی باشی حق تعالی مشکل من و تو بطفیل محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم آسان
فرماید آمین **المقدِّم** بکسر دال پیش کننده از تقدیم یعنی پیش کردن وی تعالی پیش
کننده دوستان خود است و هر کرا خواهد رتبه او پیش کند کسیکه با اسم المقدم ایمان بدل آرد
در مقدمات خیر تقدیم و اقدام را پسند کند مثلا چون با یکی از برادران دو چار شود در سلام
تقدیم کند و عادت سید عالم همین بود لحاظ بزرگی خود و خردی دیگری یا توانگری خود یا افلاس دیگری
نکند فی الواقع بزرگ و توانگر کسی را گویند که در امور دین خود شریک سازد و نیز تقدیم کند در
ملاقات بزرگان که در شهر او از دیار بعید بطریق سیاحت وارد شوند اگرچه خود حاکم و امیر انجا
باشد زیرا که رفتن بخدمت فقرا و اهل الله کسب سرمایهٔ سعادت است و ارباب حسد و تعصب در امثال
این امور خیر مانع می شوند خصوصاً چون عالم دین دار و شیخ کامل وارد شود و اهل غرض امرای اسلام را
بغیبت و نمیمه از راه می برند و امیر را از ادراک شرف خدمت او محروم می دارند و چون نیک
بنگرند جز تعصب و حسد باعث این امری دیگر نمی باشد و در جمعه و اعیاد و دیگر مجالس سعی کند
پیش از همه حاضر شود و رفتن مسجد را در روز آدینه تبکیر گویند و در سلف صالح عادت
چنان بود که بروشنی قندیل در صبح صادق برای نماز می رفتند و اکنون بخلاف آن بعد

زوال هم آباده نشوند وبعضی کابلان قریب بعصر می روند نعوذ بالله منها و چون در میان او
ویکی از برادران وی خلافی افتاده باشد در باب طلب آشتی و صلح تقدیم کند و چنان نگوید که
من در مرتبه وجاه وعمر از ان کس بزرگترم چرا خود تقدیم نمایم زیرا که بزرگی نزد خدا اهل تقوی
راست و مردم خدا ترس از کسر شان و مرتبه خود نمی ترسند زیرا که خاکساری دلیل سرفرازی است
ع تواضع ز گردن فرازان نکوست ٭ گدا گر تواضع کند خوی اوست ٭ قس علی هذا **المؤخر**
بکسر خا پس کننده از تاخیر پس کردن و تاخیر کند وی تعالی رتبه هر که خواهد و مقدم و مؤخر بفتح دال
و خای معجمه درینجا صحیح نیست چنانکه علمای حدیث ضبط کرده اند و در اموری که تاخیر دران
نکو بود مثل نماز ظهر که در ایام گرما گذارند یا سحری کردن و بجا آوردن ارکان نماز در عالم اقتدا
و مانند آن که تقدیم دران محمود نباشد درین اسم مبارک لحاظ باید کرد و نیز تاخیر کردن از
کشتن و سیاست کردن چون خشم و غضب سرکشی آید محمود باشد و از مکارم اخلاق بود ع
صواب است پیش از کشتن بند کردن ٭ که نتوان سر کشته پیوند کردن ٭ **الاول** ازلی که پیش ازو
هیچ نبود چنانکه در حدیث شریف آمده کان الله ولم یکن معه شیء و این اولیت جز حق تعالی کسی را نبود
پس وجود واجب تعالی سابق بود بر همه موجودات و همه عالمیان بعد او بوجود آمدند **الآخر**
ابدی که بعد از و چیزی نباشد ع آخر او ماند و نماند کس ٭ کنه او را جز او نداند کس ٭ چون
اول و آخر اوست آنچه در میان حادث شد از شیونات ذاتی اوست که کل یوم هو فی شان
فرموده اند اول کار خود با او متعلق کن تا آخر کار تو بحسن خاتمت مربوط گردد آنچه در اول وجود
احسانات او تعالی نبل آمد اگر دانی در سن تمیز و شباب و کهولت و پیری البته همین منت ما

الظاهر
الباطن

باری تعالی و ممنون انعامات او بوده ادای شکر و سپاس خود لازم گیری **الظَّاهِرُ**
آشکار یعنی هستی او تعالی بدیدن مخلوقات عیان است و در چشم او لولا الابصار هر چه هست نور
جمال اوست که بچندین صورت و اشکال مختلفه نمایان شده از زمین تا آسمان هر چه می بینی
کارخانه قدرت ذات جامع الکمالات اوست **اَلْبَاطِنُ** پنهان یعنی ذات او در
پردهای نور مخفی است فی الواقع او تعالی نور خود را در ذرات کائنات پنهان کرده و درین
عالم چون و چرا نقاب احتجاب بر روی جمال ذات خود کشیده ؎ چو آن بی چون درین
چون کرد آرام ز لیلی روپوش کرده یوسفش نام ز پایه دارم که یکی از اهل علم بر کلام جامی اعتراض
کرده و گفت که ازین کلام حلول لازم آید که خلاف عقیده اهل سنت است و این اشکال از آن قبیل
است که در بادی النظر در خاطر آید اما آرام کردن بمعنی تقرب و معیت و استیناس است کما لا یخفی
علی من له فهم سلیم **سوال** اگر حق تعالی ظاهر است باطن چگونه باشد و اگر باطن است ظهور
او تعالی چگونه بر سبیل تیقن بخاطر سالک در آید **جواب** ذات باری را کمال این است
که اضداد صفات کامل باشد و صفات جداگانه باری جل شانه لائق الوهیت و عظمت
اوست پس ظهور او که مذکور شد عین خفا باشد در حق آنکه چشم بصیرت او روشن نبود و
بطون او عین ظهور است در حق آنکه سرمه تعین در دیده ظاهر بین او کشیده باشد چنانکه حضرت
امیر پیغمبر ماید لو کشف الغطا ما ازددت یقینا یعنی اگر پرده از میان برخیزد تعین من زیاده
نگردد پس ازین کلام صاحب نظران را معلوم شود که اول و آخر و باطن و ظاهر اوست
و همه موجودات مظاهر اسمای او اند یکی مظهر اسم هادی شده بسوی شریعت رسول الله

صلی الله علیه واله وسلم آدمیان را دعوت میکند او هادی ومهدی است دیگر مظهر اسم مضل شده

الوالی

بسوی بدعت وضلالت می طلبد وخود ضال است ومضل حقتعالی میفرماید ان الله یهدی من یشاء
ویضل من یشاء است نیک وبد گرچه مقتضای خداست کاین خلاف رضا وآن برضاست
والله الموفق **الوالی** تصرف کننده در امور جمهور خلائق وپادشاهی کننده ویاری دهنده
از ولایت بمعنی تصرف کردن ومولی بمعنی والی آمده چون خداوند عالم را شاهی ملک وملکوت مسلم
است چنین والی را بگذار وبآستان عظمت وولایت او سر فرو آر او را مالک حقیقی انگار وخود را
بهمه وجوه مملوک او شناس اگر خود را بنده مخلص کنی از نعیم جنت بهره ور شوی واگر نافرمانی اختیار

المتعالی

کنی در عذاب اخروی گرفتار آئی قال الله ان الابرار لفی نعیم وان الفجار لفی جحیم **المتعالی**
بلند قدر وعالی شان از علو بمعنی برتری وبلندی ورفعت است تعالی الله زهی قیوم دانا که
توانائی دهد هر ناتوانا که علو قدر خداوند ذو الجلال چگونه بخیال بشر آید که لا تدرکه الابصار
وهو یدرک الابصار فرموده اند اینجا راه سلامت دارین این است که عدم ادراک را
اعتراف کنی وپیرو حضرت باشی که او میفرماید العجز عن الادراک ادراک اقرار نادانستن
نشان معرفت است اگر از اسرار دل آگاه شوی بوئی از علو قدر خداوند متعالی بتو رسد
واین قلب نه مضغه گوشت است که در بدن انسان بطرف چپ نهاده اند بلکه لطیفه ایست

البر

روحانی متعلق بآن قلوب المومنین عرش الله که میگویند همان لطیفه سری است نه دانم
آن گل خودرو چه رنگ وبو دارد که مرغ هر چمنی گفت وگوی او دارد **البر**
بالفتح نکوی واحسان کننده مبالغه بار است از بر بکسر با نکوی کردن ابرار بالفتح نکوکاران اند

که تخلق با خلاق باری کرده تقرب درگاه او حاصل کرده‌اند و احسان و نکوئی خداوند نکوکار نه از این جنس است
که به بنا بر تبیان جلوه نما گردد اما در پیچا مجملا این قدر باید دانست که نکوئی با نواع عطا و بخشش و انفاق
و اطعام حاصل شود و این صفات بر وجه کمال پروردگار ذو الجلال و الاکرام راست لاجرم
در حق بندگان برای تهذیب اخلاق ایشان می فرماید لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون یعنی حاصل
نکنید نکوئی خلق را تا آنکه خرج کنید از چیزی که دوست دارید سخاوت در چیزی که آدمی آنرا بدل
دوست دارد حتی که سخاوت بجان بزرگ‌ترین سخاست و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و
اسیرا صفت سخاوت حضرت امیر است که با وجود حاجت قوی در عالم روزه داری سه نان جوین سائل
را داد و لباس آخرت فائز شد چون درجه سخاوت این است چرا آدمی در ثروت و مکنت از این
سعادت محروم باشد و بر درویش منت نهد و از روی حدیث سید عالم معلوم میشود که مرد سخی قریب
است بخدا و بخلق و بجنت و مرد لئیم بعید است از درگاه خدا و از خلق و نزدیک است بدوزخ مرد عالم
اگر سخی نباشد عبادت او ضائع گردد و فاجر اگر سخاوت اختیار کند بوسیله این صفت آمرزیده شود

التواب قبول کننده توبه و رجوع کننده بر بندگان برحمت و اصل معنای توبه رجوع
آوردن است چون به بنده نسبت کنند رجوع او از معصیت و مناهی باشد و چون به خداوند عالم
نسبت کنند رجوع او برحمت مراد باشد بدانکه توبه بر سه قسم است یکی توبه عوام و آن توبه از گناه
باشد دوم توبه خواص و آن توبه است از دید خویشتن که عبارت از ترک نفسانیت بود سیوم
توبه اخص الخواص و آن اعراض از ماسوی الله باشد ه گفت پیری کاندرین ره شدست ای
توبه کن از غیر آن هر چه خداست **سوال** توبه از ماسوی الله چه معنی دارد **جواب**

چون از حب ما سوی الله خود را دور کردی از آن تائب شدی و از این توبه ترک حب مقبولان درگاه
الهی مثل انبیا و اولیا لازم نیاید که حب این بزرگواران از جهت مقبولیت حب الهی است
مردان خدا خدا نباشند لیکن ز خدا جدا نباشند و حقیقت توبه این است که خود را پشیمان
کرده برو در الهی رجوع آری و تجدید ایمان کنی و بنای این توبه بر کسر نفس و پناه جستن از شیطان
لعین است که بر دو راه زنان دین اند و دوام سعی اینها در آن است که ترا از خدابینی و خداداني
بخودبینی و خودپرستی برند که خداوند خود را فراموش کرده نظر بر جاه خویشتن داری و از عیوب
ظاهر و باطن اغماض کرده خود را مرد کامل و مرد رشناسی آخر این تصور برانا خیر منه خلقتنی من نار
و خلقته من طین که ابلیس در مقابله آدم صفی الله گفت کشد و گرفتار ذلت و خسران ابدی سازد
و علاج این مرض را حکمای روحانی چنان بیان کرده اند که چون نوجوانی پیش تو آید او را جوان
صالح تصور کنی و چون با پیر مردی دوچار شوی گوئی که او را بسبب کثرت عبادت و ریاضت
که درین عمر دراز کرده باشد در درگاه الهی قرب حاصل شده باشد اگرچه ظاهرا او را در عبادت
و در طاعت نیابی چرا که احوال باطن خلق جز خدا کسی نمی داند والله الموفق **المنتقم**
انتقام گیرنده انتقام پاداش و عقوبت بود بدانکه رعایت قاعده انتقام مختار ملک علام را
از آن شده که بحکم و لکم فی القصاص حیوة عالمیان را چشم عبرت کشاده گردد و آنها از جور و ستم
و هلاک نفس و اضاعت مال و عرض بنی نوع باز مانند و انتقام الهی بر دو قسم بود یکی دنیاوی
و این عبارت از ادبار در زوال اقبال ستمگران و متکبران و گنهگاران بود و قسم دوم انتقام
آخرت است و آن عبارت از دار و گیر عاصیان جبار و سرکشان رعونت شعار باشد که بجزو بر عاصیان از

علاج عجب

نیت

المنتقم

انتقام

قبور به نفخ صور در قهر خداوند غیور گرفتار آیند و انتقام الهی در دارین از قبل مرگ مفاجات فجائی بود که در
عالمی که آدمی را خیال و گمان آن نباشد بیک ناگاه دران گرفتار آید و جزای کردار بد و عمل نازیبای
خود برای العین مشاهده کند و اکثر عادة الله چنان جاری شد که انتقام او بمهلت و امهال صورت
پذیرد و سامان عیش و عشرت ظالمان بی ادب که از غایت سنگدلی بر حال غربا و مساکین و
مظلومان و ملهوفان نظر عنایت نکنند بغتةً و فجاءةً برباد رود پس انسان را باید که این صفت
انتقام باری را فراموش نکرده آماده حلول و نزول حکم جزای عمل باشد فمن یعمل مثقال ذرة شرا یره
فرموده اند و کتاب الحدود که دران مسائل حد و قصاص و تعزیر مذکور است علمای مجتهدین آنرا
از کتاب و سنت ضبط کرده اند از تاثیرات اسم المنتقم است و از انتقامات الهی که انواع آن
از حد حساب بیرون است آنچه شدید و صعب تر باشد سوختن است بنار و این انتقام را از خصائص
الهی دانند و افراد امت را از آن منع کرده اند ملخص کلام اینکه هرکه در پی آزار یکی باشد او را
امیدوار انتقام باید بود من حفر بئرا لاخیه فقد وقع فیه چاه کن را چاه در پیش دیگر باید دانست
که انتقام ستاندن از ظالم و کشنده را کشتن که در قاعده شرع محمدی مقرر شده از آثار همین اسم
قهار است اما بندگان را باید که در باب کشیدن انتقام از حد بدر نروند که در صورت عدوان
جواب دادن آن لازم شود لاجرم احتیاط این است که آدمی در وقت انتقام خود را نگاهداشته
برفق و لینت گراید که اگر اندک بیشی از وی بعمل آید اندیشه مواخذه منتقم است پس درین مقام
عفو را برگزینند که اسلم همین است و آنچه در سیر شریف آمده که آنحضرت علیه الصلوة والسلام
در پی انتقام نمی رفتند و بکمال حلم تلافی بدی به نیکی می کردند نظر بهمین مصلحت باشد اکنون باید دانست

که حاسدان و ظالمان و کینه وران و گردنکشان در محل نزول انتقام منتقم حقیقی اند باید که دمی غافل نباشند
شنیده حسد خود آتشی است مثل آتش دوزخ که هم دل را و هم حسنات را می سوزد و ظلم خانه ظالم را
خراب میکند و کینه دل آدمی را که عرش رحمان است چون گلخن بی نور می سازد و تکبر هم نشان حماقت
و هم موجب خسران و ذلت است **حکایت** آورده اند که کاتبی بود خوشخط قرآن را بخط
خوش نوشته بود یکی از اهل دول را از وی در دل کینه بود بعد امتداد زمان چون این مصحف شریف بنظر
او در آمد از آن کینه دیرینه که در خاطر داشت مصحف را نخواند و از تلاوت محروم شد ای
برادر خیانت نفس را ملاحظه کن که چه قدر در پی هلاک قلع و قمع اساس مروت اسلام است
اخوان الصفا آنانند که این دشمن قوی را که در پی هلاک همنشین خود است مخذول و مقهور
ساخته سینه را چون آئینه صاف دارند و زنگ کین را برطرف سازند هر آئینه این تصفیه را
مصقله هول و هراس از انتقام الهی در کار است ۵ کینه در دل داشتن باشد بسان آتشی که
نهان کند ابنار هیزم را بد و ساعت خراب ها و بدترین کینه وران کسانی باشند که کینه ایشان
نسبت بیاران رسول الله بود بفهم بر غلط که ظلم کردند و ستم نمودند صحابه کرام را اگر ظالم
گوئی دیگر عادل که باشد این بغض و حقد که نسبت باین بزرگواران بناحق پیدا کرده آخر ترا
در انتقام الهی گرفتار کند که دولت تو رو بزوال آرد و روزگار بر گردد و بعد جمعیت حال
بیک ناگاه عیش تو منغص گردد و در ین وقت از کرده خود پشیمان شوی و فائده
ندهد **العفو** بخشنده گناهان و درگذرنده از خطای بندگان در اسم العفو
به نسبت غفور مبالغه است و عفو الهی با وجود قدرت بر انتقام محض از آثار رحمت او است

که او را بعجز حال بنده خوار و ذلیل خود ترحم می آید و بخشایش او را موجب ظهور آثار رافت خداوندی
می داند پس گنهگار در اسمای خیر الوری بیان اسم عفو را بتطویل و تفصیل نوشته ام ملاحظه فرمایند طلب
عفو از خداوند بخشنده بادعیهٔ ماثوره توان کرد مثل واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولانا فانصرنا
علی القوم الکافرین * اللهم انی اسالک العفو والعافیة فی دینی ودنیائی واهلی ومالی خداوندا من
می طلبم از تو عفو و عافیت در مقدمهٔ دین و دنیا و اهل و عیال و مال من اللهم اعف عنی فانک عفو
کریم * اللهم عافنی من کل بلاء الدنیا والعذاب الآخرة خداوندا نگاه دار مرا از آفات و امراض
دنیاوی و عذاب آخرت و چون اختیار صفت عفو در حق بندگان از مکارم اخلاق است در
قرآن مجید نسبت بسید عالم و امت مرحومه آنحضرت درین چندین مقام تاکیدی و تاسیسی رفته
از انجمله آنکه فاعف عنهم واصفح ای محمد علیه الصلوة والسلام گناه آنها عفو کن و ببخش و نیز می فرماید
والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین و درین آیت کریمه بحسن تعلیم فرو خورندگان
خشم و بخشندگان خلق را بشارت تقرب و محبت خود می بخشد و این مردم را بصفت احسان یاد
میکند پس معلوم شد که گناه یکی از بنی نوع بخشیدن احسان کردن است بروی و کسیکه بر یکی احسان
کند نظر بر تلافی و جزای آن از حق تعالی در دار بقا رسیدنی است این احسان بنفس محسن لاحق
می شود ع در عفو لذتی است که در انتقام نیست ه از ابتدای دور آدم تا بعهد بادشاهی
از بزرگان عفو بوده است از فرو دستان گناه ملخص سخن چون بنده گناهان خود را نگرد
که بدرگاه حق تعالی از وی صادر شده و می شود اگر گناه دیگری بامید مغفرت گناه خود
بخشد مرد عاقبت اندیش بود والله الموفق **الرؤف** نهایت مهربان

رست کننده از رافت بمعنی کمال شفقت و رحمت تفصیل کرامت این اسم ترک از رحمان و رحیم که بالا

مذکور شد دریابند **مَالِكُ الْمُلْكِ ذُو الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ**

صاحب ملک خداوند بزرگی و کرامت با فیاض عالم معنی ذو الاکرام در ملا علی قاری فائض علی مخلوقاته

نوشته حاصل سخن اینکه خداوند عالم صاحب کمالات جلالی و صفات جمالی است پس جلال صفت ذات

اوست و کرامت فعل اوست که فائض است از وی ببندگان درین مقام اگر نظر بر بادشاهی خداوند

عالم و جلال و اکرام او مضمون استغنا و بی نیازی او خیال کنند بر جای خود بود که الله غنی وانتم الفقرا

وارد شده همه محتاج او نشیب و فراز که او مبرا از احتیاج دنیا زیرا بادشاه غنی را درویشی از

بندگان پسند است لاجرم حضرت سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم فقر و درویشی اختیار کرده

تاج قناعت که دولت لازوال است بر سر نهادند و فقر آن حضرت اختیاری بود که مفاتیح

کنوز زمین و آسمان را رد کرده بر فقر و فاقه در یا جهت نقش دل نهادند و همانا سه حرف فقر

اشارت است باین پس بدلیل سید البشر فقیر کسی است که در وی این صفات حمیده یافته

شود نه آنکه اتباع شهوات کند و در حلال و حرام تمیز نماید و از تقیدات شرع بر آید خورد و

نوشد آنچه خواهد و جامه پوشد چنانکه در دل او آید این گونه فقر را سواد الوجه فی الدارین فرموده

اند و آن افلاس و درویشی که بسبب غصب مال دیگران و ستم و جور و بسبب ترک دین اسلام گردد

که بطمع مال و منال با دیان باطله گراید و دین را از بهر دنیا فروشد در باب آن کاد الفقر ان

یکون کفرا فرموده اند نعوذ بالله منها و نیز باید دانست که اختیار لباس درویشی و فقیری اگر از

بهر طلب دنیا و حاصل کردن تقرب بدرگاه بادشاه و امیر بود عین گمراهی است بمراد اهل دنیا

۸۳ مالک الملک

۸۴ ذو الجلال

و الاکرام

بیان استغنای

بادشاهی خدا

بیان درویشی

آنحضرت علیه الصلوة

بیان فقر

بیان فقر و تقیید

ترک کرده لباس تزویر پوشیدن و حب دنیا در دل داشتن و خلعت فاخره و سامان پر تکلف جمع
کردن و در سواری و حشم چون دنیاداران بی خبر جلوه گر شدن در دام شیطان اسیر شدن است
که بئس الفقیر علی باب الامیر گفته اند عیسی علیه السلام که بکمال فقیری و درویشی فردای قیامت
ممتاز باشد بکاسه گدای و یک سوزن که اتفاقا در جامه او پنهان بود بر فلک چهارم ماند است
و بالاتر صعود و عروج آنحضرت را میسر نشد پس فقیران و درویشان که انواع اسلحه گران بها از
مرصع با خود دارند حال آنها چگونه خواهد بود و کسیکه احسان با فقرا دوست دارد احسان خود را
ضائع نکند یعنی اسراف بیجا ننماید و هر یکی را موافق حاجت او دهد و در تلاش آن درویشان
باشد که گوشه نشین اند و لا یسئلون الناس الحافا صفت ایشان است و از پرهیزگاری
لب سوال بسته اند و نادان ایشان را غنی شناسد چنانکه فرموده اند یحسبهم الجاهل اغنیاء
من التعفف غرض خدمت این گونه مردم که فی الواقع مجاوران درگاه الهی اند از اعظم
سعادات دارین خیال باید کرد و آن درویشان را که بزدن طبل و دف انواع شور و
شر میکنند و مسکرات میخورند و صلاحیت کسب معاش دارند چیزی ندادن اولی و پیران
فانی و کوران و کران و لنگان و ضعیفان را از مائده کرم خود بهره ور سازد و آنچه بدیشان
دهد سکه سره و رائج و مال پاک بدهد بحسن خلق که اول صدقه بدست حق تعالی میرسد چنانکه در
حدیث شریف آمده والله الموفق **المقسط** بضم اول و سکون قاف و کسر سین مهمله ۸۵ المقسط
عادل که داد مظلومان از ظالم ستاند از اقساط بمعنی معدلت و دادگستری توضیح و تبیین ۸۶ الجامع
این صفت فیض آئین از اسم العدل که بالا گذشت معلوم فرمایند **الجامع** گرد آرنده

خلائق و فراہم کنندهٔ پراگندگان اعم از آدمیان و جنات و حیوان و حشرات الارض که در ہر کارخانه
و منزل تمدنی حاصل شود و باین لحاظ آدمی را مدنی بالطبع نامند که اجتماع او برای بند و بست امور معاش
ناگزیر است چنانکه در حدیث شریف آمده لا ملک الا بالرجال ولا رجال الا بالمال یا جمع کننده اولین و
آخرین در عرصات قیامت برای فیصله کردار و جزای اعمال یا فراہم آرنده صفات سبعه در انسان که بآن
حیثیت او را ابن جامع گویند یا جمع کننده صفات کمال در ذات جامع البرکات خود یا جمع کننده
نور ظلمات و روز یا شب و جمع کننده ارکان متضاده که چار طبع مخالف اند مثل آب و آتش و خاک
و باد یا جمع کننده ملایک صبح یا ملایک شام که ان قرآن الفجر کان مشهودا اشارت باین معنی است
یا جمع کننده اجزای عظام رمیم در وقت احیای اموات و اعاده اجسام یا جامع جماعت های
مسلمین در جمعه و اعیاد و تقاریب دیگر مثل مجلس عقد نکاح و مجلس وعظ و مجلس فواتح بزرگان و
جشن ولادت سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم که اشرف سعادات دین و دنیا ست و بر اغنیای
اسلام واجب و لازم است اظهار سرور درین باب و اطعام و روشنی کردن بقدر مقدرت
و بخور و خوشبوی و بذل و عطا بمحتاجان و مساکین برای ایصال ثواب بدرگاه حضرت رسالت
مآب صلی الله علیه و آله وسلم یا جمع کننده غازیان در لشکر اسلام که برای کسب سعادت سرمدی
و حیات جاودانی با دل مجموع کوشش نمایند و بجان نثاری در راه الهی درجات عالی در بهشت
حاصل سازند چنانکه در حدیث شریف آمده که ارواح شهدا بشکل پرندگان سبز در قنادیل
عرش سیر میکنند و اجر شہیدان بی حد و حساب است یا جامع دلہای پراگنده بسکینه و
طمانینت که بر محنت دنیائی جزع و فزع نکرده و در امید نجات آخرت بشادی گذرانند

فا جشن ولادت

[illegible]

فا [illegible]

[illegible]

و بر مشقت و ریاضت جسمانی که نتیجه آن نیکو است صبر و تحمل نمایند قس علی هذا **الغنی** بی نیاز ۸۸ الغنی

از همه و همه محتاج او نشیب و فراز تو او مبرا از احتیاج و نیاز بدانکه غنای اسمای او تعالی بر دو قسم فی بیان غنای

است یکی غنای مطلق و آن اسمای الهی بود مثل قدوس و صمد و مجید و مانند آن دوم غنای اضافی اسمی

بود مثل اسمای کونی که به پرورش و حفظ کائنات تعلق دارد مثل خالق نسبت بمخلوق و رازق

نسبت به مرزوق و غیر آن که برای اظهار کمال توجه این اسما بکائنات الیق باشد ع ما بدو

محتاج بودیم او بما مشتاق بود این توجه از روی خداوندی بر ذات خود گرفته که خواجه را پروردن

بندگان لازم است چه اگر او متوجه نشود مخلوقات تباه شوند کسانیکه متخلق باخلاق الهی اند بفیضان

این اسم دل خود را بحب لا غنی سازند و محبت دیگر را در دل خود راه ندهند و غنای اینها بهمت و حوصله

بلند است محبت مال و منال دنیوی بخاطر نیارند و دولت عقبی مطلوب ایشان بود و هر چه از نعمات ۸۹ المغنی

و عطیات الهی خود دارند آنرا بر برادران و محتاجان ایثار کنند **المغنی** بی نیاز کننده هر کرا خواهد

از اغنا بمعنی بی نیاز کردن این کمال باری نشان غنای اوست جل جلاله که غنی را صفت غنا و

استغنا می زیبد که هر یکی را آنچه بایست او چندان دهد که او را دیگر طلب آن باقی نماند ای برادر معبود

و رازق ما هم غنی است و هم مغنی پس چرا در بدر میگردی و بر وی توکل و اعتماد نمی کنی اگر خواهد دولت

و دنیا ترا دهد و اگر نخواهد دولت قناعت ارزانی دارد و در زهد بدرجه کمال رساند **المعطی** ۹۰ المعطی

بخشنده از اعطا بمعنی بخشیدن و عطا کردن و این اعطا از منع مانعی ممنوع نگردد در حدیث آمده

لا مانع لما اعطیت و لا معطی لما منعت یعنی خداوندا تو آن بخشنده که آنچه تو دهی کسی آن را منع

نکند و آنچه منع کنی کسی آنرا نه بخشد در ورود احمدی آورده که مردی بخدمت شیخ فرید الدین گنج شکر

عرضداشت کرد که برای من پیش سلطان غیاث الدین سفارشی کن شیخ نوشت رفعت قصته الی الله ثم الیک فان

اعطیته شیأ فالمعطی هو الله وانت المشکور وان لم تعطه شیأ فالمانع هو الله وانت المعذور حاصل معنی آنکه
اولا از خدا درخواسته پس توجه بحواله مطلب این بنده کردم اگر تو چیزی او را دهی بدانکه دهنده خدا است و ترا
شکر گوید و اگر ندهی مانع خدا است و تو معذور باشی سخن شیخ اثر کرد و بانجاح حاجت آن امیدوار پرداخت
دیگر باید دانست که حق تعالی رحیم و کریم و حکیم است آنچه بنده سوال کند اگر در حق او زیان کار باشد او را
ندهد ندادن هم در حق او عطا است و آنچه بنده از آن بیزار باشد او را دهد زیرا که در حق او نافع است
چنانکه میفرماید عسی ان تکرهوا شیأ وهو خیر لکم وعسی ان تحبوا شیأ وهو شر لکم والله یعلم وانتم لا تعلمون یعنی
شاید ناپسند کنید چیزی و آن در حق شما نیک است و شاید دوست دارید چیزی و آن در حق شما بد است

الضار

النافع

حقتعالی میداند و شما انجام کار نمیدانید آنچه میگویند ما صنع الله فهو خیر والخیر فیما وقع و فعل الحکیم لا یخلو
عن الحکمة اشاره بهمین سر خفی است **الضارُّ** ضرر رساننده **النافعُ** نفع رساننده
غرض اینکه خالق نفع و ضرر او ست و خیر و شر بحکم او ست نفع و ضرر اشیا از ادویه و غیر آن بتاثیر او ست
و آن چیز بالذات مالک نفع و ضرر نیست و مضار و منافع که در چیزها ودیعت نهاده بی حکم او عمل نکند و آنچه
گمان می برند که دارو نافع است بذات خود و زهر مهلک است بنفس خود خلاف قاعده شریعت است در بسا
اوقات زهر خاصیت تریاق بخشد و شکر زهر گردد و اینکه سمیات را کشنده می بینی از اسباب عادی و اراده الهی
است و چون اراده الهی معلوم نیست باید که بنده چون دوائی و غذائی بخورد از حقتعالی نفع [illegible] خواهد
و بگوید بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء یا بسم الله الکافی و بسم الله الشافی گوید آورده اند که موسی علیه السلام
وقتی از درد دندان بی تاب شده چاره از حق طلب کرد فرمان آمد که فلان گیاه بر دندان نه چون بر آن

عمل کرد لشکرین یافت بار دیگر از درد بیقرار شد و برای خود همون علاج کرد نفع نداد گفت خداوند این همان
گیاه است که تعلیم فرمودی خطاب آمد آن کرت بسوی ما التجا کردی شفا دادیم و این کرت توجه بگیاه کردی درد را
زیاده کردیم تا بدانی که شفا در نفس الامر از شافی مطلق است ۵ چو در واقع شفا از طرف باریست تعالی
هو الشافی طبیبان مینویسند **النور** روشن بذات خود و روشن کننده غیر خود همه نور الهی است که (عم النور)
نمی نگری روشنی مهر و ماه و نجوم فلک و روشنی روز و چراغان شب و روشنی جواهر و روشنی چشم و دل تو همه
از وست الله نور السموات والارض الی آخر الآیه مشتمل بر بیان نور الهی است و حقیقت این نور اولا در حقیقت
محمدی جلوه نمود در دائره وجود که بچشمه آفتاب می ماند در میان دو قوس واجب و ممکن حادث شد حقیقت محمدی
برزخ افتاده چنانکه فرموده اند انا من نور الله وکل شیء من نوری و تجلیات رحمانی که سالکان طریقت را
عند المراقبه بنظر می آید لمعان همین نور است مشاهدة الابرار بین التجلی والاستتار ۵ و بیداری نمای (عم الهادی)
و پرهیز میکنی تو بازار خویش و آتش ما تیز میکنی تو **الهادی** هدایت کننده و بمنزل مقصود رساننده
از هدایت بمعنی راه نمودن بدانکه هدایت را چون بطرف خدا تعالی نسبت کنند مراد از هدایت راه نمودن
و بمنزل مقصود رسانیدن باشد و چون بطرف سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم و اصحاب کرام و ائمه هدی نسبت
کنند مراد از ان مجرد راه نمودن باشد چنانکه در قصه ابوطالب میفرماید انک لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی
من یشاء چون در توفیق از خدا بر ابوطالب کشاده نشد سعی آنسرور در باب سلام او بکار نیامد و در باب او
فرموده اند انه فی ضحضاح من النار یعنی اندکی تا پاشنه از آتش دوزخ باشد و از کف پا گرمی آتش بدماغ (عم البدیع)
او رسد و چون آب دیگ مغز سر او جوش زند **البدیع** بی مانند و بی مثل و پیدا کننده بی
نمونه چنانکه میفرماید بدیع السموات والارض یعنی آفریننده آسمانها و زمین و ابداع و مبدع بر حق تعالی

اطلاق کنند و بدیع با نیز نادر را هم گویند بدایع جمع آن باشد و رعایا در دست سلطان بدایع و ودائع خالق اند باید که در نگاهداشت این امانت تقصیر نکند و قاعده نگاهداشت خلق را عدل و معدلت گویند و فردای قیامت از حکام و سلاطین اول از رعایت قاعده عدالت در حق رعیت سوال واقع شود اگر پای او از جاده انصاف نرفته باشد نجات باید والا در مواخذه شدید گرفتار آید **فائده** بدانکه بحکم حق تعالی فردای قیامت لوای عدالت در دست عمر عادل باشد و همه عادلان زمانه در سایه آن لوا باشند **الباقی** پاینده که همه فنا شوند و او باقی ماند حی لاموت صفت اوست و حق تعالی میفرماید کل من علیها فان ویبقی وجه ربک ذی الجلال والاکرام یعنی هر چه بر روی زمین بحیات مستعار جلوه گر است آخر فنا پذیرد و باقی ماند ذات پروردگار تو که خداوند بزرگی و اکرام است بدانکه سالک را از قطع نظر از تشخیص ذاتی و وجود ممکن بقائی حاصل میشود و آن را فنا گویند. و باستغراق در دریای وحدت گوهری بدست آید و آن را بقا نامند و صاحب این مرتبه را فانی فی الله و باقی بالله گویند ؎

اگر خواهی بقای جاودانی ز فنا کن خویش را در عشق مولا **الوارث** وارث همه وارث از روی لغت عرب کسی را گویند که بعد از موت یکی از اقربای خود بحسب فرائض الله از ترکه او نصیب یابد و حق تعالی مالک حقیقی است و تمامی املاک بندگان باو راجع گردد و این گونه مالک شدن را وراثت و وارث نامند و بطور مماثله این وراثت در دار البقا بسبب حیات بندگان را نیز دهند چنانکه میفرماید اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون دیگر باید دانست که بحسب ظاهر وراثت بر دو نوع است یکی وراثت دنیاوی که میراث بردن احیاست از ترکه اموات و این میراث از املاک متاع و ضیاع و عقار است انبیا بکسی نرسد چنانکه در حدیث شریف آمده نحن معاشر الانبیاء لا نرث

الباقی

یعنی پاینده

بیان فنا و بقا

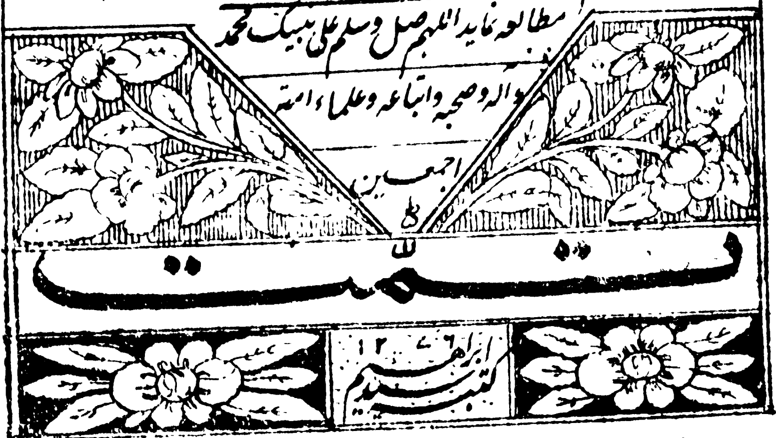
الوارث

ولا نورث ما ترکناه صدقة یعنی زمرهٔ انبیا ایم نه وارث مال کسی شویم و نه کسی وارث ما گردد و آنچه بگذاریم
صدقه است همه مومنان از آن بهره گیرند نوع دوم وراثت دینی است و آن علمی است که از انبیا باقی
است رسیده لهذا علم را میراث پیغمبران گویند و این میراث را گر آدمی دریابد معرفت الهی باو حاصل
شود و با نعمای بهشت و نعمات و دولت دیدار نصیب او باشد **الرشید** مرشد و راه نمایا ۹۴ الرشید
صاحب رشد که همه کارهای او بجا و براه باشد یعنی بسامان بودن کارها همه اقوال و افعال باری عز شانه درست
و نیکو و استوار باشد و حق تعالی را تلامذه اند رشید که از لوح محفوظ سبق خوانده مثل ابراهیم خلیل الله و محمد
رسول الله علیهما السلام که در قرآن مجید می فرماید ولقد آتینا ابراهیم رشده یعنی دادیم ما ابراهیم را راستی در
گفتار و کردار او در بدایت حال و نهایت کار او و در باب رسول آخر زمان می فرماید و علمک ما لم تکن
تعلم یا محمد داد ترا حق تعالی علم اولین و آخرین که بسبب ایشان از آن آگاه نبودی و خلفا راشدین که
نجوم فلک هدایت اند از سید عالم علم آموخته صاحب ارشاد و رشاد شدند پس از تلامذه که طالب
علم دین اند رشید کسی باشد که شوق کتاب و سنت در دل او جا گیرد و نا رشید آنکه از کتاب الله و فقه
و حدیث اعراض نموده یا آنرا سهل انگاشته خود را در علوم بی فائده که آنرا معقولات گویند مشغول دارد
آنچه در حدیث شریف آمده نعوذ بالله من علم لا ینفع مراد از همین اقوال فلاسفه و علوم باطله است
ع برعکس نهند نام زنگی کافور والله الموفق **الصبور** شکیبا و صبر کننده از صبر یعنی شکیبایی ۹۵ الصبور
کردن وی تعالی بر انواع معصیت و بی ادبی بندگان صبر میکند و در انتقام اینها تعجیل نه فرماید فرق در حلیم
و صبور آنست که صبور مشعر است بانکه اکنون صبر کرد و لیکن فردا انتقام گیرد و حلیم مطلق است و بعضی گویند
که در صبور خوف عذاب غالب و در حلیم امید عفو غالب باشد و در حدیث شریف آمده که صبر الهی بر ایند

ازکسی نباید بندگان شرک میکنند و کفرمی ورزند و برای حق تعالی فرزند قرار می دهند حقتعالی بر این گستاخی آنها صبر میکند و معاف می فرماید و روزی می دهد مولف رساله میگوید که صبر بهترین صفت از مکارم اخلاق است چنانکه در کتب اخلاق بیان آن آمده است درینجا یک نکتهٔ بدیعه بخاطر آمده که بحروف ثلثه صبر صیانت و بشارت و رحمت راخیال کنند که از ملکه صبر صیانت و حفظ نفس از وقوع آن در انواع معصیت حاصل است و صابر را بشارت قرب درگاه رب العلمین داده اند قال تعالی ان الله مع الصابرین و صبر بر مصیبت و صبر بر ایذای کسی ازردی انجام کار یکسان بود و این سعیت هر دو رار وزی گردد انشاء الله تعالی و مرد صابر مورد رحمت الٰهی است که از تعجیل شیطانی باز ماند و مغلوب خشم و غضب نشد که آتش خشم اول صاحب خشم را بسوزد پس در دیگری سرایت کند پس خلقی که دران این سه فضیلت بود چرا آدمی مکلف اندوست و هد در کسب ملکه آن نکوشد در ور داحمدی آورده که در حدیث وارد شده که تخلق کنید باسمای الٰهی بعضی از عارفین گفته اند که هر اسمی از اسمای الٰهی برای تخلق است مگر اسم الله برای مجرد تعلق است هر که خواهد که بر تفاصیل آن مطلع گردد شرح اسمای حسنی را که از حجة الاسلام امام محمد غزالی است مطالعه نماید اللهم صل وسلم علی نبیک محمد

وآله وصحبه واتباعه وعلماء امته

اجمعین



۱۳۰

حسب ... از آقا عبداللطیف صاحب

مطبوع شد

چو چون قصه العقبی

الصاف ... عالم الکمل

بود الطاف ... لقاء التحسن

بکمال ... دل و رنشاط

۱۲۷۵

العبد ابراهیم محمود

سنه ۱۲۷۶

١ وسيلة النجات

٢ ذخيرة العقبى

Cam

Cal. Coll: 5A
" " 61